

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۷۲

سخن عاشورایی

از بیانات

حضرت آیت الله العظمی

سید علی خامنه‌ای

(مد ظله العالی)

رهبر معظم انقلاب اسلامی



دفتر مطبوعاتی و نشریاتی حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای



۷۲ سخن عاشورایی

از بیانات

حضرت آیت الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدظله العالی)

رهبر معظم انقلاب اسلامی



به کوشش: علیرضا مختارپور قهرودی

ناشر: انتشارات انقلاب اسلامی

(وابسته به مؤسسه‌ی پژوهشی فرهنگی انقلاب اسلامی)

نسخه الکترونیکی

هرگونه بهره‌برداری بصورت چاپ و تکثیر ممنوع می‌باشد.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۵۱-۳۵-۲

نشانی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، خیابان دانشگاه جنوبی، کوچه‌ی عطارد، شماره‌ی ۷

تلفن: ۶۶۹۷۷۲۶۸ - ۶۶۴۱۰۶۴۹ -- تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۹۵۵۹۳۷۳۲ - ۶۶۴۸۳۹۷۵

تهران، صندوق پستی: ۶۱۳ - ۱۳۱۸۵ - پست الکترونیکی: Book@khamenei.ir

بیشگفتار

بار دیگر ماه محرم فرامی‌رسد و نام و یاد حضرت سیدالشهدا، امام حسین(ع) فضای جامعه‌ی اسلامی را با عطر معنوی خویش معطر می‌نماید. در طول قرنهایی که از حادثه‌ی عظیم عاشورا گذشته است؛ علما، فقها، متفکران و محققان بسیاری در جهت تبیین و تبلیغ فلسفه‌ی قیام امام حسین(ع) و اصحاب باوفایش کوششها نموده و آثار متعددی از خویش به‌جا گذاشته و در دسترس عموم مردم مشتاق به فهم و درک معارف دینی قرار داده‌اند.

در میان همه‌ی تلاشهای گذشتگان در بهره‌گیری از برکات و آثار نهضت امام حسین(ع)، نام امام خمینی(ره) همچون ستاره‌ای فروزان می‌درخشد؛ چرا که آن امام راحل با استفاده‌ی دقیق و روزآمد از معارف حسینی و با طرح شعار برخاسته از فلسفه‌ی عاشورا یعنی «پیروزی خون بر شمشیر» توانست انقلاب ملت مسلمان ایران را رهبری و به سرمنزل پیروزی برساند و به تبلیغ عملی و نشان دادن جلوه‌ی حقیقی فلسفه‌ی قیام عاشورا اقدام کند.

حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی که رهبری این انقلاب الهی را پس از رحلت امام(ره) برعهده گرفته‌اند نیز توجهی بسیار عمیق و دقیق به نهضت عاشورا داشته و در مناسبتهای مختلف به تبیین و روشنگری پیرامون این بزرگترین واقعه‌ی تاریخ اسلام پرداخته‌اند.

ویژگی خاصی که در بیانات معظم‌له در این زمینه به‌خوبی قابل مشاهده

می‌باشد همانا جامع‌نگری و در عین حال تبیین دقیق، کارآمد، مبتنی بر تحلیل تاریخ و موشکافی‌های علمی و محققانه در زوایای پنهان و آشکار نهضت امام حسین(ع) است، که به‌عنوان نمونه می‌توان به این نکات اشاره کرد:

اساس دین با عاشورا پیوند خورده و به برکت آن باقی است؛ آنچه موجب بروز چنین فداکاری و شجاعتی از سوی سیدالشهدا(ع) شد ریشه در معنویت، خلوص، بصیرت و در یک کلمه، انسان کامل بودن آن حضرت داشت. از سوی دیگر عاشورا حاوی درسها و عبرتهای فراوانی است و بر هر مسلمان و ملت مسلمانی لازم است تا این درسها را فراگیرد و عبرتهای عاشورا را مورد توجه قرار دهد؛ زیرا بزرگترین عبرت عاشورا همانا تغییر و انحطاط جامعه‌ی اسلامی آن هم در زمانی کمتر از پنجاه سال بوده است؛ در نهضت عاشورا و همچنین در بررسی تاریخی حوادث پنجاه سال اول تاریخ اسلامی نقش خواص، خصوصاً خواصّ جبهه‌ی حق نقشی مهم و عبرت‌آموز است، بیماری و آفت بی‌بصیرتی و از آن مهمتر دنیاطلبی آسیبی است که همانطور که منجر به شهادت اهل بیت پیامبراکرم(ص) شد در هر زمان می‌تواند به انحطاط جامعه‌ی اسلامی و حاکم شدن دوباره‌ی یزیدهای زمان شود؛ هر ملتی اگر بخواهد راه آزادیخواهی و استقلال را طی کند باید از راه و مسلک اصحاب عاشورا الگو بگیرد، همان‌طور که ملت ایران در انقلاب اسلامی و دفاع مقدّس هشت ساله در برابر مستکبران راه امام حسین(ع) را در پیش گرفت و عزّت و استقلال خویش را حفظ کرد؛ بر همگان لازم است تا در ماههای محرّم و صفر به تبلیغ و تعلیم و تعلّم معارف حسینی پردازند و در عین حال از خرافه‌ها و پیرایه‌هایی که برخی جاهلان در طول تاریخ به چهره‌ی تابناک و نورانی این قیام پیوند زده‌اند بپرهیزند، و همان‌طور که به تبیین علل و عوامل بروز حادثه‌ی عاشورا همّت می‌کنند از عزاداری سنتی به معنی روضه‌خوانی و سینه‌زنی با محتوای خالص و مبتنی بر منابع مستند نیز غفلت نورزند، در تفسیر فلسفه و هدف قیام سیدالشهدا(ع) نه دیدگاهی که برقراری حکومت را تنها انگیزه‌ی امام می‌داند جامع است و نه دیدگاهی که شهادت را تنها هدف امام معرفی می‌کند بلکه هدف اصلی عمل آگاهانه و مجاهدانه نسبت به انجام تکلیف الهی جهاد در برابر انحراف پیش آمده

در اَمّت اسلامی و عمل به فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر بود و با چنین هدفی هر نتیجه‌ای به دست آید پیروزی حاصل است چه برقراری حکومت اسلامی و چه شهادت؛ توأم بودن سه عنصر منطق، حماسه و عاطفه در حرکت امام حسین(ع) و دهها درس و نکته‌ی ارزشمند دیگر که در این کتاب قابل ملاحظه است.

درباره‌ی این کتاب

کتاب حاضر گزیده‌ای از بیانات حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله) درباره‌ی مسائل مختلف مربوط به نهضت حسینی می‌باشد که از خرداد ۱۳۶۸ تا تیرماه ۱۳۹۰ در محافل و مجالس گوناگون ایراد و در قالب ۷۲ سخن جمع‌آوری شده است. برخی از این بیانات مانند سخن ۲ و ۵ صرفاً در حدّ چند عبارت و برخی همچون سخن ۲۷ و ۴۴ بنا بر مقتضیات زمان و اهمیت مطلب دارای حجم بیشتری می‌باشد.

همچنین در سخن ۷۲ دعاهایی که معظّم‌له با محتوای مطالب مربوط به حماسه‌ی عاشورا در سخنرانی‌های مختلف ایراد فرموده‌اند جمع‌آوری و ارائه شده است.

درج مطالب در این کتاب بر اساس ترتیب زمانی صورت گرفته اما برای یاری به خوانندگانی که به مطالعه‌ی موضوعی مطالب علاقه دارند، راهنمای مطالعه‌ی موضوعی نیز در ابتدای کتاب ارائه شده است.

امید که عزاداران امام حسین(ع) با حضور در مجالس عزاداری در ماه محرم ضمن تعظیم شعائر الهی و سوگواری برای کاروان شهدا و اسرای کربلا، در کسب معرفت و بصیرت نسبت به اهداف و آرمانهای آن امام شهید و آمادگی برای حفظ نام و راه آن بزرگ پاسدار اسلام موفق باشند. انشاءالله.

و من الله التوفیق

علیرضا مختار پور قهرودی

فهرست

۱. آثار محرم: حاکمیت و اعلای کلمه‌ی اسلام و امید به برکت اسلام..... ۲۱
- تأثیرپذیری انقلاب اسلامی از نهضت حسینی..... ۲۱
- تأثیر مثبت محبت در کارآیی ایمان..... ۲۱
- القائات شبه‌روشنفکری در جدا کردن مسائل عاطفی از مسائل اعتقادی..... ۲۲
- اقدام امام خمینی (ره) برای پیوند زدن انقلاب اسلامی با نهضت حسینی در ۲۲
- اقامه‌ی حق و عدل؛ هدف حرکت امام حسین (ع)..... ۲۳
- اقامه‌ی حاکمیت اسلام؛ هدف انقلاب اسلامی..... ۲۴
- عزم جدی ائمه (ع) برای تأسیس نظام اسلامی..... ۲۴
- تأکید امام خمینی (ره) بر حفظ روضه‌خوانی و ذکر مصیبت..... ۲۵
- وظیفه‌ی همه‌ی مبلغان و ذاکران در حفظ و ترویج سنت عزاداری و..... ۲۶
- لزوم پرهیز از تحریفات و پیرایه‌زدایی از مسائل عاشورا..... ۲۶
- لزوم استفاده از شیوه‌های بیان هنری در روضه‌خوانی..... ۲۷
- نهضت عاشورا؛ پشتوانه‌ی انقلاب اسلامی..... ۲۸
۲. اسارت خاندان نبوت؛ تلخ‌ترین خاطره‌ی تاریخ..... ۲۹
۳. رمز و راز ارزش والای شهادت..... ۳۰
- زنده بودن وجود حقیقی شهدا..... ۳۰
- زنده شدن رسم شهادت با انقلاب و نظام اسلامی..... ۳۱
- بهشت و رضای الهی پاداش جانفشانی شهید..... ۳۲
- شهادت بالاترین پاداش جهاد در راه خدا..... ۳۳
۴. اهمیت و نقش مجاهدت حضرت زینب (س) و امام سجاد (ع)..... ۳۴

- نقش انسانها در حفظ یاد و خاطره‌ی شهدا..... ۳۴
- دلیل اهمیت حفظ حادثه‌ی عاشورا از نظر امام صادق(ع)..... ۳۵
- درس اربعین در صحنه‌ی تبلیغی و فرهنگی..... ۳۵
۵. ارزش مضاعف فداکاری امام حسین(ع) و یارانش..... ۳۷
- دلیل تفاوت ارزش مجاهدتها در زمانهای مختلف..... ۳۷
۶. سیدالشهدا(ع) مظهر انسان کامل..... ۳۹
- جهاد واقعی نتیجه‌ی اخلاص و حرکت به سمت انقطاع الی الله..... ۳۹
- لزوم تدبیر در مناجات شعبانیه..... ۴۰
۷. شهادت امام حسین(ع)، تلاش برای نجات انسانیت از جهالت و سرگردانی..... ۴۱
- نجات مردم از سرگردانی؛ مفهوم مترقی مندرج در زیارت امام حسین(ع)..... ۴۱
۸. مقام یگانه‌ی اباعبدالله(ع) در تاریخ اسلام..... ۴۲
- فداکاری امام حسین(ع) تاج کرامت همه‌ی افتخارات اسلام..... ۴۲
۹. نهضت حسینی، پشتوانه‌ی حرکت همه‌ی مجاهدان و آزادیخواهان..... ۴۳
۱۰. تأثیر گسترش مجالس بزرگداشت امام حسین(ع) در ایران و انقلاب اسلامی..... ۴۴
- تأثیر نهاد منبر و تفاوت جامعه‌ی ایران با جوامع بی‌بهره از نام و یاد امام حسین(ع)..... ۴۴
۱۱. ارزش ماندگار و والای شهادت..... ۴۶
- شهادت؛ بالاترین ارزشها..... ۴۶
۱۲. بصیرت و حرکت عظیم حضرت زینب(س) در همراهی با امام زمان خود..... ۴۷
- عمل به تکلیف الهی؛ دلیل ارزش و عظمت حضرت زینب(س)..... ۴۷
- حضرت فاطمه‌ی زهرا(س) و حضرت زینب(س) الگو و نمونه‌ی زنان مسلمان..... ۴۸
- تجمل‌گرایی و هوسهای موقتی عامل توقف و رکود زنان..... ۴۸
- حضرت سکینه(س) یکی از مشعلهای معرفت عربی در تاریخ اسلام..... ۴۹
۱۳. مظلومیت همراه با عزت و مجاهدت بی‌نظیر امام حسین(ع)..... ۵۰
- غیرقابل مقایسه بودن هیچ حادثه‌ای با عاشورا در طول تاریخ..... ۵۰
- ترس، عامل گریز بسیاری از بزرگان در حادثه‌ی عاشورا..... ۵۱
- نترسیدن از دشمن و عمل به تکلیف؛ راز عظمت شهدای کربلا..... ۵۲
۱۴. پیروزی واقعی سیدالشهدا(ع) در کوتاه‌مدت و هم در طول تاریخ..... ۵۳
- تأثیر آموزه‌های نهضت حسینی در بسیاری از رهبران معاصر جهان..... ۵۴
۱۵. کربلا الگوی امتحان شده و همیشگی ما..... ۵۶
- پیروی از راه امام حسین(ع)؛ دلیل عزت و عظمت ملت ایران در انقلاب و دفاع مقدس..... ۵۶

۱۶. وظیفه‌ی مجالس عزاداری در تقویت روح حماسی و عاشورایی و توکل به خدا..... ۵۸
 درسهای نهضت امام حسین(ع)؛ ترسیدن از دشمن، باور به ناپایداری دشمن،..... ۵۸
۱۷. درسها و عبرتهای عاشورا..... ۶۰
 درسهای عاشورا: فداکاری، آسیب‌پذیری جبهه‌ی دشمن، لزوم بصیرت..... ۶۰
 عبرتهای عاشورا: انحطاط جامعه‌ی اسلامی در طول پنجاه سال..... ۶۱
 عامل انحطاط جامعه‌ی اسلامی: دورشدن از ذکر و دعا، دنیاطلبی و دنبال شهوتها رفتن..... ۶۳
 دنیای امروز؛ دنیای ترجیح مادیات بر معنویات..... ۶۵
 هشدار نسبت به عواقب از دست دادن روحیه‌ی بسیجی و تسلط افراد افزون‌خواه..... ۶۶
۱۸. تشخیص به موقع تکلیف؛ مهمترین درس نهضت حسینی..... ۶۸
 مبارزه با سلطان ظالم و انجام وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر؛..... ۷۰
 شناخت و تشخیص دشمن؛ مهمترین وظیفه‌ی مسلمانان امروز..... ۷۰
۱۹. دشمنان خارجی، اضمحلال داخلی؛ دو خطر عمده و تهدید کننده‌ی اسلام..... ۷۲
 راز تقدیر شهادت بی‌نظیر امام حسین(ع)..... ۷۲
 خطرناکتر بودن آفت اضمحلال درونی یک نظام از دشمن خارجی..... ۷۴
 نهضت امام حسین(ع) تلفیق توأمان جهاد با نفس و جهاد با دشمن..... ۷۵
 دنیازدگی و اشرافیت مهلک‌ترین بیماری جامعه‌ی عصر امام حسین(ع)..... ۷۵
 تأثیر نهضت امام حسین(ع) در قیامهای متوالی پس از آن..... ۷۶
 معنای عمیق پاسدار اسلام بودن امام حسین(ع)..... ۷۷
۲۰. ماه محرم؛ فرصت بیان معارف علوی و معارف حسینی..... ۷۸
 پیوند اساس دین با عاشورا..... ۷۸
 استفاده‌ی مردم جهان از حادثه‌ی عاشورا..... ۷۸
 لزوم بیان معارف قرآنی و اسلامی صحیح و اصیل در ماه محرم..... ۷۹
 شرایط روضه‌خوانی و مذاحی..... ۸۰
۲۱. دلیل و اهمیت توجه امام سجاد(ع) به احیاء و رواج اخلاق اسلامی..... ۸۲
 توصیه به جوانان نسبت به مطالعه‌ی صحیفه‌ی سجادیه..... ۸۳
 دعای مکارم الاخلاق: درس زندگی و اخلاق..... ۸۳
۲۲. خلوص و غریبانه بودن دو ویژگی حرکت امام حسین(ع) و شباهت آن با..... ۸۴
 جایگاه بررسی دلایل منحصر به فرد حادثه‌ی کربلا..... ۸۴
 دقیقتر بودن موازنه‌ها در امور معنوی..... ۸۶
 خداوند متعال؛ ناقد بصیر حرکت امام حسین(ع)..... ۸۶
 خلوص امام خمینی(ره)؛ عامل ماندگاری انقلاب اسلامی..... ۸۷
 تشویق امام صادق(ع) نسبت به امامزاده‌های قیام‌کننده علیه حکام فاسد..... ۸۸

- جایگاه منحصر به فرد شهدای کربلا ۸۹
- عزت امروزی اسلام، برکت و نتیجه‌ی جانفشانی امام حسین(ع) ۸۹
- سختگیری‌های استکبار نسبت به مسلمانان؛ نتیجه‌ی حیات دوباره‌ی اسلام ۹۰
- ۲۳. حضرت زینب(س) و تحمل سخت‌ترین حوادث** ۹۲
- ۲۴. ویژگی‌ها و برکات احیای مجالس عزاداری و ذکر عاشورا** ۹۳
- برخورداری از خاطره‌ی عاشورا یکی از مهمترین امتیازات جامعه‌ی شیعه ۹۳
- عاطفه و احساس، و استدلال و منطق دو جزء لازم هر حرکت معنوی ۹۴
- مبارزه‌ی غریبانه؛ دشوارترین مبارزه‌ها ۹۶
- مجالس عزرا و یاد امام حسین(ع)؛ یکی از بزرگترین نعمتهای جامعه‌ی شیعی ۹۸
- وحشت سران رژیم طاغوت از فرار سیدین محرم ۹۸
- استفاده‌ی حکیمانه‌ی امام خمینی(ره) از محرم برای پیشبرد هدف امام حسین(ع) ۹۹
- وظیفه‌ی خطیر روحانیون در مجالس عزاداری ۱۰۰
- سه ویژگی لازم برای مجالس عزاداری ۱۰۰
- اظهار تأسف از بیان برخی مطالب ضعیف در برخی مجالس عزاداری ۱۰۱
- نگرانی از رواج مجدد برخی کارهای ناصحیح مانند قمه‌زنی و سینه‌خیز ۱۰۳
- اسلام؛ دینی منطقی؛ و شیعه، منطقی‌ترین تفسیر از اسلام ۱۰۶
- مسئولیت رهبری در مقابله با انحرافات بدون هیچ ملاحظه‌ای ۱۰۷
- ۲۵. ارتجاع فجع اُمت، عامل حادثه‌ی کربلا** ۱۰۸
- لزوم بررسی دلایل تغییر ماهیت جامعه‌ی اسلامی در طول پنجاه سال پس از هجرت ۱۰۸
- اشاره‌ی حضرت زینب(س) به بیماری مردم آن روزگار و میکروب رجعت یا ارتجاع ۱۰۹
- ۲۶. لزوم استفاده از خورشید شهادت امام حسین(ع) در اصلاح وضع کنونی جهان** ۱۱۰
- تأثیرات بنیانی و سریع عاشورا در وقایع تاریخی ۱۱۰
- انقلاب اسلامی نتیجه‌ی برکات عاشورا ۱۱۱
- عزاداران عاشورا، اولین شهدای انقلاب اسلامی ۱۱۲
- لزوم استفاده از میراث عاشورا علیه هر باطلی در هر عصر و زمان ۱۱۲
- شخصیت و تعالیم اصیل امام حسین(ع)، نجاتبخش دنیای امروز از سلطه‌ی استکبار ۱۱۳
- لزوم توجه به واقعه‌خوانی مستند و بیان اهداف نهضت امام حسین(ع) در ضمن آن ۱۱۵
- احیای حقایق و معارف اسلامی در مجالس عزاداری حسینی ۱۱۷
- وظیفه‌ی طلاب و مبلغین جوان در استفاده از تجربه‌های اساتید و ترویج حقایق ۱۱۷
- ۲۷. تجدید بنای نظام و جامعه‌ی اسلامی؛ هدف اصلی سیدالشهدا(ع)** ۱۱۹
- وجود بیش از یکصد درس در بیانات و مجاهدت امام حسین(ع) در ۱۱۹
- بررسی دیدگاه‌های مختلف در تبیین فلسفه‌ی حرکت و مقام امام حسین(ع) ۱۲۰
- خلط هدف و نتیجه؛ عامل خطای تحلیل‌های یک جانبه در معرفی «حکومت» یا ۱۲۲

- هدف امام حسین(ع): انجام یک واجب عظیم دینی..... ۱۲۲
- دو نوع انحراف محتمل در جامعه‌ی اسلامی..... ۱۲۴
- شدت انحراف جامعه و حکومت اسلامی، عامل تکلیف جهاد توسط امام حسین(ع)..... ۱۲۵
- تفاوت موقعیت امام حسن(ع) و امام حسین(ع) از نظر امکان گسترش پیام..... ۱۲۸
- تکرار ماجرای قیام امام حسین(ع) در ابعاد کوچکتر در دوران معاصر توسط..... ۱۲۸
- قیام امام حسین(ع)؛ مصداق بزرگ فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر..... ۱۳۰
- مبانی و شواهد تحلیل هدف امام حسین(ع) از بیانات آن حضرت..... ۱۳۰
- روش امام حسین(ع) راه زنده برای همه‌ی ملتها در همه‌ی عصرها..... ۱۳۵
- استفاده‌ی امام خمینی(ره) از درس‌های نهضت حسینی..... ۱۳۵
- بررسی داستان تمثیلی از مثنوی مولوی در نشان دادن راه نجات..... ۱۳۶
- بی‌نظیر بودن حادثه‌ی عاشورا در تمام تاریخ بشر..... ۱۳۸
- ذکر مصیبت حضرت علی اکبر(ع) از کتاب لہوف سید بن طاووس..... ۱۳۸
- ۲۸. حسینی بودن، تنها راه سعادت..... ۱۴۳**
- ۲۹. رواج دنیاطلبی و فساد، و کاهش غیرت دینی عامل بروز فاجعه‌ی کربلا..... ۱۴۴**
- معنای عاطفی وجود سیدالشهدا(ع) تأثیر خداداد نام امام حسین(ع) بر دل و جان شیعیان..... ۱۴۴
- وجود معارف عالی اسلامی در بیانات امام حسین(ع)..... ۱۴۵
- اهمیت شخصیت امام حسین(ع) از نظر تاریخی..... ۱۴۵
- عبرت‌های عاشورا..... ۱۴۵
- مقایسه‌ی جامعه‌ی امروزی ایران با صدر اسلام..... ۱۴۶
- جلوگیری از تکرار حادثه‌ی عاشورا؛ دلیل تأکید مکرر بر مبارزه با منکرات..... ۱۴۷
- ۳۰. لزوم تلاش برای بهره‌گیری از برکات راه امام حسین(ع)..... ۱۴۹**
- مفتوح بودن راه پربرکت امام حسین(ع) در میان ملت و کشور ایران..... ۱۴۹
- ۳۱. درک معنای شهادت و نترسیدن از مرگ، راه استقلال جوامع بشری..... ۱۵۱**
- ۳۲. استقامت و بصیرت، دو عامل مشترک در رهبری نهضت عاشورا و..... ۱۵۲**
- مقایسه و شباهت‌های انقلاب اسلامی و نهضت امام حسین(ع)..... ۱۵۲
- مشکلات امام حسین(ع) در مراحل اولیه نهضت..... ۱۵۳
- بروز بیشتر مشکلات در مرحله‌ی نهایی نهضت امام حسین(ع) در کربلا و روز عاشورا..... ۱۵۳
- استقامت بی‌نظیر امام حسین(ع) در برابر همه‌ی مشکلات و تداوم مسیر..... ۱۵۴
- پیروی کامل امام خمینی(ره) از بصیرت و استقامت امام حسین(ع)..... ۱۵۵
- نمونه‌های دشواری‌های راه امام خمینی(ره) در تاریخ انقلاب اسلامی..... ۱۵۵
- ۳۳. اتهام خروج امام حسین(ع) از اسلام، نتیجه‌ی غفلت و سهل‌انگاری مسلمین..... ۱۵۷**
- هشدار درباره‌ی لزوم جلوگیری از تکرار فاجعه‌ی عاشورا در آینده..... ۱۵۷

۳۴. نقش خواص در جبهه‌های حق و باطل..... ۱۵۹
۳۵. دنیادوستی خواص، زمینه‌ساز به مسلخ رفتن حسین بن علی‌ها در تاریخ..... ۱۶۱
- دو گروه خواص طرفدار حق ۱۶۱
۳۶. اهمیت تصمیم‌گیری خواص در وقت لازم با مروری بر حوادث قبل از عاشورا..... ۱۶۳
- خداوند متعال صاحب و خونخواه خون امام علی(ع) و امام حسین(ع)..... ۱۶۳
- شرایط و انتخاب دشوار امام حسن(ع)..... ۱۶۳
- برتری ارزش زنده‌ماندن نسبت به کشته شدن در دوران امام حسن(ع)..... ۱۶۴
- مقایسه‌ی وضعیت و عملکرد امام حسین(ع) و عبدالله بن زبیر ۱۶۵
- کثرت دل‌سپردگان به دنیا در میان خواص دعوت‌کننده از امام حسین(ع)..... ۱۶۶
- نقش و تأثیر تبلیغات خواص در عوام..... ۱۶۸
- عملکرد منفی شریح قاضی در شهادت هانی..... ۱۶۹
- تصمیم و تشخیص دیر هنگام؛ علت تأثیر اندک قیام توأین ۱۷۰
۳۷. حضرت ابی‌عبدالله، یکی از بزرگترین شاخصها و الگوها برای تمامی انسانها..... ۱۷۲
- زیرکترین انسانها و انتخاب اولیاءالله بعنوان الگو و اسوه..... ۱۷۲
- امام حسین(ع) یکی از بزرگترین شاخصهای الگو و مورد نیاز در همه‌ی عوالم وجود..... ۱۷۳
۳۸. عبادت، معرفت، بصیرت، استقامت، و شجاعت؛ ابعاد وجودی شخصیت..... ۱۷۴
- جلوه‌های همت حسینی در طول زندگی آن حضرت..... ۱۷۴
- لزوم خودسازی فردی، خانوادگی و اجتماعی در مقابل تلاشهای دشمن ۱۷۶
- اهمیت مسأله‌ی کربلا از لحاظ معنا و روح ۱۷۷
- رویارویی امام حسین(ع) با یک جهان انحراف، کجروی، و ظلمت..... ۱۷۸
- شباهت عمل امام حسین(ع) در کربلا با عمل رسول اکرم(ص) در بعثت..... ۱۷۸
- تفاوت شجاعت و عظمت مجاهدت امام حسین(ع) با شجاعت‌های دیگر..... ۱۷۹
۳۹. تفاوت تبلیغ دینی در حکومت اسلامی با دورانیهای دیگر..... ۱۸۱
- تأثیر برقراری حاکمیت اسلامی در ارتباط با تبلیغ بخش‌های مختلف دین ۱۸۱
۴۰. ارزش و اهمیت تلاش امام سجاد(ع) و حضرت زینب(س) در حفظ و ۱۸۲
- وظیفه‌ی امروز ما در حفظ و تقدیس خون اصحاب عاشورا..... ۱۸۲
۴۱. راه بزرگ ماندگاری حادثه‌ی عاشورا..... ۱۸۳
- عاشورا؛ مجموعه‌ی مصائب بزرگ و صبری بزرگ ۱۸۳
- امام سجاد(ع) و حضرت زینب(س) تحمل‌کنندگان اصلی مصیبتها و رنج اسارت ۱۸۳
۴۲. معنویت پشتوانه‌ی عظمت شخصیت و جهاد امام حسین(ع)..... ۱۸۵
- دعای عرفه‌ی امام سجاد؛ شرح دعای عرفه‌ی امام حسین(ع)..... ۱۸۵

- نگاهی به جنبه‌ی عرفانی ماجرای عاشورا..... ۱۸۶
- توصیه به خواندن وصیتنامه‌ی شهدا و درک روح عرفانی مندرج در آنها..... ۱۸۷
- سرعت طیّ مسیر برخی جوانان رزمنده نسبت به طیّ طریق سالکان..... ۱۸۷
۴۳. صدور معروفترین دعاها از سه امامی که بیشتر درگیر مبارزات بوده‌اند..... ۱۸۹
- توصیه به انس با صحیفه‌ی سجّادیه..... ۱۸۹
۴۴. تحلیل جامع تاریخ اسلام از بعثت تا واقعه‌ی عاشورا..... ۱۹۱
- سه بحث عمده پیرامون عاشورا..... ۱۹۱
- سخنرانی حضرت زینب(س) در بازار کوفه درباره‌ی ارتجاع و عقبگرد امت..... ۱۹۲
- درک عظمت حادثه‌ی عاشورا با تحلیل سه دوره از زندگی امام حسین(ع)..... ۱۹۳
- امام حسین(ع) در دوران حیات پیامبر اکرم(ص)..... ۱۹۴
- امام حسین(ع) در دوران بعد از وفات پیامبر اکرم(ص) تا حکومت..... ۱۹۵
- امام حسین(ع) در دوران پس از شهادت حضرت علی(ع)..... ۱۹۶
- چهار محور اصلی نظام تأسیسی پیامبر اکرم(ص)..... ۱۹۷
- تحلیل تغییرات فردی و اجتماعی با بررسی آیه‌ی مبارکه‌ی سوره‌ی فاتحه..... ۲۰۰
- وضعیت و عملکرد نمونه‌هایی از خواص در ماجرای عاشورا..... ۲۰۱
۱. سعید بن عاص..... ۲۰۲
۲. ابوموسی اشعری..... ۲۰۳
۳. سعد بن ابی وقاص..... ۲۰۵
- ماجرای خرید خمس غنائم توسط مروان بن حکم..... ۲۰۶
- ماجرای تبدیل خلافت به پادشاهی در دوران ولید بن عقبه..... ۲۰۶
- به مقام عالم دینی رسیدن کعب الاحبارها در جامعه‌ی منحط شده..... ۲۰۸
- نمونه‌ای از انحراف عوام بر اثر بی‌بصیرتی و غفلت و دنیادوستی خواص..... ۲۰۹
- تفاوت دنیاطلبی و سازندگی..... ۲۱۰
- جهاد و حماسه‌ی عاشقانه؛ دو روی سکه‌ی عاشورا..... ۲۱۱
- ذکر مصیبت حضرت قاسم بن الحسن(ع) بر اساس کتاب لهوف سیدبن طاووس..... ۲۱۲
- ذکر مصیبت علی اکبر(ع)..... ۲۱۴
- شباهت به پیامبر اکرم(ص)؛ راز محبت خاص امام حسین(ع) به علی اکبر(ع)..... ۲۱۵
- نجات تاریخ توسط امام حسین(ع)، حضرت زینب(س) و اصحاب عاشورا..... ۲۱۶
۴۵. ارزش والای مقام شهادت و شهید..... ۲۱۸
۴۶. اخلاص، اعتماد به خدا، موقع شناسی؛ سه صفت برجسته‌ی امام حسین(ع)..... ۲۲۰
۴۷. خداوند متعال؛ خونخواه خون حضرت علی(ع) و امام حسین(ع)..... ۲۲۳
۴۸. اصلاح امت، و رواج عمل به احکام دینی؛ مهمترین اهداف نهضت..... ۲۲۴

- ۲۲۶.....مظلومیت شدید مسلمانان بالکان، نمونه‌ای از فساد ستمگران امروز جهان
۴۹. عوامل معنوی و مجاهدت در راه خدا؛ عامل بقای حقیقی اصحاب عاشورا..... ۲۲۸
- عوامل مادی و معنوی قدرت..... ۲۲۹
- تلاش ابرقدرتها برای حذف حاکمیت دینی..... ۲۳۰
۵۰. اهداف امام حسین(ع): جهاد علیه جهل و زبونی انسان..... ۲۳۱
- مرور اجمالی حوادث و تغییرات جامعه از زمان بعثت پیامبر اکرم(ص) تا..... ۲۳۲
- وجوه دوگانه‌ی مبارزه‌ی امام حسین(ع)..... ۲۳۵
۵۱. دستاوردهای امامت برای بشریت: عزت، معرفت، عبودیت..... ۲۳۷
- تجلی عزت و معنویت در همه‌ی مراحل قیام امام حسین(ع)..... ۲۳۷
- استواری امام حسین(ع) علیرغم سرازیر شدن امواج غم و اندوه و بلایا..... ۲۳۸
- انقلاب اسلامی حرکتی در امتداد راه عزتمندانه‌ی عاشورا..... ۲۳۹
- ذکر مصیبت حضرت ابوالفضل(ع) بر اساس کتاب ارشاد و کتاب لهوف..... ۲۴۰
۵۲. مقابله با طواغیت، مهمترین کار انبیاء..... ۲۴۳
- عرصه‌ی حکومتداری؛ بیشترین نمود گناه و بی‌تقوایی..... ۲۴۳
- نهیض آزادیبخش انبیاء الهی..... ۲۴۴
- پاسخ قاطع امام سجاد(ع) در مقابل سخن یکی از مردم..... ۲۴۵
۵۳. تمسک به معنویت امام حسین(ع)؛ راه کسب عزت و افتخار..... ۲۴۷
۵۴. احساس عزت و افتخار در هر سه بُعد نهضت عظیم حسینی..... ۲۴۸
- ابعاد سه‌گانه‌ی حرکت امام حسین(ع)..... ۲۴۸
۱. مبارزه حق در مقابل باطل مقتدر..... ۲۴۸
۲. تبلور معنویت و فضائل در برابر رذایل اخلاقی..... ۲۵۱
- پیروزی معنویت بر رذیلت در عرصه‌ی دفاع مقدس رزمندگان اسلام..... ۲۵۲
۳. عزت و سربلندی در صحنه‌ی عاشورا..... ۲۵۳
- ویژگی حضرت علی اکبر(ع) مسئولیت‌شناسی او..... ۲۵۳
- خطرناکتر بودن خودخواهی‌های انسان متناسب با بالاتر بودن قدرت اجرایی..... ۲۵۴
۵۵. راه حسین بن علی(ع)؛ پرچم حرکت امت اسلام به سوی اهداف اسلامی..... ۲۵۶
- تلاش حضرت زینب(س) و امام سجاد(ع) در حفظ و تبلیغ پیام امام حسین(ع)..... ۲۵۶
۵۶. لزوم روشنگری و تحکیم مبانی فکری جوانان..... ۲۵۸
۵۷. منطق، حماسه، عاطفه؛ سه عنصر اصلی حرکت امام حسین(ع)..... ۲۵۹
- درس جاودانه‌ی امام حسین(ع) برای همه‌ی بشریت در طول تاریخ..... ۲۶۰
- استفاده‌ی امام خمینی(ره) از پیام جاودانه‌ی امام حسین(ع)..... ۲۶۱

۵۸. درسی از درسهای عاشورا..... ۲۶۴
۵۹. درس امام حسین(ع) در توکل و اعتماد به خدا..... ۲۶۵
۶۰. هدف قیام حسینی: زدودن ابرهای جهل و غفلت..... ۲۶۶
۶۱. استمرار نهضت امام حسین(ع): مبارزه علیه ظلم و سلطه و یزیدهای زمان..... ۲۶۷
- زنده نگاهداشتن نام و یاد امام حسین(ع)؛ راه عبور ملت اسلام از همه‌ی موانع..... ۲۶۷
- نقش و تأثیر محرم در پیروزی انقلاب اسلامی..... ۲۶۸
- سلطه‌گران دنیای امروز؛ شمرها و یزیدهای امروز..... ۲۶۹
- پیروزی ملت ایران بر استکبار با پیروی از مکتب امام حسین(ع)..... ۲۷۰
۶۲. نهضت حسینی: عامل تحکیم پایه‌های مکتب اسلام..... ۲۷۱
۶۳. نسخه‌ی عملی سیدالشهدا(ع) برای مبارزه با جهل و غفلت..... ۲۷۳
- تغییرات گسترده در طول پنجاه سال پس از بعثت در جامعه‌ی اسلامی..... ۲۷۳
- وظیفه‌ی امام حسین(ع) در مقابله با غفلت و انحراف جامعه‌ی اسلامی..... ۲۷۴
۶۴. خصوصیت برجسته‌ی اربعین در تداوم نهضت حسینی..... ۲۷۶
- تأثیر شگرف کاروان اسرا در حفظ و گسترش پیام عاشورا..... ۲۷۷
۶۵. لزوم توجه به بیانات امام حسین(ع) در مراحل مقدماتی نهضت..... ۲۷۸
۶۶. مباحثه‌ی عملی امام حسین(ع) در روز عاشورا با هدف روشننگری..... ۲۷۹
۶۷. ولایت، اطاعت، مودت؛ سه تعبیر مهم نسبت به اولیاء الهی در قرآن کریم..... ۲۸۱
- لزوم حفظ مجالس عزاداری توأم با تشریح حوادث عاشورا..... ۲۸۲
۶۸. معنابخشی مجاهدت اصحاب امام حسین(ع) به روز عاشورا..... ۲۸۳
۶۹. مقایسه‌ی مقام حضرت زینب(س) با همسر مؤمنه‌ی فرعون..... ۲۸۴
- نمونه‌های زنان مؤمنه در قرآن کریم..... ۲۸۵
۷۰. حضرت زینب(س) عامل اصلی پیروزی خون بر شمشیر..... ۲۸۷
- بیانات حضرت زینب(س)؛ تحلیلی عظیم از وضع جامعه‌ی اسلامی در آن روزگار..... ۲۸۸
۷۱. تلاش همه‌جانبه‌ی سیدالشهدا(ع) برای پاسداری از دین خدا..... ۲۹۰
۷۲. حسن ختام: دعاهایی با محتوای عاشورایی..... ۲۹۲

راهنمای مطالعه‌ی موضوعی

سخنان: ۶، ۲۷، ۴۴، ۴۶	زندگی و ابعاد شخصیت امام حسین(ع)
سخنان: ۷، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۵، ۲۷، ۴۴، ۴۸، ۵۰، ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۱	اهداف و فلسفه‌ی قیام امام حسین(ع)
سخنان: ۱، ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۷، ۵۷، ۶۱	الگو و سرمشق بودن نهضت حسینی در طول تاریخ و خصوصاً انقلاب اسلامی
سخنان: ۲، ۴، ۱۲، ۲۳، ۴۰، ۴۱، ۶۴، ۶۶، ۷۰	نقش برجسته‌ی حضرت زینب و امام سجاد(ع) در حفظ و انتقال پیام عاشورا
سخنان: ۱۶، ۱۷، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۴، ۵۸، ۵۹	در سه‌ها و عبرت‌های عاشورا
سخنان: ۲، ۱۱، ۳۱، ۴۵	شهید و مقام والای شهادت
سخنان: ۱۵، ۴۲، ۵۱، ۵۴	عزت، معرفت، عبودیت در قیام امام حسین
سخنان: ۱، ۱۰، ۲۰، ۲۴، ۲۶	اهمیت ماه محرم و برگزاری مجالس عزاداری
سخنان: ۱۳۸، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۴۰	ذکر مصیبت

۱. آثار محرم:

حاکمیت و اعلای کلمه‌ی اسلام و امید به برکت اسلام

تأثیرپذیری انقلاب اسلامی از نهضت حسینی

در مورد مسأله‌ی محرم و عاشورا، باید بگوییم که روح نهضت ما و جهتگیری کلی و پشتوانه‌ی پیروزی آن، همین توجه به حضرت ابی‌عبدالله (علیه‌الصلاة والسلام) و مسایل مربوط به عاشورا بود. شاید برای بعضیها، این مسأله قدری ثقیل به نظر برسد؛ لیکن واقعیت همین است. هیچ فکری - حتی در صورتی که ایمان عمیقی هم با آن همراه باشد - نمی‌توانست توده‌های عظیم میلیونی مردم را آن‌چنان حرکت بدهد که در راه انجام آنچه احساس تکلیف می‌کردند، در انواع فداکاری ذره‌ی تردید نداشته باشند.

تأثیر مثبت محبت در کارآیی ایمان

اساساً مادامی‌که ایمان، با محبت و عشق عمیق و رنگ و بوی پیوند عاطفی همراه نباشد، کارایی لازم را ندارد. محبت است که در مقام عمل و تحرک - آن هم در حد بالا - به ایمان کارایی می‌بخشد. بدون محبت نمی‌شد ما نهضت را به پیش ببریم. بالاترین عنوان محبت - یعنی محبت به اهل بیت - در تفکر اسلامی، در اختیار ماست. اوج این محبت، در مسأله‌ی

کربلا و عاشورا و حفظ یادگارهای گرانبهای فداکاری مردان خدا در آن روز است که برای تاریخ و فرهنگ تشیع، به یادگار گذاشته شده است.

القائات شبه‌روشنفکری در جدا کردن مسائل عاطفی از مسائل اعتقادی

در آن روزهایی که مسایل اسلامی، با دیدهای نو مطرح می‌شد و جاذبه‌های خوبی هم داشت و برای کسانی که با دین و اسلام سر و کار زیادی نداشتند، موضوع مبارکی هم بود و گرایشهای نو در تفکر اسلامی، چیز بدی نبود - بلکه برای عالم اسلام و بخصوص قشر جوان ذخیره محسوب می‌شد - یک گرایش شبه‌روشنفکرانه به وجود آمده بود که ما بیابیم مسایل ایمانی و اعتقادی اسلام را از مسایل عاطفی و احساسی - از جمله مسایل مربوط به عاشورا و روضه‌خوانیها و گریه - جدا کنیم!!

شاید بسیاری در آن روزها بودند که با توجه به این که در ماجرای ذکر عاشورا و روایت فداکاری ابا عبدالله (علیه‌الصلاة والسلام) چیزهایی وارد شده بود و احیاناً به شکلهای تحریف‌آمیزی بیان می‌شد، این حرف برایشان مطلوب و شیرین بود و این گرایش رشد می‌کرد؛ لیکن در صحنه‌ی عمل، ما بوضوح دیدیم که تا وقتی این مسأله از طرف امام بزرگوارمان، به صورت رسمی و علنی و در چارچوب قضایای عاشورا مطرح نشد، هیچ کار جدی و واقعی انجام نگرفت.

اقدام امام خمینی(ره) برای پیوند زدن انقلاب اسلامی با نهضت حسینی در

سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۷

در دو فصل، امام(ره) مسأله‌ی نهضت را به مسأله‌ی عاشورا گره زدند: یکی در فصل اول نهضت - یعنی روزهای محرم سال ۴۲ - که تریبون بیان مسایل نهضت، حسینیه‌ها و مجالس روضه‌خوانی و هیئات سینه‌زنی و روضه‌ی روضه‌خوانها و ذکر مصیبت گویندگان مذهبی شد و دیگری، فصل آخر نهضت - یعنی محرم سال ۵۷ - بود که امام(ره) اعلام فرمودند: «ماه محرم گرامی و بزرگ داشته بشود و مردم مجالس برپا کنند». ایشان، عنوان این ماه را ماه پیروزی خون بر شمشیر قرار دادند و مجدداً همان طوفان

عظیم عمومی و مردمی به وجود آمد؛ یعنی ماجرای نهضت که روح و جهت حسینی داشت، با ماجرای ذکر مصیبت حسینی و یاد امام حسین(ع) گره خورد.

اقامه‌ی حق و عدل؛ هدف حرکت امام حسین(ع)

این، در مقام عمل بود. در مقام تبلیغ و واقع و ثبوت هم که مطلب روشن است. حرکت امام حسین(ع) برای اقامه‌ی حق و عدل بود: «أما خرجت لطلب الإصلاح في أمة جدي أريد أن أمر بالمعروف وانهي عن المنكر...»^۱. در زیارت اربعین که یکی از بهترین زیارات است، می‌خوانیم: «و منح النصح و بذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة و حيرة الضلالة»^۲. آن حضرت در بین راه، حدیث معروفی را که از پیامبر(ص) نقل کرده‌اند، بیان می‌فرمایند: «أيها الناس إن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم قال: من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله ناكثا لعهد الله مخالفا لسنة رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يعمل في عباد الله بالاثم والعدوان فلم يغيّر عليه بفعل و لا قول كان حقاً على الله أن يدخله مدخله»^۳.

تمام آثار و گفتار آن بزرگوار و نیز گفتاری که درباره‌ی آن بزرگوار از معصومین رسیده است، این مطلب را روشن می‌کند که غرض، اقامه‌ی حق و عدل و دین خدا و ایجاد حاکمیت شریعت و برهم زدن بنیان ظلم و جور و طغیان بوده است. غرض، ادامه‌ی راه پیامبر اکرم(ص) و دیگر پیامبران بوده است که: «یا وارث ادم صفوة الله یا وارث نوح نبی الله...»^۴ و معلوم است که پیامبران هم برای چه آمدند: «ليقوم الناس بالقسط»^۵. اقامه‌ی قسط و حق و ایجاد حکومت و نظام اسلامی.

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.

۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

۴. مفاتیح الجنان، زیارت وارث.

۵. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵.

اقامه‌ی حاکمیت اسلام؛ هدف انقلاب اسلامی

آنچه که نهضت ما را جهت می‌داد و امروز هم باید بدهد، دقیقاً همان چیزی است که حسین بن علی (علیه‌السلام) در راه آن قیام کرد. ما امروز، برای شهدای خود که در جبهه‌های گوناگون و در راه این نظام و حفظ آن، به شهادت می‌رسند، با معرفت عزاداری می‌کنیم. آن شهید و جوانی که یا در جنگ تحمیلی و یا در برخورد با انواع و اقسام دشمنان و منافقان و کفار به شهادت رسیده، هیچ شبهه‌یی برای مردم ما وجود ندارد که این شهید، شهید راه همین نظام است و برای نگهداشتن و محکم کردن ستونهای همین نظام و انقلاب، به شهادت رسیده است؛ در حالی که وضع شهدای امروز، با شهدای کربلا که در تنهایی و غربت کامل قیام کردند و هیچ‌کس آنها را به پیمودن این راه تشویق نکرد، بلکه همه‌ی مردم و بزرگان وجوه اسلام، آنها را منع می‌کردند، متفاوت است. در عین حال، ایمان و عشقشان آن‌چنان لبریز بود که رفتند و غریبانه و مظلومانه و تنها به شهادت رسیدند. وضع شهدای کربلا، با شهدایی که تمام دستگاههای تبلیغی و مشوقهای جامعه به آنها می‌گوید بروید و آنها هم می‌روند و به شهادت می‌رسند، فرق دارد. البته این شهید، شهید والامقامی است؛ اما او چیز دیگری است.

عزم جدی ائمه (ع) برای تأسیس نظام اسلامی

ما که امروز این نظام اسلامی را لمس می‌کنیم و برکات آن را از نزدیک می‌بینیم، بیشتر از اسلاف خود، قدر نهضت حسینی (علیه‌السلام) و معنای آن را درک می‌کنیم و باید بکنیم. آن بزرگوار، برای چنین چیزی حرکت کرد. آن بزرگوار، برای همین قیام کرد که رژیمهای فاسد و مخرب انسان و دین و ویرانگر صلاح، در جامعه نباشند و نظام اسلامی و الهی و انسانی و مبنی بر صلاح، در جامعه استقرار پیدا کند. البته، اگر آن نظام در زمان آن بزرگوار و یا در زمان ائمه‌ی بعدی (علیهم‌السلام) - که معصومند و به منبع وحی متصلند - تحقق پیدا می‌کرد و آنها در رأس آن نظام قرار می‌گرفتند، طبیعی است که وضعشان با ما متفاوت بود. در عین حال، هیکل و هندسه‌ی قضیه، یکی است و آنها هم برای همین‌طور نظامی، حرکت می‌کردند. حالا

این یک بحث طولانی است که نمی‌خواهم در این جا وارد آن بشوم که آیا ائمه (علیهم‌السلام) برای ایجاد نظام اسلامی، عزم جدی داشتند یا کار آنها صرفاً به عنوان سرمشق بود.

آنچه که از روایات مربوط به زندگی ائمه (علیهم‌السلام) به دست می‌آید و شواهد زیادی بر آن وجود دارد، این است که ائمه (علیهم‌السلام) جداً می‌خواستند نظام اسلامی به وجود آورند. این کار - آن طور که تصور می‌شود - با علم و معرفت امام منافات ندارد. آنها واقعاً می‌خواستند نظام الهی برقرار کنند. اگر برقرار می‌کردند، تقدیر الهی همان بود. تقدیر الهی و اندازه‌گیریها در علم پروردگار، با شرایط گوناگون اختلاف پیدا می‌کند که حالا این موضوع را بحث نمی‌کنیم. اجمالاً، در این که حرکت آنها برای این مقصود بوده است، شکی نیست. ما امروز، به برکت آن نهضت و حفظ فرهنگ و روحیه‌ی آن نهضت، در جامعه‌ی خودمان این نظام را به وجود آورده‌ایم. اگر در جامعه‌ی ما، عشق به امام حسین (ع) و یاد او و ذکر مصایب و حوادث عاشورا معمول و رایج نبود، معلوم نبود که نهضت با این فاصله‌ی زمانی و با این کیفیتی که پیروز شد، به پیروزی می‌رسید. این، عامل فوق‌العاده مؤثری در پیروزی نهضت بود و امام بزرگوار ما، در راه همان هدفی که حسین بن علی (علیه‌السلام) قیام کرده بودند، از این عامل حداکثر استفاده را کردند.

تأکید امام خمینی (ره) بر حفظ روضه‌خوانی و ذکر مصیبت

امام (ره) با ظرافت، آن تصور غلط روشنفکرمانه‌ی قبل از پیروزی انقلاب را که در برهه‌ی از زمان رایج بود، از بین بردند. ایشان، جهتگیری سیاسی مترقی انقلابی را با جهتگیری عاطفی در قضیه‌ی عاشورا پیوند و گره زدند و روضه‌خوانی و ذکر مصیبت را احیا کردند و فهمانند که این، یک کار زاید و تجملاتی و قدیمی و منسوخ در جامعه‌ی ما نیست؛ بلکه لازم است و یاد امام حسین و ذکر مصیبت و بیان فضایل آن بزرگوار - چه به صورت روضه‌خوانی و چه به شکل مراسم عزاداری گوناگون - باید به شکل رایج و معمول و گریه‌آور و عاطفه‌برانگیز و تکان‌دهنده‌ی دلها، در بین مردم ما

باشد و از آنچه که هست، قویتر هم بشود. ایشان، بارها بر این مطلب تأکید می‌کردند و عملاً هم خودشان وارد می‌شدند.

مادر آستانه‌ی محرّم انقلاب و محرّم امام حسین(ع) که یکی از محصولات آن نهضت، نظام جمهوری اسلامی است، قرار داریم. محرّم دوران انقلاب، با محرّمهای قبل از انقلاب و دوران عمر ما و قبل از ما، متفاوت است. این محرّمها، محرّمهایی است که در آن، معنا و روح و جهتگیری، واضح و محسوس است. ما نتایج محرّم را در زندگی خود می‌بینیم. حکومت و حاکمیت و اعلای کلمه‌ی اسلام و ایجاد امید به برکت اسلام در دل مستضعفان عالم، آثار محرّم است.

وظیفه‌ی همه‌ی مبلغان و ذاکران در حفظ و ترویج سنتّ عزاداری و ذکر مصائب امام حسین(ع)

ما در دوران خود، محرّم را با محصول آن، یکجا داریم. با این محرّم، بایستی چگونه رفتار کنیم؟ پاسخ این است که ما معمان، همه‌ی علمای دین، همه‌ی مبلغان و همه‌ی ذاکران، باید مسأله‌ی عاشورا و مصایب حسین بن علی(علیه‌السلام) را به صورت یک مسأله‌ی جدی و اصلی و به دور از شعار، مورد توجه قرار بدهیم. واقعاً اگر بخواهیم این مسأله را جدی بگیریم، راهش چیست؟

لزوم پرهیز از تحریفات و پیرایه‌زدایی از مسائل عاشورا

اولین شرط این است که ما حادثه را از پیرایه‌های مضر خالی کنیم. چیزهایی وجود دارد که اگرچه پیرایه است، اما نه مضر و نه حتّی دروغ است. همه‌ی کسانی که بخواهند با بیان هنری، حادثه‌ی را ترسیم کنند، فقط متن حادثه را نمی‌گویند. وقتی شما می‌شنوید که در شرایط خاصی، سخنی از زبان کسی خارج شده، می‌توانید احساسات آن گوینده‌ی سخن را هم حدس بزنید. این، یک چیز قهری است. اگر در بیابانی و در مقابل لشکریانی، انسانی حرفی بر زبان جاری می‌کند، بسته به این که آن حرف چه باشد - دعوت

و التماس و تهدید و ... - قاعدتاً حالاتی در روح و ذهن این گوینده وجود دارد که این برای شنونده‌ی عاقل، قابل حدس است و برای گوینده‌ی هنرمند نیز قابل بیان می‌باشد. گفتن اینها، اشکالی ندارد.

ما وقتی بخواهیم حالات امام و اصحابش (علیهم‌السلام) را در روز و شب عاشورا - آن مقداری که در کتب معتبره خواندیم و یافتیم - بیان کنیم، قهراً خصوصیات و ملاساتی دارد. فرض کنید سخنی را که امام (ع) با یارانش در شب عاشورا گفته است، می‌توانید با این خصوصیات بیان کنید: در تاریکی شب و یا در تاریکی غم‌انگیز و حزن‌آور آن شب و از این قبیل. این پیرایه‌ها، نه مضر و نه دروغ است؛ اما بعضی از پیرایه‌ها دروغند و بعضی از نقلها خلاف می‌باشند و حتی آنچه که در بعضی از کتابها نوشته شده است، مناسب شأن و لایق مفهوم و معنای نهضت حسینی نیست. اینها را بایستی شناخت و جدا کرد.

لزوم استفاده از شیوهای بیان هنری در روضه‌خوانی

بنابراین، اولین مسأله این است که ما حادثه را خالص کنیم و آن حادثه‌ی خالص شده و دقیق و متقن را، به انواع بیانهای هنری - از شعر و نثر و سبک روضه‌خوانی که خودش یک سبک هنری مخصوصی است - بیامیزیم. این کار، اشکالی ندارد و مهم است. ما باید این کار را بکنیم. کسانی که در این رشته متصلب و واردند، باید این کار را انجام بدهند. اگر ما از حادثه‌ی عاشورا، مثلاً «لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیرة الصلابة» را بیان کردیم - که امروز معنا و مفهوم آن برای ما روشن است - ولی آن معنا و مفهوم را نقض کرد و با آن مخالف و مغایر بود؛ این کار، خدمت به مرام حسینی و حادثه‌ی عاشورا نیست. ما باید حادثه را خالص کنیم و سپس ابعاد مختلف آن را برای مردم تشریح نماییم.

من نمی‌خواهم به آقایان علما و مبلغان و گویندگان و ذاکران محترم و همه‌ی جمع ما که اهل منبر و روضه و بیان مصایب و محامد سیدالشهداء (علیه‌الصلاة

۱. مفتاح الجنان، زیارت اربعین.

والسّلام) هستیم، مطلبی را در آن زمینه‌ها مطرح نکنم؛ ولی به طور کلی باید بگویم که این حادثه - به عنوان پشتوانه‌ی نهضت و انقلاب - باید آبرومند و پرتپش و پرقدردت باقی بماند. اگر برخورد امروز ما با این حادثه، مثل روضه‌خوانی باشد که در پنجاه سال قبل برخورد می‌کرد - یعنی چیزی را در جایی می‌دید و مثلاً بر حسب احتمال ذهنی، آن را ترجیح می‌داد و نقل می‌کرد و مؤمنین را می‌گریاند و هم آنها و هم خود او به ثواب می‌رسیدند - ممکن است به حادثه ضرر بزنیم.

نهضت عاشورا؛ پشتوانه‌ی انقلاب اسلامی

امروز این حادثه، پشتوانه‌ی یک نهضت است. اگر امروز به ما بگویند ریشه‌ی این نهضتی که به وجود آورده‌اید، کجاست؟ ما می‌گوییم: ریشه‌اش پیامبر و امیرالمؤمنین و امام حسین (علیهم‌السّلام) است. امام حسین کیست؟ کسی است که این حادثه را به وجود آورده و در تاریخ از او نقل شده است. پس این حادثه، پشتوانه‌ی این نهضت است. اگر ما ندانسته و بی‌توجه و از روی سهل‌انگاری، حادثه را با چیزهایی که جزو آن نیست، مشوب کردیم، به آن حادثه و نیز به انقلابی که ناشی از آن حادثه است، خدمت نکرده‌ایم.

بیانات در دیدار جمعی از روحانیون در آستانه‌ی ماه محرم - ۱۳۶۸/۵/۱۱

۲. اسارت خاندان نبوت؛ تلخ‌ترین خاطرمی تاریخ

همه می‌دانید که در روز یازدهم محرم، یکی از عظیم‌ترین فاجعه‌های تاریخ اسلام به وقوع پیوست. اسارتی اتفاق افتاد که نظیر آن را دیگر ملت و تاریخ اسلام ندید و به آن عظمت هم نخواهد دید. کسانی اسیر شدند که از خاندان وحی و نبوت و عزیزترین و شریف‌ترین انسانهای تاریخ اسلام بودند. زنانی در هیأت اسارت در کوچه و بازارها گردانده شدند که شأن و شرف آنها در جامعه‌ی اسلامی آن روز نظیر نداشت. کسانی این عزیزان را به اسارت گرفتند که از اسلام بویی نبرده بودند و با اسلام رابطه‌ی نداشتند و خبیثترین و پلیدترین انسانهای زمان خودشان بودند. در روز یازدهم محرم، خاندان پیامبر و علی بن ابی طالب (علیهم‌السلام) به اسارت دچار شدند و این خاطره به‌عنوان یکی از تلخ‌ترین خاطره‌ها، برای ما تا امروز و تا آخر مانده و خواهد ماند.

بیانات در دیدار جمع کثیری از خانواده‌های معظم شهدا و ایثارگران -
۱۳۶۸/۵/۲۳

۳. رمز و راز ارزش والای شهادت

زنده بودن وجود حقیقی شهدا

شهید، یعنی انسانی که در راه آرمانهای معنوی کشته می‌شود و جان خود را - که سرمایه‌ی اصلی هر انسانی است - برای هدف و مقصدی الهی صرف می‌کند و خدای متعال هم در پاسخ به این ایثار و گذشت بزرگ، حضور و یاد و فکر او را در ملتش تداوم می‌بخشد و آرمان او زنده می‌ماند. این، خاصیت کشته شدن در راه خداست. کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، زنده‌اند. جسم آنها زنده نیست؛ اما وجود حقیقی آنها زنده است.

حقیقت هر انسانی، خواسته و فکر و هدف و راه اوست. کسی که برای هدفهای شخصی و دنیایی کشته می‌شود، آن هدف هم با او دفن می‌شود و از بین می‌رود. هر هدفی که قایم به نفس و شخص انسان است، متعلق به اوست و با رفتن و مردن انسان، آن هدف هم می‌میرد و از بین می‌رود؛ اما هدفی که الهی و قایم به غیب و خواست خداست و انسان در راه آن فداکاری می‌کند، با مردن انسان، آن هدف نمی‌میرد. البته، همین هدفهای خدایی هم ممکن است از بین بروند؛ اما از بین رفتن آن هدفها و پایمال شدنشان در صورتی است که در راه آنها مجاهدتی صورت نگیرد. اگر کسی در راه هدفهای والا و الهی، مجاهدت کرد و زحمت کشید و

بعد کشته شد، آن هدف زنده می‌شود و وجود این شخص هم همان هدف است و شخصیت و هویت واقعی او قایم به آن هدف می‌باشد. عکس قضیه این است که هدف، قایم به او نیست، بلکه او قایم به هدف است؛ لذا زنده می‌ماند و از بین نمی‌رود. به همین جهت، انبیا و منادیان حق امروز زنده‌اند؛ زیرا فضایل و تکامل و هدفیایی که در بشر دنبال می‌کردند، با رفتن آنها نمرد و بتدریج هدفشان در واقعیت عالم و جریان تاریخ تحقق یافت. اگرچه همه‌ی آن اهداف هنوز برآورده نشده است؛ اما امروز می‌بینید که در دنیا، ندای عدالت و آزادی هست و روشنفکران عالم هدفیایی را به‌عنوان هدفیایی عالی اسم می‌آورند که این همان هدفیایی انبیاست؛ گرچه خود ندانند که از کیست.

زنده شدن رسم شهادت با انقلاب و نظام اسلامی

حقیقتی که ما باید بدان افتخار کنیم، این است که رسم شهادت و سنت الهی قتل فی سبیل الله، با نظام اسلامی زنده شد. در گذشته، سیلی خوران در راه خدا کم بودند و برخی در طی عمر هفتاد ساله‌ی خود، تحمل کمترین سختی در راه خدا را هم نداشتند و حاضر نبودند در راه خدا یک اخم را تحمل کنند؛ چه برسد به این‌که جان و سرمایه‌ی وجود خود را در راه خدا بدهند. برای ملتی که به‌نام اسلام زندگی می‌کند، خیلی بد است که در راه تحقق این هدف عظیم، هیچ مشکلی را بر خود هموار نکند. پیداست که در این جامعه، اسلام روزبه‌روز ذوب و کم‌رنگ و بی‌اثر خواهد شد.

در گذشته، متأسفانه در کشور ما و بسیاری از کشورهای اسلامی دیگر، رسم سرمایه‌گذاری برای دین و تحمل مشکلات برای خدا، منسوخ و یا بسیار کم شده بود؛ چه رسد به کشته شدن در راه خدا. یکی از بزرگترین خدمات انقلاب و امام به ملت و اسلام، احیای انگیزه‌ی فداکاری در راه خدا - چه در ایران و چه در سایر کشورهای اسلامی - بود. امروز، نفوس طیبه‌ی بسیاری، حاضر به تلاش و تحمل زحمت و قبول دردسر و بذل جان

برای خدا هستند و مظهر بزرگ آن، همین شهدای عزیز ما هستند که شما بازماندگان و یادگارهای عزیز آنها هستید.

مرگ برای همه هست. ما اگر در راه خدا بمیریم، به حسب موازین مادی و ظاهری هم، چیزی از دست نداده‌ایم. مردن، سرنوشت اجتناب‌ناپذیر هر یک از ماست. این متاعی است که بالاخره از دست ما خواهد رفت؛ ولی این متاع جان به دو گونه از دست می‌رود: یکی این که آن را گم کنیم و دیگر این که آن را بفروشیم. کدام بهتر است؟ آنها که در راه خدا کشته نمی‌شوند، جانشان را گم کرده‌اند و در مقابل، چیزی در دست ندارند. و آنها که این متاع را در راه خدا می‌دهند و جانشان را در راه او مصرف می‌کنند، کسانی هستند که آن را فروخته‌اند و در عوض چیزی گرفته‌اند: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة»^۱.

بهشت و رضای الهی پاداش جانفشانی شهید

شهید، جانش را فروخته و در مقابل آن، بهشت و رضای الهی را گرفته است که بالاترین دستاوردهاست. به شهادت در راه خدا، از این منظر نگاه کنیم. شهادت، مرگ انسانهای زیرک و هوشیار است که نمی‌گذارند این جان، مفت از دستشان برود و در مقابل، چیزی عایدشان نشود. این جان، سرمایه‌ی اصلی ماست. مردن و شهادت، پیری و جوانی نمی‌فهمد. بسیاری هستند که در راه خدا هم کشته نمی‌شوند؛ اما در جوانی می‌میرند. چه قدر جوانان هستند که می‌میرند و در حقیقت جانشان از دست رفته است. اگر در راه خدا حرکت نکنند، اگر مسیر آنها الهی نباشد و مرگشان در راه خدا و هجرت و جهاد فی سبیل الله نباشد، متاع عمر - که بسیار عزیز است - از دستشان خواهد رفت و در مقابلش، چیزی عایدشان نمی‌شود. البته، اگر بازماندگان آنها صبر کنند، خدای متعال به آنها اجر خواهد داد؛ اما خود آن مرده، در مقابل جاننش که از او گرفته شده است، چیزی به دست نخواهد آورد.

بسیاری هم هستند که در سنین غیر جوانی یا بعد از جوانی، در راه خدا

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۱.

شهید شدند - مثل شهدای محراب و عزیزانی که در جبهه شهید شده‌اند - اینها هم کسانی هستند که جانشان را فروخته‌اند. شهادت برای هر انسانی چنین امتیازی است. واقعاً اگر خدای متعال این دعا را از کسی قبول کند که مرگ او را در شهادت قرار دهد، بزرگترین امتیاز را به یک انسان داده است و در مقابل سرمایه‌یی که از بین می‌رفت و هدر می‌شد، بهشت و رضایت خود را قرار داده است.

شهادت بالاترین پاداش جهاد در راه خدا

چرا شهادت این قدر با عظمت و اهمیت است؟ علت این است که انسانی که جان خود را در راه خدا می‌دهد، در حقیقت در یک لحظه‌ی نیاز و در آن وقتی که دین و راه خدا به کسانی که آن را رونق دهند، احتیاج دارد، آن تلاش لازم را انجام داده است. کسی که در راه خدا تلاش می‌کند و از راحتی و زن و بچه و آسایش معمولی و امتیازات مادی صرف‌نظر می‌کند، پاداش الهی را - که همان شهادت است - به‌دنبال دارد. این نشان‌دهنده‌ی عظمت مجاهدت اوست. لذا مکرر گفته‌ام که شهادت بالاترین پاداش و مزد جهاد فی سبیل الله است.

بیانات در دیدار فرزندان ممتاز شهدا، مسؤولان امور فرهنگی بنیاد شهید و جمعی از دانشجویان امامیه‌ی پاکستان - ۱۳۶۸/۵/۲۵

۴. اهمیت و نقش مجاهدت حضرت زینب(س) و امام سجاد(ع) در تبیین و تداوم فلسفه‌ی عاشورا

نقش انسانها در حفظ یاد و خاطره‌ی شهدا

اساساً اهمیت اربعین در آن است که در این روز، با تدبیر الهی خاندان پیامبر(ص)، یاد نهضت حسینی برای همیشه جاودانه شد و این کار پایه‌گذاری گردید. اگر بازماندگان شهدا و صاحبان اصلی، در حوادث گوناگون - از قبیل شهادت حسین بن علی(علیه‌السلام) در عاشورا - به حفظ یاد و آثار شهادت کمر نبندند، نسلهای بعد، از دستاورد شهادت استفاده‌ی زیادی نخواهند برد. درست است که خدای متعال، شهدا را در همین دنیا هم زنده نگه می‌دارد و شهید به طور قهری در تاریخ و یاد مردم ماندگار است؛ اما ابزار طبیعی‌یی که خدای متعال برای این کار - مثل همه‌ی کارها - قرار داده است، همین چیزی است که در اختیار و اراده‌ی ماست. ما هستیم که با تصمیم درست و بجا، می‌توانیم یاد شهدا و خاطره و فلسفه‌ی شهادت را احیا کنیم و زنده نگهداریم.

اگر زینب کبری(سلام‌الله‌علیها) و امام سجاد(صلوات‌الله‌علیه) در طول آن روزهای اسارت - چه در همان عصر عاشورا در کربلا و چه در روزهای

بعد در راه شام و کوفه و خود شهر شام وبعد از آن در زیارت کربلا و بعد عزیمت به مدینه و سپس در طول سالهای متمادی که این بزرگواران زنده ماندند - مجاهدات و تبیین و افشاگری نکرده بودند و حقیقت فلسفه‌ی عاشورا و هدف حسین بن علی و ظلم دشمن را بیان نمی‌کردند، واقعه‌ی عاشورا تا امروز، جوشان و زنده و مشتعل باقی نمی‌ماند.

دلیل اهمیت حفظ حادثه‌ی عاشورا از نظر امام صادق (ع)

چرا امام صادق (علیه‌الصلاة والسلام) - طبق روایت - فرمودند که هر کس یک بیت شعر درباره‌ی حادثه‌ی عاشورا بگوید و کسانی را با آن بیت شعر بگریاند، خداوند بهشت را بر او واجب خواهد کرد؟^۱ چون تمام دستگاههای تبلیغاتی، برای منزوی کردن و در ظلمت نگهداشتن مسأله‌ی عاشورا و کلاً مسأله‌ی اهل بیت، تجهیز شده بودند تا نگذارند مردم بفهمند چه شد و قضیه چه بود. تبلیغ، این گونه است. آن روزها هم مثل امروز، قدرتهای ظالم و ستمگر، حداکثر استفاده را از تبلیغات دروغ و مغرضانه و شیطنت‌آمیز می‌کردند. در چنین فضایی، مگر ممکن بود قضیه‌ی عاشورا - که با این عظمت در بیابانی در گوشه‌ی بی از دنیای اسلام اتفاق افتاده - با این تپش و نشاط باقی بماند؟ یقیناً بدون آن تلاشها، از بین می‌رفت.

آنچه این یاد را زنده کرد، تلاش بازماندگان حسین بن علی (علیه‌السلام) بود. به همان اندازه که مجاهدت حسین بن علی (علیه‌السلام) و یارانش به عنوان صاحبان پرچم، با موانع برخورد داشت و سخت بود، به همان اندازه نیز مجاهدت زینب (علیها‌السلام) و مجاهدت امام سجاد (علیه‌السلام) و بقیه‌ی بزرگواران، دشوار بود. البته صحنه آنها، صحنه‌ی نظامی نبود؛ بلکه تبلیغی و فرهنگی بود. ما به این نکته‌ها باید توجه کنیم.

درس اربعین در صحنه‌ی تبلیغی و فرهنگی

درسی که اربعین به ما می‌دهد، این است که باید یاد حقیقت و خاطره‌ی

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.

شهادت را در مقابل طوفان تبلیغات دشمن زنده نگهداشت...

دستگاه ظالم جبار یزیدی با تبلیغات خود، حسین بن علی (ع) را محکوم می ساخت و وانمود می کرد که حسین بن علی (ع) کسی بود که بر ضد دستگاه عدل و حکومت اسلامی و برای دنیا قیام کرده است!! بعضی هم، این تبلیغات دروغ را باور می کردند. بعد هم که حسین بن علی (علیه السلام)، با آن وضع عجیب و با آن شکل فجیع، به وسیله ی دژخیمان در صحرای کربلا به شهادت رسید، آن را یک غلبه و فتح وانمود می کردند! اما تبلیغات صحیح دستگاه امامت، تمام این بافته ها را عوض کرد. حق، این گونه است.

بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم و اعضاء جمعیت هلال احمر و مسئولین

بنیاد شهید - ۱۳۶۸/۶/۲۹

۵. ارزش مضاعف فداکاری امام حسین (ع) و یارانش

در زمان ما، ارزش شهادت و فداکاری در راه خدا، از بسیاری زمانهای تاریخ اسلام بیشتر است. شهادت، همیشه با ارزش است و فداکاری در راه خدا، همیشه کاری عظیم و ارجمند است؛ اما همین کار خوب و بزرگ، در برخی از شرایط و در بعضی از زمانها، بزرگتر و مهمتر و باارزشتتر است. مثلاً در صدر اسلام، فداکاری واقعاً ارزش مضاعف داشت. علت هم این بود که در آن دوران، اسلام مثل نهالی بود و اگر فداکاریها نمی‌بود، شاید دشمنان اسلام این نهال را می‌کندند. در زمان سیدالشهداء (علیه‌الصلاة والسلام) آن فداکاری و شهادت بزرگ، ارزش مضاعف داشت؛ چون حقیقتاً در آن روزها محصول زحمات پیامبر (ص) در حال از بین رفتن بود و فداکاری حسین بن علی (ع) و یاران آن بزرگوار، مانع از چنین کاری شد.

دلیل تفاوت ارزش مجاهدتها در زمانهای مختلف

بعضی از زمانها این گونه است که مجاهدت در راه خدا و شهادت در راه او، ارزش مضاعف دارد و دو برابر و چند برابر است. مثلاً یک ظرف آب گوارا که در حالت طبیعی هم با ارزش است، اما در یک تابستان گرم، آن هم برای انسانی که مدتی تشنگی کشیده، بخصوص اگر آن انسان بیمار هم بوده

و در جایی باشد که آب در آن جا کم است، این یک ظرف آب گوارا چند برابر ارزش پیدا می کند. بنابراین، همه جا قیمت‌ها یکسان نیست، بلکه شرایط متفاوت است.

بیانات در دیدار با جمع کثیری از روحانیون و خانواده شهدا و ایثارگران -

۱۳۶۸/۸/۲۴

۶. سیدالشهدا (ع) مظهر انسان کامل

جهاد واقعی نتیجه‌ی اخلاص و حرکت به سمت انقطاع الی الله
وجود مقدس سیدالشهداء (علیه‌السلام)، اگر چه بیشتر با بُعد جهاد و شهادت معروف شده، لیکن آن بزرگوار در حقیقت مظهر انسان کامل و عبد خالص و مخلص و مخلص برای خداست. اساساً جهاد واقعی و شهادت در راه خدا، جز با مقدمه‌یی از همین اخلاصها و توجه‌ها و جز با حرکت به سمت «انقطاع الی الله» حاصل نمی‌شود.

در این مناجات شعبانیه‌ی عالیة‌المضامین می‌فرماید: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک»^۱. این کمال انقطاع به سوی خدا و از همه چیز گسستن و همه‌ی قیود و دنباله‌ها را در جهت حرکت به سمت محبوب واقعی بریدن و به آن سمت پرواز کردن، چگونه برای انسان حاصل می‌شود؟ شهادت که قله‌ی فداکاری یک انسان است، بدون حرکت به سمت انقطاع و بدون تلاش و مجاهدت برای ایجاد «انقطاع الی الله»، برای انسان به وجود نمی‌آید. هرگاه انسان تلاشی انجام داد و قدم اول را با همت و عزم و اراده برداشت، آن وقت خدای متعال راه را باز می‌کند و قدمها یکی پس از دیگری، به سمت نورانی شدن دل و پُر نور شدن وجود انسان برداشته می‌شود.

۱. مفاتیح الجنان، مناجات شعبانیه.

لزوم تدبیر در مناجات شعبانیه

شما همت می‌کنید، راه را می‌پیمایید و خدای متعال هم در ادامه‌ی راه، به شما کمک می‌کند و کار را آسان می‌سازد و - همان‌طور که این بزرگوار در مناجات شعبانیه درخواست کردند - کمال انقطاع الی‌الله را ارزانی شما می‌کند. تدبیر و توجه به این مضامین و الفاظ و انس با آنها، برای یک‌یک کسانی که می‌خواهند به وظایف بزرگ خود عمل بکنند، واجب و لازم و ضروری است.

بیانات در دیدار جمع کثیری از پاسداران در سالروز میلاد امام حسین(ع) -
۱۳۶۸/۱۲/۱۰

۷. شهادت امام حسین (ع) تلاش برای نجات انسانیت از جهالت و سرگردانی

نجات مردم از سرگردانی؛ مفهوم مترقی مندرج در زیارت امام حسین (ع) در زیارتی از زیارت‌های امام حسین (علیه‌السلام) که در روز اربعین خوانده می‌شود، جمله‌یی بسیار پرمعنا وجود دارد و آن، این است: «و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة»^۱. فلسفه‌ی فداکاری حسین بن علی (علیه‌السلام) در این جمله گنجانده شده است. زایر به خدای متعال عرض می‌کند که این بنده‌ی تو - این حسین تو - خون خود را نثار کرد، تا مردم را از جهالت نجات بدهد. «وحیرة الضلالة»^۲؛ مردم را از سرگردانی و حیرتی که در گمراهی است، نجات بدهد. ببینید، این جمله چه قدر پرمغز و دارای چه مفهوم مترقی و پیشرفته‌یی است.

سخنرانی در دیدار با فرزندان ممتاز شاهد، جانبازان شهرهای مشهد و تهران و استان کردستان، جمعی از دانش‌آموزان مدارس تهران و مدرّسان مراکز تربیت معلم، و گروهی از ورزشکاران و مسؤولان سازمان تربیت بدنی کشور
۱۳۶۹/۶/۲۱ -

۱ و ۲. مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.

۸. مقام یگانگی (اباعبداللّه) در تاریخ اسلام

فداکاری امام حسین (ع) تاج کرامت همه‌ی افتخارات اسلام درست است که اگر ائمه‌ی دیگر ما هم در آن زمان و در آن شرایط قرار می‌گرفتند، همان کاری را می‌کردند که حضرت ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) کرد، اما واقعیت این است که بالاخره این قرعه به نام این بزرگمرد افتاد و خدا او را برای آن‌چنان فداکاری عظیمی که در طول تاریخ - تا آن‌جایی که ما شناخته‌ایم - بی‌نظیر بود برگزید. حسن بن علی (علیه‌السلام) و دیگر بزرگان خاندان پیامبر (ص) فرموده‌اند که: «لایوم کیومک یا ابا عبدالله!». هیچ روزی، مثل عاشورا نبود و هیچ فداکاری‌یی، مثل فداکاری آن بزرگان نبود. فداکاری، تاج کرامتی بر سر این بزرگمرد و یارانش شد و آن مجموعه، درّه‌ی التّاجی برای مجموعه‌ی افتخارات اسلام، از صدر تا ذیل شدند. هیچ‌کس را نمی‌شود با آنها مقایسه کرد.

سخنرانی در دیدار با فرماندهان و جمعی از پاسداران سپاه و کمیته‌ی انقلاب اسلامی، مسؤولان دفاتر نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه و خانواده‌های معظم شهدا، در سالروز میلاد امام حسین (ع) و روز پاسدار - ۱۳۶۹/۱۱/۲۹

۹. نهضت حسینی، پشتوانه‌ی حرکت همه‌ی مجاهدان و آزادیخواهان

ماجرای حسین بن علی (علیه السلام)، حقیقتاً موتور حرکت قرون اسلامی در جهت تفکرات صحیح اسلامی بوده است. هر آزادیخواه و هر مجاهد فی سبیل الله و هر کس که می‌خواسته است در میدان خطر وارد بشود، از آن ماجرا مایه گرفته و آن را پشتوانه‌ی روحی و معنوی خود قرار داده است. در انقلاب ما، این معنا به صورت بی‌نی واضح بود. معلوم نبود اگر ما این حادثه را نمی‌داشتیم، چه‌طور می‌توانستیم در این معرکه خوض کنیم. این خودش فصل عریض و قابل تعمقی است که تمسک به ذیل ماجرای عاشورا و مجاهدت سیدالشهداء (علیه الصلاة والسلام)، چه تأثیری در وضع انقلاب ما داشت. انسان وقتی در این مسأله غور می‌کند، از عظمت تأثیر آن حادثه به دهشت می‌افتد و فکر می‌کند کسانی که از آن محرومند، این خلأ را چگونه می‌توانند پُر کنند.

سخنرانی در دیدار با روحانیون و مبلغان، در آستانه‌ی ماه محرّم -
۱۳۷۰/۴/۲۰

۱۰. تأثیر گسترش مجالس بزرگداشت امام حسین (ع) در ایران و انقلاب اسلامی

تأثیر نهاد منبر و تفاوت جامعه‌ی ایران با جوامع بی‌بهره از نام و یاد امام حسین (ع)

تأثیر نهاد منبر در جامعه‌ی ما، هنوز یک تأثیر بررسی نشده است. شما به جامعه‌ی ما نگاه کنید، ببینید جایی که منبری که نام ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) نباشد، کجاست؟ از شهرهای بزرگ و مراکز پُرجمعیت، تا دوردستها، روستاها، حتی روستاهای کوچک و دورافتاده، دانشگاهها، میان دانشمندان، انجمنهای تحصیلکردگان علوم جدید، تا مردم دور از علوم و معارف جاری زمان در اقصا نقاط کشور، در کجا منبر ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) نیست، که گوینده‌ی در موقعی از مواقع بر آن منبر نمی‌رود و سخنی نمی‌گوید؟ پس، کل جامعه‌ی ما به عنوان یک مجموعه‌ی باتفکر و عقیده‌ی شیعی، زیر چتر امام حسین (ع) است. البته مخصوص شیعیان هم نیست؛ در نقاط گوناگونی از عالم، غیر شیعه، بلکه غیر مسلمین هم به نحوی از انحاء از این بساط بهره‌ی می‌برند.

در طول قرن‌ها و در این چند قرن اخیر، در مجموع کشور ما، این بینش و این تذکر راجع به دین، به نام و مناسبت حسین بن علی (علیه‌السلام) وجود داشته است و در سطحی مردم را متذکر به دین نگاهداشته است. این

کانال‌کشی وسیع، در انقلاب به کار آمد. از این کانال‌کشی منظم در سطح کشور، تفکر انقلابی ما - که مستند به حادثه‌ی عاشورا هم بود - در همه جا گسترش پیدا کرد و مردم را وارد میدان نمود. اگر در این خصوص، کشور ما را با کشورهای دیگر اسلامی مقایسه کنید، در آن جایی که نام امام حسین (ع) وجود ندارد، فرق بین این دو را مشاهده خواهید کرد. این، خصوصیتی به جامعه‌ی ما بخشیده است.

سخنرانی در دیدار با روحانیون و مبلغان، در آستانه‌ی ماه محرم -
۱۳۷۰/۴/۲۰

۱۱. ارزش ماندگار و والای شهادت

شهادت؛ بالاترین ارزشها

اگر دهها سال دیگر هم بگذرد، آنچه باید به عنوان بالاترین ارزشها محسوب بشود، همین ارزش شهادت و فداکاری شهیدان عزیز ماست. زمان، همه چیز را کهنه می‌کند؛ مگر خون شهید را. ببینید از زمان شهادت سیدالشهداء (علیه‌الصلاة والسلام) قرن‌ها گذشته است؛ اما یاد شهیدان و خون شهیدان، روزه‌روز اثرش برجسته‌تر شده است.

سخنرانی در جمع خانواده‌های شهدا، مفقودان و گروهی از جانبازان و آزادگان استان لرستان - ۱۳۷۰/۵/۳۰

۱۲. بصیرت و حرکت عظیم حضرت زینب(س) در همراهی با امام زمان خود

زینب کبری یک زن بزرگ است. عظمتی که این زن بزرگ در چشم ملت‌های اسلامی دارد، از چیست؟ نمی‌شود گفت به خاطر این است که دختر علی بن ابی طالب (علیه السلام)، یا خواهر حسین بن علی و حسن بن علی (علیهما السلام) است. نسبتها هرگز نمی‌توانند چنین عظمتی را خلق کنند. همه‌ی ائمه‌ی ما، دختران و مادران و خواهرانی داشتند؛ اما کو یک نفر مثل زینب کبری؟

عمل به تکلیف الهی؛ دلیل ارزش و عظمت حضرت زینب(س)

ارزش و عظمت زینب کبری، به خاطر موضع و حرکت عظیم انسانی و اسلامی او بر اساس تکلیف الهی است. کار او، تصمیم او، نوع حرکت او، به او این‌طور عظمت بخشید. هر کس چنین کاری بکند، ولو دختر امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم نباشد، عظمت پیدا می‌کند. بخش عمده‌ی این عظمت از این جاست که اولاً موقعیت را شناخت؛ هم موقعیت قبل از رفتن امام حسین (علیه السلام) به کربلا، هم موقعیت لحظات بحرانی روز عاشورا، هم موقعیت حوادث کشنده‌ی بعد از شهادت امام حسین را؛ و ثانیاً طبق هر

موقعیت، یک انتخاب کرد. این انتخابها زینب را ساخت. قبل از حرکت به کربلا، بزرگانی مثل ابن عباس و ابن جعفر و چهره‌های نامدار صدر اسلام، که ادعای فقاقت و شهامت و ریاست و آقا‌زادگی و امثال اینها را داشتند، گنج شدند و نفهمیدند چه کار باید بکنند؛ ولی زینب کبری گنج نشد و فهمید که باید این راه را برود و امام خود را تنها نگذارد؛ و رفت. نه این که نمی فهمید راه سختی است؛ او بهتر از دیگران حس می کرد. او یک زن بود؛ زنی که برای مأموریت، از شوهر و خانواده‌اش جدا می شود؛ و به همین دلیل هم بود که بچه‌های خردسال و نوباوگان خود را هم به همراه برد؛ حس می کرد که حادثه چگونه است.

در آن ساعتهای بحرانی که قویترین انسانها نمی‌توانند بفهمند چه باید بکنند، او فهمید و امام خود را پشتیبانی کرد و او را برای شهید شدن تجهیز نمود. بعد از شهادت حسین بن علی هم که دنیا ظلمانی شد و دلها و جانها و آفاق عالم تاریک گردید، این زن بزرگ یک نوری شد و درخشید. زینب به جایی رسید که فقط والاترین انسانهای تاریخ بشریت - یعنی پیامبران - می‌توانند به آن جا برسند.

حضرت فاطمه‌ی زهرا(س) و حضرت زینب(س) الگو و نمونه‌ی زنان مسلمان
مادر او فاطمه‌ی زهرا(سلام‌الله‌علیها) زن دیگری بود که مقامش از زینب کبری هم بالاتر بود. اینها زنان الگو و نمونه‌ی اسلامند. زن امروز دنیا الگو می‌خواهد. اگر الگوی او زینب و فاطمه‌ی زهرا باشند، کارش عبارت است از فهم درست، هوشیاری در درک موقعیتها و انتخاب بهترین کارها؛ ولو با فداکاری و ایستادن پای همه چیز برای انجام تکلیف بزرگی که خدا بردوش انسانها گذاشته است، همراه باشد. زن مسلمانی که الگویش فاطمه‌ی زهرا یا زینب کبری(علیهمالسلام) باشد، این است.

تجمل‌گرایی و هوسهای موقتی عامل توقف و رکود زنان
اگر زن به فکر تجملات و خوشگذرانیها و هوسهای زودگذر و تسلیم

شدن به احساسات بی‌بنیاد و بی‌ریشه باشد، نمی‌تواند آن راه را برود؛ باید این وابستگیها را که مثل تار عنکبوت بر پای یک انسان زهروست، از خود دور کند، تا بتواند آن راه را برود؛ کمالین که زن ایرانی در دوران انقلاب و در دوران جنگ همین کار را کرد، و انتظار این است که در همه‌ی دوران انقلاب همین کار را بکند.

حضرت سکینه(س) یکی از مشعلهای معرفت عربی در تاریخ اسلام

اما الگوی زن ایرانی در این راه، همان است که گفته شد؛ زینب الگوست. زینب زنی نبود که از علم و معرفت بی‌بهره باشد؛ بالاترین علمها و برترین و صافترین معرفتها در دست او بود. همان «سکینه‌ی کبری» بی‌ی که شما اسمش را در کربلا شنیده‌اید، و دختر امام و برادرزاده و شاگرد زینب است - کسانی که اهل تحقیق و کتابند، نگاه کنند - او یکی از مشعلهای معرفت عربی در همه‌ی تاریخ اسلام تا امروز است. کسانی که حتی زینب و پدر زینب و پدر سکینه را قبول نداشتند و ندارند، اعتراف می‌کنند که سکینه(علیهاسلام) یک مشعل معرفت و دانش است.

سخنرانی در دیدار با جمع کثیری از پرستاران، به مناسبت میلاد حضرت

زینب کبری(س) و روز پرستار - ۱۳۷۰/۸/۲۲

۱۳. مظلومیت همراه با عزّت و مجاهدت بی نظیر امام حسین (ع)

غیر قابل مقایسه بودن هیچ حادثه‌ای با عاشورا در طول تاریخ مطلب مناسب مهم در این موقعیت، مسائل مربوط به محرّم و آثار محرّم است که در طول تاریخ، جامعه اسلامی از برکات حادثه عاشورا بهره‌های زیادی برده است. در انقلاب بزرگ ملت ایران هم، عاشورا و خاطره حسین بن علی علیه السلام و قضایای محرّم، نقشی اساسی داشت. موضوع عاشورا، یک موضوع تمام نشدنی و همیشگی است. چرا این حادثه، این قدر در تاریخ اسلام تأثیرات بزرگی گذاشته است؟ به نظر بنده، موضوع عاشورا، از این جهت کمال اهمیت را دارد که فداکاری و از خودگذشتگی‌ای که در این قضیه انجام گرفت، یک فداکاری استثنایی بود. از اوّل تاریخ اسلام تا امروز، جنگها و شهادتها و گذشتهها، همیشه بوده است و ما هم در زمان خودمان، مردم زیادی را دیدیم که مجاهدت کردند و از خود گذشتگی به خرج دادند و شرایط سختی را تحمل کردند. این همه شهدا، این همه جانبازان، این همه اسرای ما، آزادگان ما، خانواده‌هایشان و بقیه کسانی که در سالهای بعد از انقلاب یا اوان انقلاب فداکاری کردند، همه جلو چشم ما هستند. در گذشته هم حوادثی بوده است و در تاریخ آنها را خوانده‌اید. اما، هیچ کدام از این حوادث، با حادثه عاشورا قابل مقایسه نیست؛ حتی شهادت

شهادای بدر و احد و زمان صدر اسلام. انسان تدبّر که می کند، می فهمد چرا از زبان چند نفر از ائمه ما علیهم السّلام، نقل شده است که خطاب به سیدالشهدا علیه الصّلاة و السّلام فرموده اند: «لایوم کیومک یا ابا عبدالله»؛ یعنی هیچ حادثه ای مثل حادثه تو و مثل روز تو نیست. چون عاشورا یک واقعه استثنایی بود. لبّ و جوهر حادثه عاشورا این است که در دنیایی که همه جای آن را ظلمت و فساد و ستم گرفته بود، حسین بن علی علیه السّلام برای نجات اسلام قیام کرد و در این دنیای بزرگ، هیچ کس به او کمک نکرد! حتی دوستان آن بزرگوار، یعنی کسانی که هر یک می توانستند جمعیتی را به این میدان و به مبارزه با یزید بکشانند، هر کدام با عذری، از میدان خارج شدند و گریختند! ابن عبّاس یک طور؛ عبدالله بن جعفر یک طور؛ عبدالله بن زبیر یک طور؛ بزرگان باقی مانده از صحابه و تابعین یک طور... شخصیت های معروف و نام و نشان دار و کسانی که می توانستند تأثیری بگذارند و میدان مبارزه را گرم کنند، هر کدام یک طور از میدان خارج شدند. این، در حالی بود که هنگام حرف زدن، همه از دفاع از اسلام می گفتند. اما وقتی نوبت عمل رسید و دیدند که دستگاه یزید، دستگاه خشنی است؛ رحم نمی کند و تصمیم بر شدت عمل دارد، هر کدام از گوشه ای فرار کردند و امام حسین علیه السّلام را در صحنه تنها گذاشتند. حتی برای این که کار خودشان را توجیه کنند، خدمت حسین بن علی علیه السّلام آمدند و به آن بزرگوار اصرار کردند که «آقا، شما هم قیام نکنید! به جنگ با یزید نروید!»

ترس، عامل گریز بسیاری از بزرگان در حادثه ی عاشورا

این، یک عبرت عجیب در تاریخ است. آن جا که بزرگان می ترسند، آن جا که دشمن چهره بسیار خشنی را از خود نشان می دهد، آن جا که همه احساس می کنند اگر وارد میدان شوند میدان غریبانه ای آنها را در خود خواهد گرفت؛ آن جاست که جوهرها و باطن افراد شناخته می شود. در تمام دنیای اسلامی آن روز - که دنیای بزرگی بود و کشورهای اسلامی زیادی که امروز مستقل و جدا هستند، آن روز یک کشور بودند - با جمعیت بسیار زیاد، کسی که این تصمیم، عزم و جرأت را داشت که در مقابل دشمن بایستد، حسین بن علی

علیه‌السلام بود. بدیهی بود که وقتی مثل امام حسینی حرکت و قیام کند، عده‌ای از مردم هم دور او را خواهند گرفت و گرفتند. اگر چه آنها هم، وقتی معلوم شد که کار چقدر سخت است و چقدر شدت عمل وجود دارد، یکی یکی از دور آن حضرت پراکنده شدند، و از هزار و اندی آدمی که با امام حسین علیه‌السلام، از مکه به راه افتاده، یا در بین راه به حضرت پیوسته بودند، در شب عاشورا تعدادی ماندند که با مجموع آنچه که روز عاشورا خودشان را به حضرت رساندند، هفتاد و دو نفر شدند!

نترسیدن از دشمن و عمل به تکلیف؛ راز عظمت شهدای کربلا

این، مظلومیت است. این مظلومیت، به معنای کوچکی و ذلت نیست. امام حسین علیه‌السلام، عظیمترین مبارز و مجاهد تاریخ اسلام است؛ چون او در چنین میدانی ایستاد و نترسید و مجاهدت کرد. اما این انسان بزرگ، به قدر عظمتش، مظلومیت دارد. همان قدر که بزرگ است، همان قدر هم مظلوم است؛ و با غربت هم به شهادت رسید. فرق است بین آن سرباز فداکار و انسان پرشوری که به میدان نبرد می‌رود؛ مردم به نام او شعار می‌دهند و از او تمجید می‌کنند؛ میدان اطراف او را انسانهای پرشوری مثل خود او گرفته‌اند؛ می‌داند که اگر مجروح یا شهید شود، مردم با او چگونه با شور برخورد خواهند کرد، و آن انسانی که در چنان غربتی، در چنان ظلمتی، تنها، بدون یاور، بدون هیچ‌گونه امید کمکی از طرف مردم، با وسعت تبلیغات دشمن، می‌ایستد و مبارزه می‌کند و تن به قضای الهی می‌سپارد و آماده کشته شدن در راه خدا می‌شود. عظمت شهدای کربلا به این است! یعنی برای احساس تکلیف، که همان جهاد در راه خدا و دین بود، از عظمت دشمن نترسیدند؛ از تنهایی خود، احساس وحشت نکردند؛ کم بودن عده خود را مجوزی برای گریختن از مقابل دشمن قرار ندادند. این است که یک آدم را، یک رهبر را، یک ملت را عظمت می‌بخشد: نترسیدن از عظمت پوشالی دشمن.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار قشرهای مختلف مردم به مناسبت

فرارسیدن ماه محرم - ۱۳۷۱/۴/۱۰

۱۴. پیروزی واقعی سیدالشهدا (ع) در کوتاه‌مدت و هم در طول تاریخ

سیدالشهدا علیه‌الصلاة والسلام، می‌دانست که بعد از شهادت او، دشمن تمام فضای جامعه و دنیای آن روز را از تبلیغات بر ضد او پر خواهد کرد. امام حسین علیه السلام، کسی نبود که زمان و دشمن را نشناسد. می‌دانست دشمن چه خباثتهایی خواهد کرد. درعین حال، این ایمان و امید را داشت که همین حرکت مظلومانه و غریبانه او، بالأخره دشمن را هم در کوتاه‌مدت و هم در بلندمدت شکست خواهد داد. و همین‌طور هم شد. خطاست اگر کسی خیال کند که امام حسین علیه السلام، شکست خورد. کشته شدن، شکست خوردن نیست. در جبهه جنگ آن کس که کشته می‌شود شکست نخورده است. آن کس که به هدف خود نمی‌رسد، شکست خورده است. هدف دشمنان امام حسین علیه السلام، این بود که اسلام و یادگارهای نبوت را از زمین براندازند. اینها شکست خوردند. چون این‌طور نشد. هدف امام حسین علیه السلام این بود که در برنامه یکپارچه دشمنان اسلام، که همه‌جا را به رنگ دلخواه خودشان در آورده بودند یا قصد داشتند درآوردند، رخنه ایجاد شود؛ اسلام و ندای مظلومیت و حقانیت آن در همه جا سر داده شود و بالأخره دشمن اسلام، مغلوب شود. و این، شد. هم در کوتاه‌مدت امام

حسین علیه‌السلام پیروز شد و هم در بلند مدّت. در کوتاه مدّت به این ترتیب که، خود این قیام و شهادت مظلومانه و اسارت خاندان آن بزرگوار، نظام حکومت بنی‌امیه را متزلزل کرد. بعد از همین حادثه بود که در دنیای اسلام - در مدینه و در مکه - پی‌درپی حوادثی پیش آمد و بالأخره منجر به نابودی سلسله آل ابی‌سفیان شد. به فاصله سه، چهار سال، سلسله آل ابی‌سفیان به کلی برافتاد و از بین رفت. چه کسی خیال می‌کرد این دشمنی که امام حسین علیه‌السلام را مظلومانه در کربلا به شهادت رسانده بود، آن‌طور مغلوب انعکاس فریاد آن امام شود؛ آن هم در سه یا چهار سال؟! در دراز مدّت هم امام حسین علیه‌السلام پیروز شد. شما به تاریخ اسلام نگاه کنید و ببینید چقدر دین در دنیا رشد کرد! چقدر اسلام ریشه‌دار شد! چگونه ملت‌های اسلامی پدیدار شدند و رشد کردند! علوم اسلامی پیشرفت کرد، فقه اسلامی پیشرفت کرد و بالأخره بعد از گذشت قرن‌ها، امروز، پرچم اسلام بر فراز بلندترین بام‌های دنیا، در اهتزاز است. آیا یزید و خانواده یزید به این‌که اسلام این‌طور، روزبه‌روز رشد کند راضی بودند؟ آنها می‌خواستند ریشه اسلام را بکنند؛ می‌خواستند از قرآن و پیغمبر اسلام، اسمی باقی نگذارند. اما می‌بینیم که درست به عکس شد.

تأثیر آموزه‌های نهضت حسینی در بسیاری از رهبران معاصر جهان

پس، آن مبارز و مجاهد فی‌سبیل‌الله که آن‌طور مظلومانه در مقابل دنیا ایستاد و خونش ریخته شد و خاندانش به اسارت رفتند، از همه جهت، بر دشمن خود پیروز شد. این، برای ملت‌ها یک درس است. لذاست که از رهبران بزرگ دنیای معاصر - حتی آنهایی که مسلمان هم نیستند - نقل می‌کنند که گفته‌اند: «ما راه مبارزه را، از حسین بن علی علیه‌السلام یاد گرفتیم.» انقلاب خود ما هم یکی از همین مثال‌هاست. مردم ما هم از حسین بن علی علیه‌السلام یاد گرفتند. فهمیدند که کشته شدن، دلیل مغلوب شدن نیست. فهمیدند که در مقابل دشمن علی‌الظاهر مسلط، عقب نشینی کردن، موجب بدبختی و روسپاهی است. دشمن هر چه با عظمت باشد، اگر جناح مؤمن و فئه مؤمنه،

باتوکل به خدا در مقابل او مجاهدت کند ، بالأخره شکست با دشمن و پیروزی با فئه مؤمنه است. این راملت ما هم فهمیدند.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار قشرهای مختلف مردم به مناسبت فرارسیدن ماه محرم - ۱۳۷۱/۴/۱۰

۱۵. کربلا الگوی امتحان شده و همیشگی ما

پیروی از راه امام حسین(ع)؛ دلیل عزّت و عظمت ملت ایران در انقلاب و دفاع مقدّس

شما برادران و خواهران عزیز و همه ملت بزرگ ایران باید بدانید که کربلا الگوی همیشگی ماست. کربلا مثالی است برای این که در مقابل عظمت دشمن، انسان نباید دچار تردید شود. این، یک الگوی امتحان شده است. درست است که در روزگار صدر اسلام، حسین بن علی علیه السلام، با هفتاد و دو نفر به شهادت رسید؛ اما معنایش این نیست که هر کس راه حسین علیه السلام را می رود و همه کسانی که در راه مبارزه اند، باید به شهادت برسند؛ نه. ملت ایران، بحمدالله امروز راه حسین علیه السلام را آزمایش کرده است و با سر بلندی و عظمت، در میان ملت های اسلام و ملت های جهان، حضور دارد. آنچه که شما پیش از پیروزی انقلاب انجام دادید و رفتید، راه حسین علیه السلام، یعنی نترسیدن از خصم و تن دادن به مبارزه با دشمن مسلط بود. در دوران جنگ نیز همین طور بود. ملت ما می فهمید که در مقابل او، دنیای شرق و غرب و همه استکبار ایستاده است؛ اما نترسید. البته ما شهدای گرانقدری داریم. عزیزانی را از دست دادیم. عزیزانی از ما، سلامتی شان را از دست دادند و جانباز شدند. عزیزانی، چند سال را در زندانها گذراندند. عده ای هنوز

هم در زندان بعثیها هستند. اما ملت با این فداکارها به اوج عزت و عظمت رسیده است؛ اسلام عزیز شده است؛ پرچم اسلام بر افراشته شده است. این، به برکت آن ایستادگی است.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار قشرهای مختلف مردم به مناسبت

فرارسیدن ماه محرم - ۱۳۷۱/۴/۱۰

۱۶. وظیفه‌ی مجالس عزاداری در تقویت روح حماسی و عاشورایی و توکل به خدا

درسهای نهضت امام حسین(ع)؛ نترسیدن از دشمن، باور به ناپایداری دشمن، اتکاء به خود، توکل به خدا، حفظ روح حماسی

در ایام محرم و صفر، ملت عزیز ما باید روح حماسه را، روح عاشورایی را، روح نترسیدن از دشمن را، روح توکل به خدا را، روح مجاهدت فداکارانه در راه خدا را، در خودشان تقویت کنند و از امام حسین علیه‌السلام مدد بگیرند. مجالس عزاداری برای این است که دل‌های ما را با حسین بن علی، علیه السلام و اهداف آن بزرگوار نزدیک و آشنا کند. یک عده کج فهم نگویند که «امام حسین علیه السلام شکست خورد.» یک عده کج فهم نگویند که «راه امام حسین علیه السلام معنایش این است که همه ملت ایران کشته شوند.» کدام انسان نادانی، چنین حرفی را ممکن است بزند؟! یک ملت از حسین بن علی علیه‌السلام باید درس بگیرد. یعنی از دشمن نترسد؛ به خود متکی باشد؛ به خدای خود توکل کند؛ بداند که اگر دشمن با شوکت است، این شوکت، ناپایدار است. بداند اگر جبهه دشمن، به ظاهر گسترده و قوی است، اما توان واقعی اش کم است. مگر نمی‌بینید که نزدیک چهارده سال است که دشمنان خواسته‌اند جمهوری اسلامی را از بین ببرند و نتوانسته‌اند!

این چیست جز ضعف آنها و قدرت ما؟ ما قوی هستیم. ما به برکت اسلام، قدرت داریم. ما به خدای بزرگ متوکل و متکی هستیم. یعنی نیروی الهی را با خودمان داریم. دنیا در مقابل چنین نیرویی نمی تواند بایستد.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار قشرهای مختلف مردم به مناسبت فرارسیدن ماه محرم - ۱۳۷۱/۴/۱۰

۱۷. درسها و عبرتهای عاشورا

این حادثه باقی است. این حادثه عظیم؛ یعنی حادثه عاشورا، از دو جهت قابل تأمل و تدبر است. غالباً یکی از این دو جهت، مورد توجه قرار می‌گیرد. بنده امروز می‌خواهم در این جا آن جهت دوم را، بیشتر مورد توجه قرار دهم.

درسهای عاشورا: فداکاری، آسیب‌پذیری جبهه‌ی دشمن، لزوم بصیرت

جهت اول، درسهای عاشورا است. عاشورا پیامها و درسهایی دارد. عاشورا درس می‌دهد که برای حفظ دین، باید فداکاری کرد. درس می‌دهد که در راه قرآن، از همه چیز باید گذشت. درس می‌دهد که در میدان نبرد حق و باطل، کوچک و بزرگ، زن و مرد، پیر و جوان، شریف و ضعیف و امام و رعیت، با هم در یک صف قرار می‌گیرند. درس می‌دهد که جبهه دشمن با همه تواناییهای ظاهری، بسیار آسیب‌پذیر است. (همچنان که جبهه بنی‌امیه، به وسیله کاروان اسیران عاشورا، در کوفه آسیب دید، در شام آسیب دید، در مدینه آسیب دید، و بالأخره هم این ماجرا، به فنای جبهه‌ی سفیانی منتهی شد.) درس می‌دهد که در ماجرای دفاع از دین، از همه چیز بیشتر، برای انسان، بصیرت لازم است. بی‌بصیرتها فریب می‌خورند. بی‌بصیرتهادر جبهه

باطل قرار می‌گیرند؛ بدون این که خود بدانند. همچنان که در جبهه ابن‌زیاد، کسانی بودند که از فسّاق و فجّار نبودند، ولی از بی‌بصیرتها بودند. اینها درسهای عاشورا است. البته همین درسها کافی است که یک ملت را، از ذلّت به عزّت برساند. همین درسها می‌تواند جبهه کفر و استکبار را شکست دهد. درسهای زندگی سازی است. این، آن جهت اول.

عبرتهای عاشورا: انحطاط جامعه‌ی اسلامی در طول پنجاه سال

جهت دوم از آن دو جهتی که عرض کردم، «عبرتهای عاشورا» است. غیر از درس، عاشورا یک صحنه عبرت است. انسان باید به این صحنه نگاه کند، تا عبرت بگیرد. یعنی چه، عبرت بگیرد؟ یعنی خود رابا آن وضعیت مقایسه کند و بفهمد در چه حال و در چه وضعیتی است؛ چه چیزی او را تهدید می‌کند؛ چه چیزی برای او لازم است؟ این را می‌گویند «عبرت». شما اگر از جاده‌ای عبور کردید و اتومبیلی را دیدید که واژگون شده یا تصادف کرده و آسیب دیده؛ مجاله شده و سرنشینانش نابود شده‌اند، می‌ایستید و نگاه می‌کنید، برای این که عبرت بگیرید. معلوم شود که چطور سرعتی، چطور حرکتی و چگونه رانندگی‌ای، به این وضعیت منتهی می‌شود. این هم نوع دیگری از درس است؛ اما درس از راه عبرت‌گیری است. این را قدری بررسی کنیم.

اولین عبرتی که در قضیه عاشورا ما را به خود متوجّه می‌کند، این است که بینیم چه شد که پنجاه سال بعد از درگذشت پیغمبر صلوات‌الله و سلامه علیه، جامعه اسلامی به آن حدّی رسید که کسی مثل امام حسین علیه‌السلام، ناچار شد برای نجات جامعه اسلامی، چنین فداکاری‌ای بکند؟ این فداکاری حسین بن علی علیه‌السلام، یک وقت بعد از هزار سال از صدراسلام است؛ یک وقت در قلب کشورها و ملت‌های مخالف و معاند بااسلام است؛ این یک حرفی است. اما حسین بن علی علیه‌السلام، در مرکزاسلام، در مدینه و مکه - مرکز وحی نبوی - وضعیتی دید که هر چه نگاه کرد چاره‌ای جز فداکاری نداشت؛ آن هم چنین فداکاری خونین با عظمتی! مگر چه وضعی بود که حسین بن علی علیه‌السلام، احساس کرد که اسلام فقط با فداکاری او

زنده خواهد ماند، و الا از دست رفته است؟! عبرت این جاست. روزگاری رهبر و پیغمبر جامعه اسلامی، از همان مکه و مدینه پرچمها را می‌بست، به دست مسلمانها می‌داد و آنها تا اقصی نقاط جزیره العرب و تا مرزهای شام می‌رفتند؛ امپراتوری روم را تهدید می‌کردند؛ آنها از مقابلشان می‌گریختند و و لشکریان اسلام پیروزمندانه برمی‌گشتند؛ که در این خصوص می‌توان به ماجرای «تبوک» اشاره کرد. روزگاری در مسجد و معبر جامعه اسلامی، صوت و تلاوت قرآن بلند بود و پیغمبر با آن لحن و آن نفس، آیات خدا را بر مردم می‌خواند و مردم را موعظه می‌کرد و آنها را در جاده هدایت با سرعت پیش می‌برد. ولی چه شد که همین جامعه، همین کشور و همین شهرها، کارشان به جایی رسد و آن قدر از اسلام دور شدند که کسی مثل یزید بر آنها حکومت می‌کرد؟! وضعی پیش آمد که کسی مثل حسین بن علی علیه‌السلام، دید که چاره‌ای جز این فداکاری عظیم ندارد! این فداکاری، در تاریخ بی‌نظیر است. چه شد که به چنین مرحله‌ای رسیدند؟ این، آن عبرت است. ما باید این را امروز مورد توجه دقیق قرار دهیم.

ما امروز یک جامعه اسلامی هستیم. باید ببینیم آن جامعه اسلامی، چه آفتی پیدا کرد که کارش به یزید رسید؟ چه شد که بیست سال بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام، در همان شهری که او حکومت می‌کرد، سرهای پسرانش را بر نیزه کردند و در آن شهر گرداندند؟! کوفه یک نقطه بیگانه از دین نبود! کوفه همان جایی بود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بازارهای آن راه می‌رفت؛ تازیانه بر دوش می‌انداخت؛ مردم را امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد؛ فریاد تلاوت قرآن در «آناء اللیل و اطراف النهار» از آن مسجد و آن تشکیلات بلند بود. این، همان شهر بود که پس از گذشت سالهایی نه چندان طولانی در بازارش دختران و حرم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را، با اسارت می‌گرداندند. در ظرف بیست سال چه شد که به آن جا رسیدند؟ اگر بیماری‌ای وجود دارد که می‌تواند جامعه‌ای را که در رأسش کسانی مثل پیغمبر اسلام و امیرالمؤمنین علیهما السلام بوده‌اند، در ظرف چند ده سال به آن وضعیت برساند، این بیماری، بیماری خطرناکی است و ما هم باید

از آن بترسیم. امام بزرگوار ما، اگر خود را شاگردی از شاگردان پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه محسوب می‌کرد، سر فخر به آسمان می‌سود. امام، افتخارش به این بود که بتواند احکام پیغمبر را درک، عمل و تبلیغ کند. امام ما کجا، پیغمبر کجا؟! آن جامعه را پیغمبر ساخته بود و بعد از چند سال به آن وضع دچار شد. این جامعه ما خیلی باید مواظب باشد که به آن بیماری دچار نشود. عبرت، این‌جاست! ما باید آن بیماری را بشناسیم؛ آن را یک خطر بزرگ بدانیم و از آن اجتناب کنیم.

به نظر من این پیام عاشورا، از درسها و پیامهای دیگر عاشورا برای ما امروز فوری‌تر است. ما باید بفهمیم چه بلایی بر سر آن جامعه آمد که حسین بن علی علیه السلام، آقازاده اول دنیای اسلام و پسر خلیفه مسلمین، پسر علی بن ابی طالب علیه الصلاة والسلام، در همان شهری که پدر بزرگوارش بر مسند خلافت می‌نشست، سر بریده‌اش گردانده شد و آب از آب تکان نخورد! از همان شهر آدمهایی به کربلا آمدند، او و اصحاب او را با لب تشنه به شهادت رسانند و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام را به اسارت گرفتند!

عامل انحطاط جامعه‌ی اسلامی: دور شدن از ذکر و دعا، دنیاطلبی و دنبال شهوتها رفتن

حرف در این زمینه، زیاد است. من یک آیه از قرآن را در پاسخ به این سؤال مطرح می‌کنم. قرآن جواب ما را داده است. قرآن، آن درد را به مسلمین معرفی می‌کند. آن آیه این است که می‌فرماید: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلاة و اتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيًّا». دو عامل، عامل اصلی این گمراهی و انحراف عمومی است: یکی دور شدن از ذکر خدا که مظهر آن نماز است. فراموش کردن خدا و معنویت؛ حساب معنویت را از زندگی جدا کردن و توجه و ذکر و دعا و توسل و طلب از خدای متعال و توکل به خدا و محاسبات خدایی را از زندگی کنار گذاشتن. دوم «و اتبعوا الشهوات»؛ دنبال شهوترانیه‌ها رفتن؛ دنبال هوسها رفتن و در یک جمله: دنیاطلبی. به

۱. سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۵۹.

فکر جمع‌آوری ثروت، جمع‌آوری مال و التذاذ به شهوات دنیا افتادن. اینهارا اصل دانستن و آرمانها را فراموش کردن. این، درد اساسی و بزرگ است. ما هم ممکن است به این درد دچار شویم. اگر در جامعه اسلامی، آن حالت آرمانخواهی از بین برود یا ضعیف شود؛ هر کس به فکراین باشد که کلاهش را از معرکه در ببرد و از دیگران در دنیا عقب نیفتد؛ این که «دیگری جمع کرده است، ما هم برویم جمع کنیم و خلاصه خود و مصالح خود را بر مصالح جامعه ترجیح دهیم»، معلوم است که به این درد دچار خواهیم شد. نظام اسلامی، با ایمانها، با همت‌های بلند، با مطرح شدن آرمانها و با اهمیت دادن و زنده نگه‌داشتن شعارها به وجود می‌آید و حفظ می‌شود و پیش می‌رود. شعارها را کم رنگ کردن؛ اصول اسلام و انقلاب را مورد بی‌اعتنایی قرار دادن و همه چیز را با محاسبات مادی مطرح کردن و فهمیدن، جامعه رابه آن‌جا خواهد برد که به چنان وضعی برسد.

آنها به آن وضع دچار شدند. روزگاری برای مسلمین، پیشرفت اسلام مطرح بود؛ رضای خدا مطرح بود؛ تعلیم دین و معارف اسلامی مطرح بود؛ آشنایی با قرآن و معارف قرآن مطرح بود؛ دستگاه حکومت، دستگاه اداره کشور، دستگاه زهد و تقوا و بی‌اعتنایی به زخارف دنیا و شهوات شخصی بود و نتیجه‌اش آن حرکت عظیمی شد که مردم به سمت خدا کردند. در چنان وضعیتی، شخصیتی مثل علی بن ابیطالب علیه‌السلام، خلیفه شد. کسی مثل حسین بن علی علیه‌السلام شخصیت برجسته شد. معیارها در اینها، بیش از همه هست. وقتی معیار خدا باشد، تقوا باشد، بی‌اعتنایی به دنیا باشد، مجاهدت در راه خدا باشد؛ آدمهایی که این معیارها را دارند، در صحنه عمل می‌آیند و سر رشته کارها رابه دست می‌گیرند و جامعه، جامعه اسلامی می‌شود. اما وقتی که معیارهای خدایی عوض شود، هر کس که دنیا طلب‌تراست، هر کس که شهوتران‌تراست، هر کس که برای به دست آوردن منافع شخصی زرنگ‌تراست، هر کس که با صدق و راستی بیگانه‌تراست، بر سر کار می‌آید. آن وقت نتیجه این می‌شود که امثال عمر بن سعد و شمر و عبیدالله بن زیاد به ریاست می‌رسند و کسی مثل حسین بن علی علیه‌السلام، به مذبوح می‌رود، و

در کربلا به شهادت می‌رسد! این، یک حساب دو دو تا چهارتاست. باید کسانی که دلسوزند، نگذارند معیارهای الهی در جامعه عوض شود. اگر معیار تقوا در جامعه عوض شد، معلوم است که انسان با تقوایی مثل حسین بن علی علیه‌السلام، باید خودش ریخته شود. اگر زرنگی و دست و پاداری در کار دنیا و پشت هم اندازی و دروغگویی و بی‌اعتنایی به ارزشهای اسلامی ملاک قرار گرفت، معلوم است که کسی مثل یزید باید در رأس کار قرار گیرد و کسی مثل عبیدالله، شخص اول کشور عراق شود. همه کار اسلام این بود که این معیارهای باطل را عوض کند. همه کار انقلاب ما هم این بود که در مقابل معیارهای باطل و غلط مادی جهانی بایستد و آنها را عوض کند.

دنیای امروز؛ دنیای ترجیح مادیات بر معنویات

دنیای امروز، دنیای دروغ، دنیای زور، دنیای شهوترانی و دنیای ترجیح ارزشهای مادی بر ارزشهای معنوی است. این دنیا است! مخصوص امروز هم نیست. قرن‌هاست که معنویت در دنیا روبه افول و ضعف بوده است. پول‌پرستها و سرمایه‌دارها تلاش کرده‌اند که معنویت را از بین ببرند. صاحبان قدرت، یک نظام و بساط مادی‌ای در دنیا چیده‌اند که در رأسش قدرتی از همه دروغ‌گوتر، فریبکارتر، بی‌اعتناتر به فضایل انسانی و نسبت به انسانها بیرحم‌تر مثل قدرت امریکاست. این می‌آید در رأس و همین طور، می‌آیند تا مراتب پایین‌تر. این، وضع دنیا است. انقلاب اسلامی، یعنی زنده کردن دوباره اسلام؛ زنده کردن «ان اکرمکم عندالله اتقیکم»^۱. این انقلاب آمد تا این بساط جهانی را، این ترتیب غلط جهانی را بشکند و ترتیب جدیدی درست کند. اگر آن ترتیب مادی جهانی باشد، معلوم است که شهوترانه‌های فاسد رو سیاه و گمراهی مثل محمد رضا باید در رأس کار باشند و انسان با فضیلت منوری مثل امام باید در زندان یا در تبعید باشد! در چنان وضعیتی، جای امام در جامعه نیست. وقتی زور حاکم است، وقتی فساد حاکم است، وقتی دروغ حاکم است و وقتی بی‌فضیلتی حاکم است، کسی که دارای فضیلت است،

۱. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۳.

دارای صدق است، دارای نور است، دارای عرفان است و دارای توجّه به خداست، جایش در زندانها یادر مقتل و مذبح یا در گودال قتلگاههاست. وقتی مثل امامی بر سر کار آمد، یعنی ورق برگشت؛ شهوترانی و دنیاطلبی به انزوا رفت، وابستگی و فساد به انزوا رفت، تقوی بالای کار آمد، زهد روی کار آمد، صفا و نورانیت آمد، جهاد آمد، دلسوزی برای انسانها آمد، رحم و مروت و برادری و ایثار و از خودگذشتگی آمد.

هشدار نسبت به عواقب از دست دادن روحیه‌ی بسیجی و تسلط افراد افزون‌خواه بی‌معنویت در جامعه

امام که بر سر کار می‌آید، یعنی این خصلتها می‌آید؛ یعنی این فضیلتها می‌آید؛ یعنی این ارزشها مطرح می‌شود. اگر این ارزشها را نگه داشتید، نظام امامت باقی می‌ماند. آن وقت امثال حسین بن علی علیه‌الصلاة والسلام، دیگر به مذبح برده نمی‌شوند. اما اگر اینها را از دست دادیم چه؟ اگر روحیه بسیجی را از دست دادیم چه؟ اگر به جای توجّه به تکلیف و وظیفه و آرمان الهی، به فکر تجملات شخصی خودمان افتادیم چه؟ اگر جوان بسیجی را، جوان مؤمن را، جوان بااخلاص را - که هیچ چیز نمی‌خواهد جز این که میدانی باشد که در راه خدا مجاهدت کند - در انزوا انداختیم و آن آدم پرروی افزون‌خواه پرتوقع بی‌صفای بی‌معنویت را مسلط کردیم چه؟ آن وقت همه چیز دگرگون خواهد شد. اگر در صدر اسلام فاصله بین رحلت نبی اکرم صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه و شهادت جگرگوشه‌اش پنجاه سال شد، در روزگار ما، این فاصله، خیلی کوتاهتر ممکن است بشود و زودتر از این حرفها، فضیلتها و صاحبان فضایل ما به مذبح بروند. باید نگذاریم. باید در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل کند، بایستیم.

پس، عبرت‌گیری از عاشورا این است که نگذاریم روح انقلاب در جامعه منزوی و فرزند انقلاب گوشه‌گیر شود. عده‌ای مسائل را اشتباه گرفته‌اند. امروز بحمدالله مسؤولین دلسوز و علاقه‌مند و رئیس‌جمهور انقلابی و مؤمن بر سر کارند، و کشور را می‌خواهند بسازند. اما عده‌ای، سازندگی را با

مادّیگرایی، اشتباه گرفته‌اند. سازندگی چیزی است، مادّیگری چیز دیگری است. سازندگی یعنی کشور آباد شود، و طبقات محروم به نوایی برسند.

بیانات رهبرمعظم انقلاب اسلامی در دیدار فرماندهان گردانها، گروهانها و دسته‌های عاشورای نیروهای مقاومت بسیج سراسر کشور، در سالروز شهادت امام سجّاد(ع) - ۱۳۷۱/۴/۲۲

۱۸. تشخیص به موقع تکلیف؛ مهمترین درس نهضت حسینی

در قضیه حرکت عاشورا، نکات بسیار زیادی هست که اگر دنیای اسلام و متفکرین جهان اسلام درباره آنها، از ابعاد مختلف بررسی کنند، راههای زندگی اسلامی و تکلیف نسلهای مسلمان در شرایط مختلف، از این حادثه و آنچه که از مقدمات و مؤخرات، آن را احاطه کرده است، معلوم خواهد شد.

یکی از این درسها، این نکته مهم است که حسین بن علی علیه الصلوة والسلام، در یک فصل بسیار حساس تاریخ اسلام، وظیفه اصلی را از وظایف گوناگون و دارای مراتب مختلف اهمیت، تشخیص داد و این وظیفه را به انجام رساند. او در شناخت چیزی که آن روز دنیای اسلام به آن احتیاج داشت، دچار توهم و اشتباه نشد. در حالی که این، یکی از نقاط آسیب پذیر در زندگی مسلمین، در دورانهای مختلف است؛ یعنی این که، آحاد ملت و راهنمایان آنها و برجستگان دنیای اسلام، در برهه‌ای از زمان، وظیفه اصلی را اشتباه کنند. ندانند چه چیز اصلی است و باید به آن پرداخت و باید کارهای دیگر را - اگر لازم شد - فدای آن کرده؛ و چه چیز فرعی و درجه دوم است و هر حرکت و کاری را به قدر خود آن باید اهمیت داد و برایش تلاش کرد.

در همان زمان حرکت اباعبدالله علیه السلام، کسانی بودند که اگر با آنها

در باب این قضیه صحبت می‌شد که «اکنون وقت قیام است» و می‌فهمیدند که این کار، به دنبال خود مشکلات و دردهایی دارد، به تکالیف درجه دو می‌چسبیدند؛ کما این‌که دیدیم، عده‌ای همین کار را کردند. در میان آنهایی که با امام حسین علیه‌السلام، حرکت نکردند و نرفتند، آدمهای مؤمن و متعهد وجود داشت. این‌طور نبود که همه، اهل دنیا باشند. آن روز در بین سران و برگزیدگان دنیای اسلام، آدمهای مؤمن و کسانی که می‌خواستند طبق وظیفه عمل کنند، بودند؛ اما تکلیف را نمی‌فهمیدند؛ وضعیت زمان را تشخیص نمی‌دادند؛ دشمن اصلی را نمی‌شناختند و کار اصلی و محوری را با کارهای درجه دو و درجه سه، اشتباه می‌کردند. این، یکی از ابتلائات بزرگ دنیای اسلام بوده است. امروز هم ممکن است ما دچار آن شویم، و آنچه را که مهم است، با چیز کم‌اهمیت‌تر اشتباه کنیم. باید وظیفه اساسی را که قوام و حیات جامعه به آن است، پیدا کرد.

روزی در همین کشور ما، مبارزات ضد استعماری و ضد استبدادی و ضد دستگاه کفر و طاغوت، مطرح بود؛ اما بعضی، این تکلیف را تشخیص نمی‌دادند و به کارهای دیگر چسبیده بودند. احیاناً اگر کسی تدریسی داشت، اگر تألیفی داشت، اگر یک حوزه کوچک تبلیغی داشت، اگر هدایت جمع محدودی از مردم در کارهای دینی برعهده او بود، فکر می‌کرد اگر به آن مبارزه پردازد، آن کارها معطل خواهد ماند! مبارزه به آن عظمت و به آن اهمیت را ترک می‌کرد، برای این‌که از این کارها باز نماند! یعنی اشتباه در شناختن آنچه لازم بود، آنچه مهم بود و آنچه اهم بود.

حسین بن علی علیه‌السلام، در بیانات خود فهماند که برای دنیای اسلام در چنین شرایطی، مبارزه با اصل قدرت طاغوتی و اقدام برای نجات انسانها از سلطه شیطانی و اهریمنی این قدرت، واجب‌ترین کارهاست. بدیهی است که حسین بن علی علیه‌السلام، اگر در مدینه می‌ماند و احکام الهی را در میان مردم تبلیغ و معارف اهل بیت را بیان می‌کرد، عده‌ای را پرورش می‌داد. اما وقتی برای انجام کاری به سمت عراق حرکت می‌کرد، از همه این کارها باز می‌ماند: نماز مردم را نمی‌توانست به آنها تعلیم دهد؛ احادیث پیغمبر را نمی‌توانست به مردم بگوید؛ حوزه درس و بیان معارف او تعطیل می‌شد و

از کمک به ایتم و مستمندان و فقرایی که در مدینه بودند، می ماند. اینها هر کدام وظیفه‌ای بود که آن حضرت انجام می داد. اما همه این وظایف را، فدای وظیفه مهمتر کرد. حتی آنچنان که در زبان همه مبلغین و گویندگان هست، زمان حج بیت الله و در هنگامی که مردم برای حج می رفتند، این، فدای آن تکلیف بالاتر شد.

مبارزه با سلطان ظالم و انجام وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر؛ مهمترین تکلیف امام حسین(ع)

آن تکلیف چیست؟ همان طور که فرمود، مبارزه با دستگاهی که منشأ فساد بود: «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي!». یا آن چنان که در خطبه دیگری در بین راه فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِنًا لِعَهْدِ اللَّهِ [تا آخر] فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخُلَ يُدْخِلَهُ مُدْخِلَهُ ۚ». یعنی اغاره یا تغییر، نسبت به سلطان ظلم و جور؛ قدرتی که فساد می پراکند و دستگاهی که انسانها را به سمت نابودی و فناء مادی و معنوی می کشاند. این، دلیل حرکت حسین بن علی علیه السلام است که البته این را، مصداق امر به معروف و نهی از منکر هم دانسته اند؛ که در باب گرایش به تکلیف امر به معروف و نهی از منکر، به این نکات هم باید توجه شود. لذاست که برای تکلیف اهم، حرکت می کند و تکالیف دیگر را - ولو مهم - فدای این تکلیف اهم می کند. تشخیص می دهد که امروز، کار واجب چیست؟

شناخت و تشخیص دشمن؛ مهمترین وظیفه‌ی مسلمانان امروز

هر زمانی، یک حرکت برای جامعه اسلامی متعین است. یک دشمن و یک جبهه خصم، جهان اسلام و مسلمین را تهدید می کند. آن را باید شناخت. اگر در شناخت دشمن اشتباه کردیم، در جهتی که از آن جهت،

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۹

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲

اسلام و مسلمین خسارت می‌بینند و به آنها حمله می‌شود، دچار اشتباه شده‌ایم. خسارتی که پیدا خواهد شد، جبران‌ناپذیر است. فرصتهای بزرگ از دست می‌رود. امروز ما در دنیای اسلام، مکلفیم که همین هشیاری و توجه و دشمن‌شناسی و تکلیف‌شناسی را به اعلا درجه ممکن، برای امت اسلام، جهان اسلام و ملت خودمان تدارک ببینیم. امروز با توجه به تشکیل حکومت اسلامی و برافراشته شدن پرچم اسلام - چیزی که در طول تاریخ اسلام، بعد از صدر اول تا امروز سابقه ندارد - چنین امکانی در اختیار مسلمانان است. امروز ما دیگر حق نداریم در شناخت دشمن اشتباه کنیم. حق نداریم در آگاهی نسبت به جهت و حمله تهاجم، دچار اشتباه شویم. لذا، از اول پیروزی انقلاب تا امروز، همه تلاش امام بزرگوار و دیگر کسانی که در راه آن بزرگوار حرکت کردند - عَلٰی اِخْتِلَافٍ مَّرَاتِبِهِمْ: بر حسب امکان و توانایی و بینششان - این بوده است که معلوم شود در دنیای امروز، برای مسلمانان، برای جامعه اسلامی در ایران و برای پایه‌های عدل و حق، چه تهدیدی از همه بالاتر و چه دشمنی از همه خطرناکتر است؟ امروز هم، مثل تمام این سالهای متمادی، دشمنی اساسی، حمله بزرگ و خطر بنیان کن از سوی سلطه جهانی و سلطه کفر و استکبار جهانی است. این، بزرگترین خطری است که اسلام و مسلمین را تهدید می‌کند.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار علما و روحانیان - ۱۳۷۱/۵/۷

۱۹. دشمنان خارجی، اضمحلال داخلی؛ دو خطر عمده و تهدید کننده‌ی اسلام

راز تقدیر شهادت بی‌نظیر امام حسین(ع)

در زندگی حسین بن علی علیه‌السلام، یک نقطه برجسته، مثل قلّه‌ای که همه دامنه‌ها را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، وجود دارد و آن عاشورا است. در زندگی امام حسین علیه‌السلام، آن قدر حوادث و مطالب و تاریخ و گفته‌ها و احادیث وجود دارد، که اگر حادثه کربلا هم نمی‌بود، زندگی آن بزرگوار مثل زندگی هر یک از ائمه دیگر، منبع حکم و آثار و روایات و احادیث بود. اما قضیه عاشورا آن قدر مهم است که شما از زندگی آن بزرگوار، کمتر فراز و نشانه دیگری را به خاطر می‌آورید. قضیه عاشورا هم آن قدر مهم است که به زبان این زیارتی که امروز - روز سوم - وارد است، یا این دعایی که امروز وارد است، درباره حسین بن علی علیه‌السلام، چنین آمده است که «بکته السماء و من فیها والارض و من علیها ولما یطألابتیها». هنوز پا به این جهان نگذاشته، آسمان و زمین بر حسین علیه‌السلام، گریستند. قضیه این قدر حائز اهمیت است. یعنی ماجرای عاشورا و شهادت بزرگی که در تاریخ بی‌نظیر است، در آن روز اتفاق افتاد. این، جریانی بود که چشمها به آن بود. به راستی این چه قضیه‌ای بود که از پیش تقدیر شده بود؟ «الموعود بشهادته قبل

استهلاله و ولادته.^۱) قبل از این که حسین بن علی علیه السلام چهره بنماید، با شهادت نامیده و خوانده می شد. به نظر می رسد که در این جا رازی وجود دارد، که برای ما آموزنده است.

البته در باب شهادت حسین بن علی علیه السلام، بسیار سخن گفته شده است - سخنان خوب و درست - و هر کس به قدر فهم خود، از این ماجرا چیزی فهمیده است. بعضی او را به طلب حکومت محدود کردند؛ بعضی او را در قالب مسائل دیگر کوچک کردند و بعضی هم ابعاد بزرگتری از او را شناختند و گفتند و نوشتند؛ که آنها را نمی خواهم عرض کنم. مطلبی که می خواهم عنوان کنم، این است که خطراتی که اسلام را به عنوان یک پدیده عزیز تهدید می کند، از قبل از پدید آمدن و یا از آغاز پدید آمدنش از طرف پروردگار، پیش بینی شده است و وسیله مقابله با آن خطرات هم ملاحظه شده و در خود اسلام و در خود این مجموعه، کار گذاشته شده است. مثل یک بدن سالم، که خدای متعال قدرت دفاعی اش را در خود آن کار گذاشته است، یا مثل یک ماشین سالم، که مهندس و سازنده آن، وسیله تعمیرش را با خود آن همراه کرده است.

اسلام یک پدیده است و مثل همه پدیده ها، خطراتی آن را تهدید می کند و وسیله ای برای مقابله لازم دارد. خدای متعال این وسیله را، در خود اسلام گذاشت.

اما آن خطر چیست؟ دو خطر عمده، اسلام را تهدید می کند که یکی خطر دشمنان خارجی و دیگری خطرات محلال داخلی است. دشمن خارجی یعنی کسی که از بیرون مرزها، با انواع سلاحها، موجودیت یک نظام را با فکرش و دستگاه زیربنایی عقیدتی اش و قوانینش و همه چیزش هدف قرار می دهد، که شما در مورد جمهوری اسلامی، این را به چشم دیدید و گفتند که «ما می خواهیم نظام جمهوری اسلامی را از بین ببریم». دشمنانی بودند از بیرون، و تصمیم گرفتند که این نظام را از بین ببرند. از بیرون یعنی چه؟ نه از بیرون کشور. از بیرون نظام؛ ولو در داخل کشور.

۱. مفاتیح الجنان، دعای سوم شعبان.

دشمنانی هستند که خودشان را از نظام، بیگانه می‌دانند و با آن مخالفند. اینها بیرونند. اینها غریبه‌اند. اینها برای این‌که نظامی را نابود کنند و از بین ببرند، تلاش می‌کنند. با شمشیر، با سلاح آتشین، با مدرنترین سلاحهای مادی، و با تبلیغات و پول و هرچه که در اختیارشان باشد.

خطرناکتر بودن آفت اضمحلال درونی یک نظام از دشمن خارجی

این، یک نوع دشمن است. دشمن و آفت دوم، آفت «اضمحلال درونی» است. یعنی در درون نظام، که این مال غریبه‌ها نیست؛ این مال خودیهاست. خودیها ممکن است در یک نظام، بر اثر خستگی، بر اثر اشتباه در فهم راه درست، بر اثر مغلوب احساسات نفسانی شدن و بر اثر نگاه کردن به جلوه‌های مادی و بزرگ انگاشتن آنها، ناگهان در درون، دچار آفت زدگی شوند. این، البته خطرش بیشتر از خطر اولی است. این دو نوع دشمن - آفت برونی و آفت درونی - برای هر نظامی، برای هر تشکیلاتی و برای هر پدیده‌ای وجود دارد. اسلام برای مقابله با هر دو آفت، علاج، معین کرده و جهاد را گذاشته است. جهاد، مخصوص دشمنان خارجی نیست. «جاهد الکفار و المنافقین^۱». منافق، خودش را در درون نظام قرار می‌دهد. لذا با همه اینها باید جهاد کرد. جهاد، برای دشمنی است که می‌خواهد از روی بی‌اعتقادی و دشمنی با نظام، به آن هجوم بیاورد. همچنین، برای مقابله با آن تفکک داخلی و از هم پاشیدگی درونی، تعالیم اخلاقی بسیار با ارزشی وجود دارد که دنیا را به‌طور حقیقی به انسان می‌شناساند و می‌فهماند که «اعلموا انما الحیوة الدنیا لعب و لهووزینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال والاولاد^۲» تا آخر. یعنی این زر و زیورها، این جلوه‌ها و این لذتهای دنیا اگرچه برای شما لازم است؛ اگرچه شما ناچارید از آنها بهره ببرید؛ اگرچه زندگی شما وابسته به آنهاست و در این شکی هم نیست و باید آنها را برای خودتان فراهم کنید؛ اما بدانید که مطلق کردن اینها و چشم بسته به دنبال این نیازها حرکت کردن و هدفها را به فراموشی سپردن، بسیار خطرناک است.

۱. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۷۳.

۲. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۰.

نهضت امام حسین(ع) تلفیق توأمان جهاد با نفس و جهاد با دشمن

امیرالمؤمنین علیه‌السلام، شیر میدان نبرد با دشمن است و هنگامی که سخن می‌گوید آدم انتظار دارد نصف بیشتر سخنان او راجع به جهاد و جنگ و پهلوانی و قهرمانی باشد؛ اما وقتی در روایات و خطب نهج‌البلاغه او نگاه می‌کنیم، می‌بینیم اغلب سخنان و توصیه‌های آن حضرت راجع به زهد و تقوا و اخلاق و نفی و تحقیر دنیا و گرامی شمردن ارزشهای معنوی و والای بشری است. ماجرای امام حسین علیه‌السلام، تلفیق این دو بخش است. یعنی آنجایی که هم جهاد با دشمن و هم جهاد با نفس، در اعلی مرتبه آن تجلی پیدا کرد، ماجرای عاشورا بود. یعنی خدای متعال می‌داند که این حادثه پیش می‌آید و نمونه‌ای اعلایی باید ارائه شود و آن نمونه اعلی، الگو قرار گیرد. مثل قهرمانهایی که در کشورها، در یک رشته مطرح می‌شوند، و فرد قهرمان، مشوق دیگران در آن رشته از ورزش می‌شود. البته، این یک مثال کوچک برای تقریب به ذهن است. ماجرای عاشورا عبارت است از یک حرکت عظیم مجاهدت‌آمیز در هر دو جبهه. هم در جبهه مبارزه بادشمن خارجی و برونی؛ که همان دستگاه خلافت فاسد و دنیاطلبان چسبیده به این دستگاه قدرت بودند و قدرتی را که پیغمبر برای نجات انسانها استخدام کرده بود، آنها برای حرکت در عکس مسیر اسلام و نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌خواستند، و هم در جبهه درونی، که آن روز جامعه به‌طور عموم به سمت همان فساد درونی حرکت کرده بود.

دنیازدگی و اشرافیت مهلک‌ترین بیماری جامعه‌ی عصر امام حسین(ع)

نکته دوم، به نظر من مهمتر است. برهه‌ای از زمان گذشته بود. دوران سختیهای اولیه کار طی شده بود. فتوحاتی انجام شده بود. غنایمی به دست آمده بود. دایره کشور وسیعتر شده بود. دشمنان خارجی، این جا و آن جا سرکوب شده بودند. غنایم فراوانی در داخل کشور به جریان افتاده بود. عده‌ای پولدار شده بودند و عده‌ای در طبقه اشراف قرار گرفته بودند. یعنی بعد از آن که اسلام، اشرافیت را قلع و قمع کرده بود، یک طبقه اشراف جدید

در دنیای اسلام به وجود آمد. عناصری با نام اسلام، با سمّتها و عناوین اسلامی - پسر فلان صحابی، پسر فلان یار پیغمبر، پسر فلان خویشاوند پیغمبر - در کارهای ناشایست و نامناسب وارد شدند، که بعضی از اینها، اسمهایشان در تاریخ ثبت است. کسانی پیدا شدند که برای مهریه دخترانشان، به جای آن مهر السنّه چهارصد و هشتاد درهمی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و مسلمانان صدر اسلام مطرح می کردند، یک میلیون دینار؛ یک میلیون مثقال طلای خالص قرار دادند! چه کسانی؟ پسران صاحبهای بزرگ، مثلاً مصعب بن زبیر و از این قبیل. وقتی می گویم فاسد شدن دستگاه از درون، یعنی این. یعنی افرادی در جامعه پیدا شوند که بتدریج بیماری اخلاقی مسری خود - دنیازدگی و شهوت زدگی - را که متأسفانه مهلک هم هست، همین طور به جامعه منتقل کنند. در چنین وضعیتی، مگر کسی دل و جرأت یا حوصله پیدامی کرد که به سراغ مخالفت با دستگاه یزید بن معاویه برود؟! مگر چنین چیزی اتفاق می افتاد؟ چه کسی به فکر این بود که با دستگاه ظلم و فساد آن روز یزیدی مبارزه کند؟ در چنین زمینه‌ای، قیام عظیم حسینی به وجود آمد، که هم با دشمن مبارزه کرد و هم با روحیه راحت طلبی فسادپذیر روبرو تباهی میان مسلمانان عادی و معمولی. این مهم است. یعنی حسین بن علی علیه السلام، کاری کرد که وجدان مردم بیدار شد. لذا شما می بینید بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، قیامهای اسلامی یکی پس از دیگری به وجود آمد. البته سرکوب شد؛ اما مهم این نیست که حرکتی از طرف دشمن سرکوب شود. البته تلخ است؛ اما تلختر از آن، این است که یک جامعه به جایی برسد که در مقابل دشمن، حال عکس العمل نشان دادن پیدا نکند. این، خطر بزرگ است.

تأثیر نهضت امام حسین (ع) در قیامهای متوالی پس از آن

حسین بن علی علیه السلام، کاری کرد که در همه دورانهای حکومت طواغیت، کسانی پیدا شدند و با این که از دوران صدر اسلام دورتر بودند، ارائه شان از دوران امام حسن مجتبی علیه السلام، برای مبارزه با دستگاه ظلم و فساد بیشتر بود. همه هم سرکوب شدند. از قضیه قیام مردم مدینه که به

«حَرّه» معروف است، شروع کنید تا قضایای بعدی و قضایای توأبین و مختار، تا دوران بنی امیه و بنی عباس، مرتب در داخل ملتها قیام به وجود آمد. این قیامها را چه کسی به وجود آورد؟ حسین بن علی علیه السلام. اگر امام حسین علیه السلام قیام نمی کرد، آیا روحیه تنبلی و گریز از مسؤولیت تبدیل به روحیه ظلم ستیزی و مسؤولیت پذیری می شد؟ چرا می گوئیم روحیه مسؤولیت پذیری مرده بود؟ به دلیل این که امام حسین علیه السلام، از مدینه که مرکز بزرگزادگان اسلام بود، به مکه رفت. فرزند عباس، فرزند زبیر، فرزند عمر، فرزند خلفای صدر اسلام، همه اینها در مدینه جمع بودند و هیچ کس حاضر نشد در آن قیام خونین و تاریخی، به امام حسین علیه السلام کمک کند.

معنای عمیق پاسدار اسلام بودن امام حسین (ع)

پس، تا قبل از شروع قیام امام حسین علیه السلام، خواص هم حاضر نبودند قدمی بردارند. اما بعد از قیام امام حسین علیه السلام، این روحیه زنده شد. این، آن درس بزرگی است که در ماجرای عاشورا، در کنار درسهای دیگر باید بدانیم. عظمت این ماجرا این است. این که «الموعود بشهادته قبل استهلاله و ولادته»؛ این که از قبل از ولادت آن بزرگوار «بکته السماء و من فیها والارض و من علیها»؛ حسین بن علی علیه السلام را در این عزای بزرگ مورد توجه قرار دادند و عزای او را گرامی داشتند و به تعبیر این دعا یا زیارت، بر او گریه کردند، به این خاطر است. لذا شما امروز وقتی نگاه می کنید، اسلام را زنده شده حسین بن علی علیه السلام می دانید. او را پاسدار اسلام می دانید. تعبیر «پاسدار» تعبیر مناسبی است. پاسداری، آن وقتی است که دشمن وجود دارد. این دو دشمن - دشمن خارجی، و آفت اضمحلال درونی - امروز هم وجود دارد و شما پاسدارید. مبدا گمان شود که دشمن در خواب است! مبدا گمان شود که دشمن از دشمنی منصرف است! چنین چیزی ممکن نیست.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار سپاه پاسداران و نیروی انتظامی، به

مناسبت سوم شعبان - ۱۳۷۱/۱۱/۶

۲۰. ماه محرم؛ فرصت بیان معارف علوی و معارف حسینی

پیوند اساس دین با عاشورا

اساس دین با عاشورا پیوند خورده و به برکت عاشورا هم باقی مانده است. اگر فداکاری بزرگ حسین بن علی علیه السلام نمی بود - که این فداکاری، وجدان تاریخ را به کلی متوجه و بیدار کرد - در همان قرن اول یا نیمه قرن دوم هجری، بساط اسلام به کلی برچیده می شد. قطعاً این گونه است. اگر کسی اهل مراجعه به تاریخ باشد و حقایق تاریخی را ملاحظه کند، این را تصدیق خواهد کرد. چیزی که وجدان جامعه اسلامی را در آن زمان برآشفست واسوه و الگویی برای بعدیها شد، همین حادثه عجیبی بود که تا آن روز در اسلام سابقه نداشت. البته، بعد از آن، نظایر بسیاری پیدا کرد؛ اما هیچ کدام از آن نسخه ها، مطابق اصل نبود. امت اسلام، شهیدان زیادی داد. شهدای دستجمعی داد. اما هیچ کدام به پای حادثه عاشورا نرسید. حادثه عاشورا، در اوج قله فداکاری و شهادت باقی ماند و همچنان تا قیامت باقی خواهد ماند.

استفاده ی مردم جهان از حادثه ی عاشورا

«لایوم کیومک یا ابا عبد الله.» ما شیعیان، از این حادثه، خیلی بهره برده ایم. البته

غیر شیعه هم، استفاده کرده‌اند. امروز، در کشور مصر، مسجد «رأس الحسین» - آن‌جا که خیال می‌کنند سر مقدس آن بزرگوار مدفون است - محل تجمع عواطف مردم محبّ اهل بیت مصر است. ملت مصر، ملت خوبی است. کار به رژیم و دولت آن کشور نداریم. ملت محبّ اهل بیت است. همه‌جای دنیا، متأثر از این واقعه‌اند؛ اما شیعه از این واقعه یک استفاده فوق‌العاده کرده است. ما دین را به‌وسیله این حادثه حفظ کردیم؛ احکام را برای مردم بیان کردیم؛ عواطف مردم را در خدمت دین و ایمان قرار دادیم. «ما» که می‌گوییم یعنی طایفه روحانیون و مبلغین، در طول چند قرن گذشته. آخرین برکت عظیم حادثه کربلا همین انقلاب شکوهمند ماست. اگر حادثه کربلا و اسوه‌گیری از آن نبود، این انقلاب پیروز نمی‌شد. امام بزرگوارمان که در محرم سال ۵۷ فرمودند «ماهی که خون بر شمشیر پیروز است»، این خط و این درس را از محرم دادند. سراغ جنگ هم که بروید همین است.

آقایان مبلغین، و عاظم، گویندگان مذهبی، خوانندگان و مدّاحان مذهبی، فراموش نکنند که در زمان ما، نمونه کاملی از حوادث عاشورا، همین بسیج‌هایند. همین بچه‌ها و جوانان بسیجند. این یادتان نرود. عده‌ای از آنها شهید شدند، عده‌ای هم هستند. اینهایی که هستند، اگر شهید نشدند به‌خاطر این نبود که از شهادت گریختند. به سراغ شهادت رفتند؛ اما شهادت به سراغشان نیامد. فراموش نشود که ماجرای عاشورا و محرم، با شهادی ما و باقیای آن بسیج‌ها - که امروز بحمدالله از پیر و جوان در جامعه ما زیادند - پیوند دارد. این مایه تبلیغ، مقابل ما و شماسست. مواظب باشید از این ماه، حداکثر بهره را در راه دین و برای خدا ببرید.

لزوم بیان معارف قرآنی و اسلامی صحیح و اصیل در ماه محرم

در ماه محرم، معارف حسینی و معارف علوی را - که همان معارف قرآنی و اسلامی اصیل و صحیح است - برای مردم بیان کنید. بنده مکرر عرض کرده‌ام: منبر بی مطالعه رفتن؛ منبری که انسان برود، بگوید «حالا ببینم چه خواهیم گفت» و هرچه به‌دهانش بیاید در منبر بگوید - گاهی حرف

سست، گاهی خدای ناکرده نقل نادرست، خدای ناخواسته حرفی که موهن مذهب باشد - ناسپاسی در حق عاشوراست. آقایان محترم؛ روحانیون، علما و خطبای گرامی و زحمتکش و ارزشمند! امروز جوانان ما، با ذهن سیال خودشان سؤالهایی دارند. این سؤالها را نباید حمل بر ایرادگیری کنید. تا یک جوان سؤال کرد، بگوییم: «آقا، ساکت!» گویا دارد کفر می گوید! جوان است. ذهن جوان، سیال است. افکار غلط و استدلالهای نادرست، امروز در همه جای دنیا با توجه به روابط صوتی و بصری‌ای که وجود دارد، گسترده است. جوان ما، برایش سؤال به وجود می‌آید. چه کسی باید این را برطرف کند؟ من و شما باید برطرف کنیم. اگر شما نروید و آن خلأ فکری را به شکل درست پُر نکنید، یا آن سؤال و اشکال را برطرف نکنید، کس دیگری می‌رود و به شکل غلط، جواب او را می‌گوید. روحانی باید با اندیشه ناب اسلامی از بهترینش، مستدلترینش و قویترینش مجهز باشد. ما این طور اندیشه‌ها و حرفها، بسیار داریم. یک نفر مثل شهید مطهری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، یک جامعه دانشگاهی را در مقابل خود، به قبول و اذعان و تسلیم وا می‌داشت. در همان دانشکده‌ای که آن بزرگوار تدریس می‌کرد، کسانی بودند که به‌طور صریح، ضدّ دین تبلیغات می‌کردند و درس می‌گفتند. آن بزرگوار نرفت با آنها دعوا کند و دست به یقه شود. حرف زد، فکر داد، حقایق را گفت؛ از ذهنیت صحیح استفاده نمود و فضا را قبضه کرد.

پیش از انقلاب، این گونه بود. پیش از انقلاب، روحانیونی که با دانشگاهها و محیطهای فکری جوان و احياناً مرتبط با افکار بیگانه اتصال داشتند، ابزاری که قدرت و زوری به آنها بدهد نداشتند. اما فضا در قبضه آنها و به دست آنها بود. در یک مسجد، یک روحانی می‌ایستاد برای مردم حرف می‌زد و می‌دیدید کلاسهای درس در دانشگاه، تعطیل یا خلوت می‌شد و می‌رفتند پای صحبت آن آقا؛ که چهار کلمه تفسیر از او بشنوند یا شرح نهج‌البلاغه او را یاد بگیرند.

شرایط روضه‌خوانی و مدّاحی

قبل از انقلاب، این گونه بود. ما باید این گونه خودمان را مجهز کنیم.

منبرها، این طور باید باشد. البته، این، مخصوص منبرها هم نیست. من نسبت به همه مراسم عزاداری عرض می‌کنم. نوحه‌خوانی نیز همین طور است. روضه‌خوانی نیز همین طور است. مرحوم حاجی نوری رضوان‌الله‌علیه، کتاب نوشت درباره شرایط روضه‌خوان. «لؤلؤ و مرجان؛ در شرایط پله اول و دوم منبر روضه‌خوانان» اسم کتاب ایشان است. روضه‌خوانی هم شرایط دارد. مداحی هم شرایط دارد. نوحه‌سینه‌زنی خواندن هم شرایط دارد. باید کسانی که اینها را تهیه می‌کنند، می‌سرایند و می‌خوانند، مواظب باشند که درست برطبق معارف اسلامی حرف بزنند، تا این سینه‌زنی، این روضه‌خوانی و این نوحه‌خوانی، قدمی در راه عروج مردم به اوج قله افکار اسلامی باشد. این، امروز برای ما لازم است. باید سعی کنند که از اباطیل و مطالب خلاف و کارهای ناشایسته و بعضی از کارها که وهن مذهب است و حقیقتاً شایسته دستگاه حسین بن علی علیه‌السلام نیست، اجتناب شود.

بیانات مقام معظم رهبری در جمع علما، طلاب و روحانیان، در آستانه ماه «محرم» - ۱۳۷۲/۳/۲۶

۲۱. دلیل و اهمیت توجه امام سجّاد (ع) به احیاء و رواج اخلاق اسلامی

مطلبی که در نظر من هست عرض کنم، به مناسبت انتساب این ایام به امام چهارم علیه الصّلاة والسلام است. چون بیست و پنجم ماه محرّم، بنا به روایتی - که شاید هم روایت و قول قویتر باشد - وفات امام چهارم است. آن بزرگوار، تقریباً سی و چهار سال بعد از حادثه کربلا، در محیط اسلامی آن روز زندگی کرد و این زندگی، از همه جهت یکی از زندگیهای پر از درس است که ای کاش کسانی که از کیفیّات عالی این زندگی آگاهی دارند، آن را برای مردم، برای مسلمین و حتی برای غیرمسلمانان تشریح می‌کردند، تا معلوم می‌شد که چگونه چهارمین امام بزرگوار ما، بعد از حادثه عاشورا که ضربه عظیمی بر پیکر اسلام ناب و راستین بود، توانست یک تنه بایستد و مانع از ویران شدن بنای دین شود. اگر تلاشهای امام سجّاد علیه الصّلاة والسلام نبود، شهادت امام حسین علیه الصّلاة والسلام ضایع شده بود و آثار آن نمی‌ماند. سهم امام چهارم، سهم عظیمی است. در زندگی امام چهارم، چند رشته کار وجود دارد که یکی از آنها، همین رشته اخلاق است. یعنی تربیت و تهذیب اخلاق جامعه اسلامی. این نکته‌ای است که من می‌خواهم چند دقیقه‌ای درباره‌اش، با شما برادران و خواهران عزیز و با همه ملت ایران صحبت کنم.

توصیه به جوانان نسبت به مطالعه‌ی صحیفه‌ی سجادیه

امام سجاد به تعلیم و تغییر اخلاق در جامعه اسلامی کمر بست. چرا؟ چون طبق تحلیل آن امام بزرگوار، بخش مهمی از مشکلات اساسی دنیای اسلام که به فاجعه کربلا انجامید، ناشی از انحطاط و فساد اخلاق مردم بود. اگر مردم از اخلاق اسلامی برخوردار بودند، یزید و ابن‌زیاد و عمر سعد و دیگران نمی‌توانستند آن فاجعه را بیافرینند. اگر مردم آن‌طور پست نشده بودند، آن‌طور به خاک نجسبیده بودند، آن‌طور از آرمانها دور نشده بودند و ردایل بر آنها حاکم نمی‌بود، ممکن نبود حکومتها - ولو فاسد باشند؛ ولو بی‌دین و جائر باشند - بتوانند مردم را به ایجاد چنان فاجعه عظیمی؛ یعنی کشتن پسر پیغمبر و پسر فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها وادار کنند. مگر این شوخی است؟! یک ملت، وقتی منشأ همه مفاسد خواهد شد که اخلاق او خراب شود. این را امام سجاد علیه‌الصلاة والسلام، در چهره جامعه اسلامی تفحص کرد، و کمر بست به این‌که این چهره را از این زشتی پاک کند و اخلاق را نیکو گرداند. لذا، دعای «مکارم‌الاخلاق» دعاست؛ اما درس است. «صحیفه سجادیه» دعاست؛ اما درس است.

دعای مکارم‌الاخلاق: درس زندگی و اخلاق

من به شما جوانان توصیه می‌کنم که بروید «صحیفه سجادیه» را بخوانید و در آن تدبیر کنید. خواندن بی‌توجه و بی‌تدبیر کافی نیست. با تدبیر خواهید دید که هر یک از دعاهای این «صحیفه سجادیه» و همین دعای «مکارم‌الاخلاق»، یک کتاب درس زندگی و درس اخلاق است.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کارکنان «وزارت آموزش و پرورش»،
«سازمان بهزیستی» و «سازمان تأمین اجتماعی» - ۱۳۷۲/۴/۲۳

۲۲. خلوص و غریبانه بودن دو ویژگی حرکت امام حسین(ع) و شباهت آن با غربت انقلاب اسلامی

جایگاه بررسی دلایل منحصر به فرد حادثه‌ی کربلا

اندکی در ماجرای حسین بن علی علیه الصلوة والسلام، باید ژرف‌نگری کنیم و دقت نظر به خرج دهیم. خیلیها در دنیا قیام کردند، رهبری داشتند؛ کشته هم شدند. در بین اینها، از اولاد پیغمبران و از ائمه هم کم نبودند. اما سیدالشهدا یک فرد خاص است. حادثه کربلا، یک حادثه منحصر به فرد است. شهدای کربلا، یک جایگاه منحصر به خودشان دارند. چرا؟ پاسخ این «چرا» در طبیعت حادثه باید جستجو شود؛ و همان است که به همه ما درس می‌دهد؛ از جمله و شاید بخصوص به شما پاسداران عزیز.

یک خصوصیت این است که حرکت حسین بن علی، حرکتی خالصاً، مخلصاً و بدون هیچ شائبه، برای خدا و دین و اصلاح جامعه مسلمین بود. این، خصوصیت اول که خیلی مهم است. این که حسین بن علی علیه الصلوة والسلام فرمود: «انّی لم اخرج اشراً ولا بطراً ولا ظالماً ولا مفسداً» خودنمایی نیست؛ خود نشان دادن نیست؛ برای خود، چیزی طلبیدن نیست؛ نمایش نیست. ذرّه‌ای ستم و ذرّه‌ای فساد، در این حرکت نیست. «و انما خرجت، لطلب

۱. فتوح ابن اثم، ج ۵، ص ۳۴؛ مقتل مقرر، ص ۱۳۹.

الاصلاح في امة جدی.» این، نکته بسیار مهمی است. انما: فقط! یعنی هیچ قصد و غرض دیگری، آن نیت پاک و آن ذهن خورشیدگون را مکدر نمی‌کند. قرآن کریم، وقتی که در صدر اسلام با مسلمانان سخن می‌گوید، می‌فرماید: «ولاتکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطراً ورتاء الناس.»^۱ و این جا امام حسین علیه‌السلام می‌گوید: «انّی لم اخرج اشراً ولا بطراً.»

دو خط است؛ دو جریان است. در آن جا قرآن می‌گوید: «مثل آنها نباشید که از روی غرور و خودخواهی و نفس‌پرستی حرکت کردند.» یعنی چیزی که در آن نوع حرکت نیست، اخلاص است. یعنی از حرکتِ خطِ فاسد، فقط «خود» و فقط «من»، مطرح است. «ورتاء الناس.» خودش را آرایش کرده، بر اسب قیمتی سوار شده، جواهرات به خودش آویزان کرده، رجزهایی خوانده است و خارج می‌شود. به کجا؟ به میدان جنگ. اتفاقاً میدان جنگ هم میدانی است که همین آدم و دهها مثل او در آن به خاک هلاک خواهند غلتید. خارج شدن چنین آدمی، این گونه است. فقط در او نفس وجود دارد.

این، یک طرف. بهترین نمونه در نقطه مقابلش هم حسین بن علی علیه‌الصلاة والسلام است که در او، خودخواهی و خود و من و منافع شخصی و قومی و گروهی وجود ندارد. این، اولین خصوصیت نهضت حسین بن علی علیه‌الصلاة والسلام است. در آن کاری که انجام می‌دهیم، هر چه مایه اخلاص در من و شما بیشتر باشد، آن کار، ارزش بیشتری پیدا می‌کند. هر چه از قطب اخلاص دور شویم، به سمت قطب خودپرستی و خودخواهی و برای خودکار کردن و به فکر خود بودن و منافع شخصی و قومی و نظایر آن نزدیک شده‌ایم که یک طیف دیگر است. بین آن اخلاص مطلق و خودخواهی مطلق، یک میدان وسیع است. هر چه از آن جا به این طرف نزدیکتر شویم، ارزش کار ما کمتر می‌شود؛ برکتش کمتر می‌شود؛ ماندگاری اش هم کمتر می‌شود. این، خاصیت این قضیه است. هر چه ناخالصی در این جنس باشد، زودتر فاسد می‌شود. اگر ناب باشد، هرگز فاسد نمی‌شود. حالا اگر بخواهیم به محسوسات مثال بزنیم، این آلیاژ اگر صددرصد طلا باشد، فاسد شدنی

۱. سوره انفال، آیه ۴۷.

نیست؛ زنگ خوردنی نیست. اما به هر اندازه که مس و آهن و بقیه مواد کم قیمت داخل این آلیاژ باشد، فساد آن و از بین رفتنش بیشتر است. این یک قاعده کلی است.

دقیقتز بودن موازنه‌ها در امور معنوی

این، در محسوسات است. اما در معنویات، این موازنه‌ها بسیار دقیقتر است. ما به حسب دید مادی و معمولی، نمی‌فهمیم. اما اهل معنا و بصیرت، می‌فهمند. نقاد این قضیه، صراف و زرگر این ماجرا، خدای متعال است. «فانّ الناقد بصیر.» اگر یک سرسوزن ناخالصی در کار ما باشد، به همان اندازه آن کار کم ارزش می‌شود و خدا، از ماندگاری آن می‌کاهد.

خداوند متعال؛ ناقد بصیر حرکت امام حسین(ع)

خدای متعال، ناقد بصیری است. کار امام حسین علیه‌الصلاة والسلام، از کارهایی است که یک سرسوزن ناخالصی در آن نیست. لذا شما می‌بینید این جنس ناب، تا کنون مانده است و تا ابد هم خواهد ماند. چه کسی باور می‌کرد بعد از این‌که این عده، غریبانه در آن بیابان کشته شدند، بدنهایشان را همان جا به خاک سپردند، آن همه تبلیغات علیه‌شان کردند، آن‌طور تار و مارشان کردند و بعد از شهادتشان مدینه را به آتش کشیدند - داستان حرّه، که سال بعد اتفاق افتاد - و این گلستان را زیر و رو و گل‌هایش را پرپر کردند، دیگر کسی بوی گلاب از این گلستان بشنود؟! با کدام قاعده مادی جور در می‌آید، که برگ گلی از آن گلستان در این عالم طبیعت بماند؟! اما شما می‌بینید که هر چه روزگار گذشته، عطر آن گلستان، دنیا را بیشتر برداشته است. کسانی هستند که قبول ندارند پیغمبر جدّ او و حسین بن علی دنباله‌رو راه اوست؛ اما حسین را قبول دارند! پدرش علی را قبول ندارند، اما او را قبول دارند! خدا را قبول ندارند - خدای حسین بن علی را قبول ندارند - اما در مقابل حسین بن علی، سر تعظیم فرود می‌آورند! این، نتیجه همان خلوص است.

خلوص امام خمینی(ره): عامل ماندگاری انقلاب اسلامی

در انقلاب بزرگ ما هم، جوهر خلوص مایه ماندگاری آن شده است؛ همان فلز نابی که امام بزرگوار، مظهرش بود.

حالا شما برگردید به خاطره‌هایتان و به یاد بیاورید آن بیابانها را، آن گرماها را، آن رعبها و خوفهای میدان جنگ را، آن خطر دم‌به‌دم را، آن سرمای قلّه‌های پربرف را، آن محاصره شدن‌ها را، آن بی‌نیرویی را - که جوش می‌زدید برای عده‌ای نیرو - آن نداشتن تجهیزات را - که دنبال یک تفنگ و یک خمپاره، آن قدر می‌دویدید - و احساس آن روزها را در ذهنتان مجسم کنید. آن وقت می‌فهمید که چرا این همه، علیه این انقلاب توطئه شده است و هنوز هم می‌شود؛ در عین حال، این درخت، استوار ایستاده است.

همین جوهر است که آن را حفظ کرده است. اخلاص امام و این ملت و بخصوص اخلاص رزمندگانی بود که در میدانهای جنگ حضور داشتند و شما جزو بهترینها و جزو نمونه‌های کاملش هستید. این، یک نکته و جریان و سرخطی است که همه ما باید دائم به آن توجه داشته باشیم و بنده، بیشتر از شما محتاج توجه به این نکته هستم.

یک نکته دیگر - که آن هم در مجموعه نهضت حسین بن علی علیه‌الصلاة والسلام، خیلی مهم است و با توجه به وضع امروز ما، به یک معنا به قوت نیروی اخلاص برمی‌گردد - این است که در هیچ حادثه‌ای از حوادث خونبار صدر اسلام، به اندازه حادثه کربلا، غربت و بی‌کسی و تنهایی وجود نداشته است. این، تاریخ اسلام است. هر کس می‌خواهد نگاه کند. بنده دقت کردم: هیچ حادثه‌ای مثل حادثه کربلا نیست؛ چه در جنگهای صدر اسلام و جنگهای پیغمبر و چه در جنگهای امیرالمؤمنین. در آن موارد، بالاخره حکومتی بود، دولتی بود، مردم حضور داشتند؛ سربازانی هم از میان این جمعیت به میدان جنگ می‌رفتند و پشت سرشان هم دعای مادران، آرزوی خواهران، تحسین بینندگان، تشویق رهبر عظیم‌القدری مثل پیغمبر یا امیرالمؤمنین بود. می‌رفتند در مقابل پیغمبر، جانشان را فدا می‌کردند. این، کار سختی نیست. چقدر از جوانان ما حاضر بودند برای یک پیام امام، جانشان را قربان کنند! چقدر از ما، الان آرزو داریم اشاره لطفی از طرف ولی غایبمان بشود و جانمان را قربان کنیم!

تشویق امام صادق (ع) نسبت به امامزاده‌های قیام‌کننده علیه حکام فاسد

وقتی انسان در جلو چشمش، رهبرش را ببیند و آن همه تشویق پشت سرش باشد، بعد هم معلوم باشد که می‌جنگند تا پیروز شوند و دشمن را شکست دهند، با امید پیروزی می‌جنگند. چنین جنگی، در مقابل آنچه که در حادثه عاشورا می‌بینیم، جنگ سختی نیست. البته بعضی دیگر از حوادث هم بود که آنها هم حادثه‌های نسبتاً غریبانه‌ای است. مثل حوادث امامزاده‌ها؛ مثل حسینیون در زمان ائمه علیهم‌السلام. اما آنها هم - همه‌شان - می‌دانستند که پشت سرشان امامانی مثل امام صادق، مثل امام موسی بن جعفر و مثل امام رضا علیه‌السلام وجود دارند که رهبر و آقای ایشانند و ناظر و حاضرند؛ هوای آنها را دارند و اهل و عیال آنها را رسیدگی می‌کنند. امام صادق - طبق روایت - فرمود: «بروند با این حکام فاسد بجنگند و مبارزه کنند - «و علی نفقه عیاله» - من عهده‌دار نفقه عیال آنها می‌شوم. جامعه بزرگ شیعه بود. تحسینشان می‌کردند. تمجیدشان می‌کردند. بالاخره یک دلگرمی به بیرون از میدان جنگ داشتند. اما در حادثه کربلا، اصل قضایا ولبّ لباب اسلام - که همه آن را قبول داشتند - یعنی خود حسین بن علی، درون حادثه است و بناست شهید شود و این را خود او هم می‌داند، اصحاب نزدیک او هم می‌دانند. هیچ امیدی به هیچ جا - در سطح این دنیای بزرگ و این کشور اسلامی عریض و طویل - ندارند. غریب محضند. بزرگان دنیای اسلام در آن روز، کسانی بودند که بعضی از کشته شدن حسین بن علی غمشان نبود؛ چون او را برای دنیای خودشان مضرّ می‌دانستند! عده‌ای هم که غمشان بود، آن قدر اهتمام به این قضیه نمی‌کردند. مثل عبدالله جعفر و عبدالله عباس. یعنی هیچ امیدی از بیرون این میدان مبارزه غم‌آلوده و سرشار از محنت، وجود نداشت. و هر چه بود در همین میدان کربلا بود و بس! همه امیدها خلاصه شده بود در همین جمع و این جمع هم دل به شهادت داده بود. بعد از کشته شدن هم - برحسب موازین ظاهری - کسی برای آنها یک فاتحه نمی‌گرفت. یزید بر همه جا مسلط بود. حتی زنان آنها را به اسارت می‌بردند و به بچه‌هایشان هم رحم نمی‌کردند. فداکاری در این میدان، بسیار سخت است. «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله.» اگر آن ایمان و آن اخلاص و آن

نورخدایی در وجود حسین بن علی نمی درخشید که آن عده معدود مؤمنین را گرم کند، اصلاً چنین حادثه‌ای امکان تحقق نداشت. ببینید این حادثه چقدر با عظمت است!

جایگاه منحصر به فرد شهدای کربلا

بنابراین، یکی دیگر از خصوصیات این حادثه غریبانه بودن آن است. لذاست که من مکرر عرض کرده‌ام شهدای زمان ما، با شهدای بدر، با شهدای حنین، با شهدای احد، با شهدای صفین، با شهدای جمل قابل مقایسه هستند و از بسیاری از آنها بالاترند؛ اما با شهدای کربلا، نه! هیچ کس با شهدای کربلا، قابل مقایسه نیست. نه امروز، نه دیروز، نه از اول اسلام و نه تا آن زمانی که خدای متعال بداند و بخواهد. آن شهدا ممتازند؛ و نظیری دیگر برای علی اکبر و حبیب بن مظاهر نمی شود پیدا کرد.

عزت امروزی اسلام، برکت و نتیجه‌ی جانفشانی امام حسین (ع)

این است حادثه حسین بن علی؛ عزیزان من! این پایه استوار و محکم است که هزار و سیصد و اندی است اسلام را، با آن همه دشمنی، در دنیا نگه داشته است. خیال می کنید اگر آن شهادت، آن خون پاک و آن حادثه به آن بزرگی نبود، اسلام باقی می ماند؟! قطعاً بدانید اسلام باقی نمی ماند. قطعاً بدانید در توفان حوادث، نابود می شد. ممکن بود به عنوان یک دین تاریخی، با یک عده طرفداران کم‌مایه، در گوشه‌ای یا گوشه‌هایی از دنیا می ماند؛ اما اسلام زنده نمی ماند. فقط نام و یاد اسلام ممکن بود بماند. اما امروز شما می بینید که اسلام، بعد از هزار و چهار صد سال، در دنیا، زنده است. اسلام، سازنده است. امروز، اسلام در دنیا، زاینده است. امروز اسلام در دنیا، ملتها را به عنوان روشنترین و پرفروغترین امید، به سمت خود متوجه کرده است. اینها همه از برکت همان حادثه کربلا و جانفشانی حسین بن علی علیه السلام، است. حال خدای متعال خواسته است که اولین تجربه حاکمیت قرآن بعد از دوران حسین بن علی، یعنی نظام جمهوری اسلامی، پا به عرصه بگذارد.

یعنی بعد از آن حادثه، هر کار شده، مقدمه‌ای برای امروز شما بوده است. کوشش همه علما، همه متفکرین، همه فلاسفه، همه متکلمین، همه زحمتهای و تلاشها و این همه جنگها، اسلام را نگه داشت و اوضاع و احوال آماده شد، تا امروز حکومتی براساس حاکمیت ارزشهای الهی و قرآنی به وجود آید. بخت و اقبال با شما و با ملت ایران بود که خدای متعال، این بار را، اول بار روی دوش اینها گذاشت. البته «بخت» که می‌گوییم، به معنای اتفاق نیست. این اقبال بلند را خدای متعال، مفت و بیهوده به کسی نمی‌دهد. ملت ایران خیلی کارها کرد؛ و خدای متعال، این را بالاخره به او داد. البته این فداکاریها، تلاشها، اخلاصها و زحمات، تمام شدنی هم نیست. خیال نکنید که اگر چهار نفر یاوه‌گوی ساده‌دل بیچاره خوش خیال بنشینند آن گوشه دنیا و بگویند «امروز و فردا کار جمهوری اسلامی تمام می‌شود» این به انجام می‌رسد! خیر! این اساس، تمام شدنی نیست.

سختگیری‌های استکبار نسبت به مسلمانان؛ نتیجه‌ی حیات دوباره‌ی اسلام
 من و شما، تمام می‌شویم. افراد، به هیچ صورت، ماندنی نیستند. بهترینها، آن کسانی هستند که خوب می‌مانند تا می‌میرند. بعضی هم تا آخر خوب نمی‌مانند. همه نوعش را داریم. اشخاص در معرض آفت و تلف شدند؛ اما اساس، ماندنی است. این حرکت اسلامی، این حیات دوباره اسلامی، ریشه در قرون دارد. ریشه در ده قرن تلاش و مجاهدت دارد. متکی به اسلام است. لذاست که شما می‌بینید امروز که تبلیغات استکباری و صهیونیستی در دنیا سعی می‌کنند چهره جمهوری اسلامی و مردم ایران و ما و همه را زشت نشان دهند، اتفاقاً گرایش مردم به اسلام، در همه جای دنیای اسلام، از پنج سال و ده سال پیش، بیشتر است. به کشورهای اسلامی و به مسلمانانی که در دنیای غیراسلامی در اقلیت هستند، نگاه کنید! سختگیریهای استکبار را نسبت به مسلمانان ببینید! این سختگیریها، بی‌خود که نیست. اگر همین طور مثل میّت بین یدی الغسال بودند که بر آنها سختگیری نمی‌شد.

آنچه می‌خواهم عرض کنم این است که این عنصر غربت در این نهضت، انقلاب ما را به همین اندازه، به نهضت حسین بن علی شبیه کرده است. این

غربت، شما را نترساند و به وحشت نیندازد. قلّه غربت را حسین بن علی و یارانش - بزرگوارانی که ما این طور برایشان سینه می‌زیم و اشک می‌ریزیم و آنها را از فرزندان خودمان بیشتر دوست می‌داریم - پیمودند و فایده‌اش این شد که امروز اسلام زنده است؛ و حادثه کربلا، نه فقط در قطعه زمینی کوچک، بلکه در منطقه عظیمی از محیط زیست بشر امروز زنده است. کربلا همه جا هست: در ادبیات، در فرهنگ، در سنتها، در اعتقادات و در میان دلها. آن که در مقابل خدا سجده نمی‌کند، در مقابل عظمت حسین بن علی سرفرو می‌آورد! آن غربت، امروز این نتیجه را دارد. آن، قلّه غربت بود. امروز هم شما در دنیا غریبید. ملت ایران امروز در دنیا غریب و مظلوم است. غریب بودن و مظلوم بودن، به معنای ضعیف بودن نیست. ما امروز خیلی قوی هستیم. این را با اطمینان باور کنید که هیچ ملت مسلمانی امروز به قوت ملت مسلمان ایران نیست. هیچ کدام؛ چه کوچکشان، چه بزرگشان، چه ملت صدمیلیونی‌شان. قوت و قدرت ملت ایران، امروز در اوج است. دولت ایران نیز همین طور. دولت خیلی قوی است؛ خیلی عزیز است؛ خیلی مورد توجه قدرتمندان دنیاست. در عین حال، این ملت و این دولت قوی و توانا که مسلط بر کارهایشان هستند، غریب و مظلومند. ما امروز در دنیا غریبیم. هیچ قدرتی در دنیا از ما حمایت نمی‌کند.

بیانات مقام معظم رهبری به مناسبت «روز پاسدار»، در جمع هزاران تن از اعضای سپاه پاسداران و «یگان ویژه نیروی انتظامی» - ۱۳۷۲/۱۰/۲۶

۲۳. حضرت زینب(س) و تحمل سخت‌ترین حوادث

بنده با خود می‌اندیشیدم که در این قضایا، در این شهادت مظلومانه، در این تشییع مظلومانه، در این دفن مظلومانه، در خانه‌ی مصیبت‌زده علی، به چه کسی از همه سخت‌تر گذشت؟ به نظرم رسید که به زینب کبری سلام‌الله‌علیها از همه سخت‌تر گذشته است. زینب کبری سلام‌الله‌علیها پیش از آن، دفن مادر را در نیمه شب دیده بود و اکنون دفن پدر را در نیمه شب می‌دید. بعدها هم تشییع جنازه امام حسن علیه‌السلام را با آن وضع دید و تیرهایی را که به طرف جنازه‌ی آن حضرت پرتاب می‌شد. در روز عاشورا هم، آن منظره سهمگین و هولناک را دید که از همه سخت‌تر بود. و آن دم که فریاد برآورد: «یا رسول الله! صلا علیک ملیک السماء: هذا حسینک مرمل بدماء و مقطع الاعضاء.»

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران ۲۱ رمضان ۱۴۱۴ -
۱۳۷۲/۱۲/۱۳

۲۴. ویژگی‌ها و برکات احیای مجالس عزاداری و ذکر عاشورا

اما درباره مسائل مربوط به محرّم، دو نوع مطلب وجود دارد: یکی سخن درباره نهضت عاشورا است. اگرچه بزرگان درباره فلسفه قیام امام حسین علیه‌السلام، بسیار گفته‌اند و نوشته‌اند و حرفهای بسیار قیمی هم در این مقوله زده شده است؛ اما حقیقتاً یک عمر می‌شود سخن از این حقیقتِ درخشان گفت. هرچه درباره عاشورا و قیام امام حسین علیه‌السلام، فکر کنیم، متوجه می‌شویم که این قضیه، از ابعاد مختلف دارای کشش و گنجایش اندیشیدن و بیان کردن است. هرچه فکر کنیم، ممکن است حرفهای جدید و حقایق تازه‌ای را بیابیم. این یک مقوله حرف؛ که اگرچه در دوره سال گفته می‌شود و باید هم گفته شود، اما محرّم خصوصیتی دارد و در ایام محرّم، از این مقوله بیشتر باید سخن گفت و می‌گویند و انشاءالله باز هم خواهند گفت.

برخورداری از خاطره‌ی عاشورا یکی از مهمترین امتیازات جامعه‌ی شیعه

یک مقوله دیگر که به مناسبت محرّم قابل بحث است و در این زمینه کمتر صحبت می‌شود و بنده می‌خواهم امشب درباره آن، قدری صحبت کنم، مقوله عزاداری حسین بن علی علیه‌السلام و برکات احیای ذکر عاشورا است. تحقیقاً یکی از مهمترین امتیازات جامعه شیعه بر دیگر جوامع مسلمان، این

است که جامعه شیعه، برخوردار از خاطره عاشورا است. از همان روزی که موضوع ذکر مصیبت حسین بن علی علیه السلام مطرح شد، چشمه جوشانی از فیض و معنویت در اذهان معتقدین و محبین اهل بیت علیهم السلام جاری گشت. این چشمه جوشان، تا امروز همچنان ادامه و جریان داشته است؛ بعد از این هم خواهد داشت و بهانه آن هم یادآوری خاطره عاشورا است.

عاطفه و احساس، و استدلال و منطق دو جزء لازم هر حرکت معنوی

بیان ماجرای عاشورا، فقط بیان یک خاطره نیست. بلکه بیان حادثه‌ای است که - همان‌طور که در آغاز سخن عرض شد - دارای ابعاد بی‌شمار است. پس، یادآوری این خاطره، در حقیقت مقوله‌ای است که می‌تواند به برکات فراوان و بیشمار منتهی شود. لذا شما ملاحظه می‌کنید که در زمان ائمه علیهم السلام، قضیه گریستن و گریاندن برای امام حسین علیه السلام، برای خود جایی دارد. مبادا کسی خیال کند که در زمینه فکر و منطق و استدلال، دیگر چه جایی برای گریه کردن و این بحثهای قدیمی است! نه! این خیال باطل است. عاطفه به جای خود و منطق و استدلال هم به جای خود، هر یک سهمی در بنای شخصیت انسان دارد. خیلی از مسائل است که باید آنها را با عاطفه و محبت حل کرد و در آنها جای منطق و استدلال نیست. شما اگر در نهضت‌های انبیا ملاحظه کنید، خواهید دید وقتی که پیغمبران مبعوث می‌شدند، در وهله اول که عده‌ای دور آنها را می‌گرفتند، عامل اصلی، منطق و استدلال نبود. شما در تاریخ پیغمبر اسلام که مدون و روشن هم هست، کجا سراغ دارید که آن حضرت کسانی از کفار قریش را که مثلاً استعداد و قابلیت داشته‌اند، در مقابل خود نشانده و برایشان استدلال کرده باشد که به این دلیل خدا هست، یا به این دلیل خدا واحد است، یا به این دلیل و استدلال عقلانی، بتهایی را که می‌پرسید، باطلند؟ دلیل و استدلال، زمانی کاربرد دارد که نهضت پیش‌رفته است. در وهله اول، حرکت، حرکتی احساسی و عاطفی است. در وهله اول این است که ناگهان فریاد می‌زند: «نگاه کنید به این بتها و ببینید که اینها ناتوانند!» در وهله اول می‌گوید نگاه کنید که خدای متعال واحد است: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا». به چه دلیل «لا اله الا الله» موجب فلاح

است؟ این جا کدام استقلال عقلانی و فلسفی وجود دارد؟ البته در خلال هر احساسی که صادق باشد، یک برهان فلسفی خوابیده است. اما بحث سر این است که نبی وقتی می‌خواهد دعوت خود را شروع کند، استدلال فلسفی مطرح نمی‌سازد؛ بلکه احساس و عاطفه صادق را مطرح می‌کند. البته آن احساس صادق، احساس بی‌منطق و غلط نیست؛ احساسی است که در درون خود، استدلالی هم دارد. اول توجه را به ظلمی که در جامعه جاری است؛ اختلاف طبقاتی‌ای که وجود دارد و فشاری که «انداد الله» از جنس بشر و شیاطین انس بر مردم وارد می‌کنند، معطوف می‌سازد. این، همان عواطف و احساسات است. البته بعد که حرکت وارد جریان معقول و عادی خود شد، نوبت استدلال منطقی هم می‌رسد. یعنی کسانی که دارای تحمل عقلی و پیشرفت فکری هستند، به استدلالات عالی می‌رسند. ولی بعضی افراد هم، در همان درجات ابتدایی می‌مانند. در عین حال، معلوم هم نیست آنهایی که از لحاظ استدلال سطح بالاتری دارند، از لحاظ درجات معنوی هم، حتماً سطح بالاتری داشته باشند. نه؛ گاهی کسانی که سطح استدلالی پایین‌تری دارند، اما جوشش عواطفشان بالاست، ارتباط و علقه‌شان با مبدأ غیبی بیشتر و محبتشان نسبت به پیغمبر، جوشانتر است و به درجات عالی‌تری می‌رسند. قضیه این‌گونه است.

در حرکتهای معنوی، عاطفه سهم و جای خود را دارد. نه عاطفه جای استدلال را می‌گیرد و نه استدلال می‌تواند به جای عواطف بنشیند. حادثه عاشورا، در ذات و طبیعت خود، یک دریای خروشان عواطف صادق است. یک انسان والا، پاک، منور و بدون ذره‌ای شائبه تردید در شخصیت ملکوتی والای او، برای هدفی که همه منصفین عالم در صحت آن، که مبتنی بر نجات جامعه از چنگ ظلم و جور و عدوان است، متفقند، حرکت شگرفش را آغاز می‌کند و می‌گوید: «ایها الناس! ان رسول الله، صلی الله علیه و آله، قال: من رأی سلطاناً جائراً...»^۱ بحث سر این است. امام حسین علیه‌السلام، فلسفه حرکت

۱. بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۳۸۲ [ایها الناس ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال: من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناکثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله].

خود را مقابله با جور قرار می دهد: «یعمل فی عبادالله بالاثم والعدوان.» بحث بر سرِ مقدّسترین هدفهاست که همه منصفین عالم آن را قبول دارند. چنان انسانی، در راه چنین هدفی، دشوارترین مبارزه را تحمّل می کند.

مبارزه‌ی غریبانه؛ دشوارترین مبارزه‌ها

دشوارترین مبارزه، مبارزه غریبانه است. کشته شدن در میان هیاهو و هلهله دوستان و تحسین عامّه مردم، چندان دشوار نیست. چنان که در یکی از جنگهای صدر اسلام، وقتی که دو لشکرِ حقّ و باطل در مقابل هم صف کشیدند و کسانی چون پیغمبر و امیرالمؤمنین، علیهما السلام، در رأس جبهه حق قرار داشتند، پیغمبر از سپاهیان خود پرسید: چه کسی حاضر است به میدان برود و فلان جنگجوی معروف سپاه دشمن را از پای درآورد؟ جوانی از سپاهیان اسلام، داوطلب شد. پیغمبر دستی بر سر او کشید و او را بدرقه کرد. مسلمانان هم برایش دعا کردند و او به میدان نبرد رفت، جهاد کرد و کشته شد. این، یک نوع کشته شدن و جهاد کردن است. نوع دیگر جهاد کردن، جهادی است که وقتی انسان به سمت میدان نبرد می رود، آحاد جامعه نسبت به او یا منکرند، یا غافلند، یا کناره می جویند و یا در مقابلش می ایستند. کسانی هم که قلباً وی را تحسین می کنند - و تعدادشان کم است - جرأت ندارند زبانی به تحسینش پردازند.

در حادثه عاشورای امام حسین علیه السلام، حتی کسانی مانند «عبدالله بن عباس» و «عبدالله بن جعفر» که خودشان جزو خاندان بنی هاشم و از همین شجره طیبه اند، جرأت نمی کنند در مکه یا مدینه بایستند، فریاد بزنند و به نام امام حسین علیه السلام، شعار بدهند. چنین مبارزه‌ای، غریبانه است و مبارزه غریبانه، سخت ترین مبارزه‌هاست. همه با انسان، دشمن. همه از انسان، رویگردان. در مبارزه امام حسین علیه السلام، حتی برخی از دوستان هم معرضند. چنان که به یکی از آنها فرمود: «بیا به من کمک کن.» و او به جای کمک، اسبش را برای حضرت فرستاد و گفت: «از اسب من استفاده کن!»

غربت از این بالاتر و مبارزه از این غریبانه تر؟! آن وقت در این مبارزه

غریبانه، عزیزترین عزیزانش در مقابل چشمش قربانی شوند. پسرانش، برادرزاده‌هایش، برادرانش و پسرعموهایش؛ این گلهای بنی‌هاشم، پریر شوند، و در مقابلش روی زمین بریزند و حتی کودک شش ماهه‌اش هم کشته شود!

علاوه بر همه این مصیبتها، می‌داند به مجرد این که جان از جسم مطهرش خارج شود، عیالات بی‌پناه و بی‌دفاعش، مورد تهاجم قرار خواهند گرفت. می‌داند که گرگهای گرسنه، به دختران خردسال و جوانش حمله‌ور می‌شوند، دل‌های آنها را می‌ترسانند؛ اموال آنها را غارت می‌کنند؛ آنها را به اسارت می‌گیرند و مورد اهانت قرار می‌دهند. می‌داند که به دختر والای امیرالمؤمنین علیه‌السلام، زینب کبری سلام‌الله علیها، که جزو شخصیت‌های بارز دنیای اسلام است، جسارت می‌کنند. اینها را هم می‌داند.

بر همه اینها، تشنگی خود و اهل و عیالش را اضافه کنید: کودکان خردسال، تشنه. دختر بچه‌ها، تشنه. پیرها، تشنه. حتی کودک شیرخواره، تشنه. می‌توانید تصور کنید که این مبارزه چقدر سخت است؟ انسانی چنان والا، پاک، مطهر و منور که ملائکه آسمان برای تماشای جلوه او بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و آرزومند تماشای حسین بن علی علیه‌السلام هستند تا به او متبرک شوند؛ انسانی که انبیا و اولیا آرزوی مقام او را می‌کنند، در چنان مبارزهای و با چنان شدت و محنتی به شهادت می‌رسد. شهادت چنین شخصیتی، حادثه‌ای شگرف است. کدام انسانی است که عاطفه‌اش از این حادثه جریحه‌دار نشود؟! کدام انسانی است که این حادثه را بشناسد و بفهمد و نسبت به آن دل‌بسته نشود؟

این همان چشمه جوشانی است که از ظهر روز عاشورا شروع شد؛ از همان وقتی که زینب کبری سلام‌الله علیها - طبق نقلی که شده است - بالای «تلّ زینبیه» رفت و خطاب به پیغمبر عرض کرد: «یا رسول‌الله، صلی علیک! ملائکه السماء هذا حسینک مرمل بالدماء، مقطّع الاعضاء، مصلوب العامة والرّداء.» او خواندن روضه امام حسین علیه‌السلام را شروع کرد و ماجرا را با صدای بلند گفت؛ ماجرای که می‌خواستند مکتوم بماند. خواهر بزرگوار امام، چه در کربلا، چه در کوفه و چه در شام و مدینه، با صدای بلند به بیان

حادثه عاشورا پرداخت. این چشمه، از همان روز شروع به جوشیدن کرد و تا امروز، همچنان جوشان است. این حادثه عاشوراست.

مجالس عزا و یاد امام حسین(ع): یکی از بزرگترین نعمتهای جامعه‌ی شیعی

یک وقت است که کسی از داشتن نعمتی بی‌بهره است و در مقابل نعمتی نداشته، از او سؤالی هم نمی‌شود. اما یک وقت کسی از نعمتی بهره‌مند است و از آن نعمتی که دارد از وی سؤال می‌شود. یکی از بزرگترین نعمتها، نعمتِ خاطره و یاد حسین بن علی علیه‌السلام، یعنی نعمتِ مجالس عزا، نعمتِ محرّم و نعمتِ عاشورا برای جامعه شیعی ماست. متأسفانه برادران غیر شیعی ما از مسلمین، خود را از این نعمت برخوردار نکردند. اما می‌توانند از این نعمت بهره‌مند شوند و امکانش هم وجود دارد. البته بعضی از مسلمین غیر شیعه در گوشه و کنار، ذکرِ محرّم و عاشورا را دارند. ولی آن‌گونه که باید و شاید، بینشان رایج نیست؛ در حالی که بین ما رایج است.

اکنون که ذکرِ محرّم و عاشورا و یاد و خاطره امام حسین علیه‌السلام، در بین ما رایج است، از این ذکر و خاطره و جلسات بزرگداشت، چه استفاده‌ای باید کرد و شکر این نعمت چیست؟ این همان مطلبی است که می‌خواهم به عنوان سؤال مطرح کنم، و شما جواب بدهید.

وحشت سران رژیم طاغوت از فرارسیدن محرّم

این نعمت عظیم، دلها را به منبع جوشش ایمان اسلامی متصل می‌کند. کاری می‌کند که در طول تاریخ کرد و ستمگرانِ حاکم، از عاشورا ترسیدند، و از وجود قبر نورانی امام حسین علیه‌السلام، واهمه داشتند. ترس از حادثه عاشورا و شهدای آن، از زمان خلفای بنی‌امیه شروع شده و تا زمان ما ادامه یافته است و شما یک نمونه‌اش را در دوران انقلاب خودمان دیدید. وقتی که محرّم از راه می‌رسید، نظام مرتجع کافر فاسق فاسد پهلوی، می‌دید دیگر دستش بسته است و نمی‌تواند علیه مردم مبارز عاشورایی، کاری انجام دهد. در واقع مسؤولین آن نظام، ناتوانی خود را ناشی از فرارسیدن محرّم

می‌دانستند. در گزارشهای برجها مانده از آن رژیم منحوس، اشارتها، بلکه صراحتهایی وجود دارد که نشان می‌دهد آنها با فرارسیدن محرم، دست و پایشان را حسابی گم می‌کردند. امام بزرگوار ما رضوان‌الله‌علیه، آن مرد حکیم تیزبین دین‌شناس دنیاشناس انسان‌شناس، خوب فهمید که از این حادثه برای پیشبرد هدف امام حسین علیه‌السلام چگونه باید استفاده کند و کرد.

استفاده‌ی حکیمانه‌ی امام خمینی(ره) از محرم برای پیشبرد هدف امام حسین(ع)

امام بزرگوار ما، محرم را به عنوان ماهی که در آن، خون بر شمشیر پیروز می‌شود، مطرح نمود و به برکت محرم، با همین تحلیل و منطق، خون را بر شمشیر پیروز کرد. این، یک نمونه از جلوه‌های نعمت ماه محرم و مجالس ذکر و یاد امام حسین علیه‌السلام است که شما دیدید. لذا هم مردم و هم روحانیون، باید از این نعمت استفاده کنند. استفاده مردم این است که به مجالس عزاداری سیدالشهداء علیه‌السلام، دل ببندند و این مجالس را - در سطوح مختلف - هرچه می‌توانند بیشتر اقامه کنند. مردم باید مخلصانه و برای استفاده، در مجالس عزاداری حسینی شرکت کنند؛ نه برای وقت گذراندن، یا به صورت عامیانه‌ای، فقط به عنوان ثواب اخروی که نمی‌دانند هم، این ثواب اخروی از کجا می‌آید؟

مسئلاً شرکت در مجالس مذکور، ثواب اخروی دارد؛ اما ثواب اخروی مجالس عزا، از چه ناحیه و به چه جهت است؟ مسلماً مربوط به جهتی است که اگر آن جهت نباشد، ثواب هم نیست. بعضی از مردم متوجه این نکته نیستند. همه باید در این مجالس شرکت کنند، قدر مجالس عزاداری را بدانند، از این مجالس استفاده کنند و روحاً و قلباً این مجالس را وسیله‌ای برای ایجاد ارتباط و اتصال هرچه محکم‌تر میان خودشان و حسین بن علی علیه‌السلام، خاندان پیغمبر و روح اسلام و قرآن قرار دهند. این از وظایفی که در این خصوص مربوط به مردم است.

وظیفه‌ی خطیر روحانیون در مجالس عزاداری

و اما در ارتباط با وظایف روحانیون، مسأله دشوارتر است. چون قوام مجالس عزا به این است که عده‌ای دور هم جمع شوند و یک فرد روحانی، با حضور یافتن در میان آنها، اقامه عزا کند تا دیگران از اقامه عزای او، مستفید شوند. یک روحانی چگونه اقامه عزا خواهد کرد؟ این، سؤال من از همه کسانی است که نسبت به چنین قضیه‌ای احساس مسؤولیت می‌کنند.

سه ویژگی لازم برای مجالس عزاداری

به اعتقاد بنده، مجالس عزاداری حسینی باید از سه ویژگی برخوردار باشد:

اولین ویژگی باید این باشد که چنین مجالسی، محبت به اهل بیت علیهم‌السلام را زیاد کنند. چون رابطه عاطفی، یک رابطه بسیار ذی‌قیمت است. شما، روحانیون، باید کاری کنید که محبت شرکت‌کنندگان در مجالس مذکور، روزه‌روز نسبت به حسین بن علی علیه‌السلام، خاندان پیغمبر و مناشیء معرفت الهی، بیشتر شود. اگر شما خدای ناکرده، در مجالس مذکور وضعی را به وجود آورید که مستمع یا فرد بیرون از آن فضا، از لحاظ عاطفی به اهل بیت علیهم‌السلام نزدیک نشد، بلکه احساس دوری و بی‌زاری کرد، نه فقط چنین مجالسی فاقد یکی از بزرگترین فواید خود شده، بلکه به یک معنا، مضر هم بوده است. حال شما که مؤسس یا گوینده چنین مجالسی هستید، ببینید چه کاری می‌توانید بکنید که عواطف مردم، بر اثر حضور در این مجالس، نسبت به حسین بن علی علیه‌السلام و اهل بیت پیغمبر علیهم افضل صلوٰة الله روزه‌روز بیشتر شود.

دومین ویژگی‌ای که باید در این مجالس به وجود آید، این است که مردم نسبت به اصل حادثه عاشورا، معرفت روش‌تر و واضح‌تری پیدا کنند. این طور نباشد که ما در مجلس حسین بن علی علیه‌السلام، به منبر برویم یا سخنرانی کنیم، اما موضوع سخنرانی، حضار آن مجلس، اعم از جوان و غیر جوان و زن و مرد اهل فکر و تأمل را - که امروز در جامعه ما بسیارند و این از برکات انقلاب است - به این فکر فرو برد که «ما به این مجلس

آمدیم و گریه‌ای هم کردیم؛ اما برای چه؟ قضیه چه بود؟ چرا باید برای امام حسین علیه‌السلام گریه کرد؟ اصلاً چرا امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمد و عاشورا را به وجود آورد؟» بنابراین، به عنوان منبری یا سخنران، باید به موضوعاتی پردازید که جوابگوی چنین سؤالاتی باشد. باید نسبت به اصل حادثه عاشورا معرفتی در افراد به‌وجود آید. اگر در روضه‌خوانی و سخنرانی یا سایر مطالب بیان شده از طرف شما، نکته‌ای روشنگر یا حداقل اشاره‌ای به این معنا نباشد، یک رکن از آن سه رکنی که عرض شد، کم و ناقص خواهد بود. یعنی ممکن است مجلس مذکور، فایده لازم را ندهد و ممکن هم هست خدای ناکرده در بعضی از فروض، ضرر هم بکنیم.

سومین ویژگی لازم در این مجالس، افزایش ایمان و معرفت دینی در مردم است. در چنین مجالسی باید از دین، نکاتی عنوان شود که موجب ایمان و معرفت بیشتر در مستمع و مخاطب گردد. یعنی سخنرانان و منبریها، یک موعظه درست، یک حدیث صحیح، بخشی از تاریخ آموزنده درست، تفسیر آیه‌ای از قرآن یا مطلبی از یک عالم و دانشمند بزرگ اسلامی را در بیانات خود بگنجانند و به سمع شرکت‌کنندگان در این مجالس برسانند. این‌طور نباشد که وقتی بالای منبر می‌رویم، یک مقدار لفاظی کنیم و حرف بزنیم و اگر احیاناً مطلبی هم ذکر می‌کنیم، مطلب سستی باشد که نه فقط ایمانها را زیاد نمی‌کند، بلکه به تضعیف ایمان مستمعین می‌پردازد. اگر این‌طور هم شد، ما از جلسات مذکور به فواید و مقاصد مورد نظر نرسیده‌ایم.

اظهار تأسف از بیان برخی مطالب ضعیف در برخی مجالس عزاداری

متأسفانه باید عرض کنم که گاهی چنین مواردی دیده می‌شود. یعنی بعضاً گوینده‌ای در یک مجلس به نقل مطلبی می‌پردازد که هم از لحاظ استدلال و پایه مدرک عقلی یا نقلی سست است و هم از لحاظ تأثیر در ذهن یک مستمع مستبصر و اهل منطق و استدلال، ویرانگر است. مثلاً در یک کتاب، بعضی مطالب نوشته شده است که دلیلی بر کذب و دروغ بودن آنها نداریم. ممکن است راست باشد، ممکن است دروغ باشد. اگر شما آن مطالب را بیان کنید - ولو مسلم نیست خلاف واقع باشد - و با شنیدن آنها

برای مستمعان، که جوان دانشجو یا محصل یا رزمنده و یا انقلابی است - و بحمدالله، انقلاب ذهنها را باز و منفتح کرده است - نسبت به دین، سؤال و مسأله ایجاد می‌شود و اشکال و عقده به وجود می‌آید، نباید آن مطالب را بگویند. حتی اگر سند درست هم داشت؛ چون موجب گمراهی و انحراف است، نباید نقل کنید؛ چه رسد به این که اغلب این مطالب مندرج در بعضی کتابها، سند درستی هم ندارد. یک نفر از زبان دیگری، مطلبی را مبنی بر این می‌شنود که من در فلان سفر، فلان جا بودم، که فلان اتفاق افتاد. گوینده از روی مدرک یا بدون مدرک، چنان مطلبی را می‌گوید. شنونده هم آن را باور می‌کند و در کتابی می‌نویسد و این کتاب به دست من و شما می‌رسد. من و شما چرا باید آن مطلب را که نمی‌تواند در یک مجمع بزرگ، برای ذهنهای مستبصر و هوشیار و آگاه توجیه شود، بازگو کنیم؟! مگر هر مطلبی را هر جا نوشتند، انسان باید بخواند و بازگو کند؟!

امروز عموم جوانان کشور - از دختر و پسر گرفته تا زن و مرد، و حتی غیر جوانان - ذهنشان باز است. اگر دیروز - قبل از انقلاب - جوانان دانشجو از این ویژگی برخوردار بودند، امروز مخصوص آنها نیست و همه، مسائل را با چشم بصیرت و با استبصار نگاه می‌کنند و می‌خواهند بفهمند. یک بخش مهم از حادثه فرهنگی در جامعه امروز ما این است که اینها در معرض شبهات قرار می‌گیرند. یعنی دشمنان شبهه القا می‌کنند. دشمنان هم نه؛ منکرین فکر من و شما به القای شبهه می‌پردازند. مگر می‌شود گفت هرکس فکر ما را قبول ندارد، لال شود، حرف نزنند، و هیچ شبهه‌ای القا نکند؟ مگر می‌شود این طور گفت؟ به هر حال حرف می‌زنند، مطلب می‌پراکنند، به ایجاد تردید می‌پردازند و شبهات درست می‌کنند. مهم این است که مطلبی که شما می‌گویید، برطرف کننده شبهه باشد و آن را زیاد نکنند.

بعضی از افراد، بدون توجه به این مسؤلیت مهم، به بالای منبر می‌روند و حرفی می‌زنند که نه فقط گره‌ای از ذهن مستمع باز نمی‌کند که گره‌هایی هم به ذهن او می‌افزاید. اگر چنین اتفاقی افتاد و ما در بالای منبر حرفی زدیم که ده نفر جوان، پنج نفر جوان، یا حتی یک نفر جوان، در امر دین دچار تردید شد و بعد از پای سخنرانی ما برخاست و رفت و ما هم او را نشناختیم، بعداً

چگونه می شود جبران کرد؟ آیا اصلاً قابل جبران است؟ آیا خدا از ما خواهد گذشت؟ قضیه مشکل است.

در مجالس عزاداری ماه محرّم، این سه ویژگی باید وجود داشته باشد:

۱. عاطفه را نسبت به حسین بن علی و خاندان پیغمبر، علیهم صلوات الله، بیشتر کند. (علقه و رابطه و پیوند عاطفی را باید مستحکم تر سازد).
۲. نسبت به حادثه عاشورا، باید دید روشن و واضحی به مستمع بدهد.
۳. نسبت به معارف دین، هم ایجاد معرفت و هم ایجاد ایمان - ولو به نحو کمی - کند.

نمی گویم همه منبرها باید برخوردار از همه این خصوصیات باشند و به همه موضوعات پردازند؛ نه. شما اگر یک حدیث صحیح از کتابی معتبر را نقل و همان را معنا کنید، کفایت می کند. برخی منبریها، بعضی اوقات یک حدیث را آن قدر شاخ و برگ می دهند که معنای اصلی اش از بین می رود. اگر شما یک حدیث صحیح را برای مستمع خود درست معنا کنید، ممکن است بخش مهمی از آنچه را که ما می خواهیم داشته باشد. وقتی شما از روی یک تعبیر معتبر، راجع به یک آیه قرآن فکر و مطالعه کنید؛ به تنقیح آن پردازید و برای مستمع بیان نمایید، مقصود حاصل است. اگر برای ذکر مصیبت، کتاب «نفس المهموم» مرحوم «محدث قمی» را باز کنید و از رو بخوانید، برای مستمع گریه آور است و همان عواطف جوشان را به وجود می آورد. چه لزومی دارد که ما به خیال خودمان، برای مجلس آرایبی کاری کنیم که اصل مجلس عزا از فلسفه واقعی اش دور بماند!؟

نگرانی از رواج مجدد برخی کارهای ناصحیح مانند قمه زنی و سینه خیز حرکت کردن در حرم مطهر ائمه اطهار (ع)

من واقعاً می ترسم از این که خدای ناکرده، در این دوران که دوران ظهور اسلام، بروز اسلام، تجلی اسلام و تجلی فکر اهل بیت علیهم الصّلاة والسلام است، نتوانیم وظیفه مان را انجام دهیم. برخی کارهاست که پرداختن به آنها، مردم را به خدا و دین نزدیک می کند. یکی از آن کارها، همین عزاداریهای سنتی است که باعث تقرّب بیشتر مردم به دین می شود. این که امام فرمودند «عزاداری سنتی بکنید» به خاطر همین تقریب است. در مجالس عزاداری

نشستن، روضه خواندن، گریه کردن، به سروسینه زدن و مواكب عزا و دسته‌های عزاداری به راه انداختن، از اموری است که عواطف عمومی را نسبت به خاندان پیغمبر، پر جوش می‌کند و بسیار خوب است. در مقابل، برخی کارها هم هست که پرداختن به آنها، کسانی را از دین برمی‌گرداند.

بنده خیلی متأسفم که بگویم در این سه، چهار سال اخیر، برخی کارها در ارتباط با مراسم عزاداری ماه محرم دیده شده است که دستهایی به غلط، آن را در جامعه ما ترویج کرده‌اند. کارهایی را باب می‌کنند و رواج می‌دهند که هر کس ناظر آن باشد، برایش سؤال به وجود می‌آید. به عنوان مثال، در قدیم الایام بین طبقه عوام الناس معمول بود که در روزهای عزاداری، به بدن خودشان قفل می‌زدند! البته، پس از مدتی، بزرگان و علما آن را منع کردند و این رسم غلط برافتاد. اما باز مجدداً شروع به ترویج این رسم کرده‌اند و شنیدم که بعضی افراد، در گوشه و کنار این کشور، به بدن خودشان قفل می‌زدند! این چه کار غلطی است که بعضی افراد انجام می‌دهند!؟

قمه زدن نیز همین‌طور است. قمه زدن هم از کارهای خلاف است. می‌دانم عده‌ای خواهند گفت: «حق این بود که فلانی اسم قمه را نمی‌آورد.» خواهند گفت: «شما به قمه زدن چه کار داشتید؟ عده‌ای می‌زنند؛ بگذارید بزنند!» نه؛ نمی‌شود در مقابل این کار غلط سکوت کرد. اگر به گونه‌ای که طی چهار، پنج سال اخیر بعد از جنگ، قمه زدن را ترویج کردند و هنوز هم می‌کنند، در زمان حیات مبارک امام رضوان‌الله‌علیه ترویج می‌کردند، قطعاً ایشان در مقابل این قضیه می‌ایستادند. کار غلطی است که عده‌ای قمه به دست بگیرند و به سر خودشان بزنند و خون بریزند. این کار را می‌کنند که چه بشود؟! کجای این حرکت، عزاداری است؟! البته، دست بر سر زدن، به نوعی نشانه عزاداری است. شما بارها دیده‌اید، کسانی که مصیبتی برایشان پیش می‌آید، برسروسینه خود می‌کوبند. این نشانه عزاداری معمولی است. اما شما تا به حال کجا دیده‌اید که فردی به خاطر رویکرد مصیبت‌عزیزترین عزیزانش، با شمشیر بر مغز خود بکوبد و از سر خود خون جاری کند؟! کجای این کار، عزاداری است؟! قمه زدن، سنتی جعلی است. از اموری است که مربوط به دین نیست و بلاشک، خدا هم از انجام آن راضی نیست. علمای سلف

دستشان بسته بود و نمی توانستند بگویند «این کار، غلط و خلاف است.» امروز روز حاکمیت اسلام و روز جلوه اسلام است. نباید کاری کنیم که آحاد جامعه اسلامی برتر، یعنی جامعه محب اهل بیت علیهم السلام که به نام مقدس ولی عصر ارواحنا فداه، به نام حسین بن علی علیه السلام و به نام امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام، مفتخرند، در نظر مسلمانان و غیرمسلمانان عالم، به عنوان یک گروه آدمهای خرافی بی منطق معرفی شوند. من حقیقتاً هر چه فکر کردم، دیدم نمی توانم این مطلب - قمه زدن - را که قطعاً یک خلاف و یک بدعت است، به اطلاع مردم عزیزمان نرسانم. این کار را نکنند. بنده راضی نیستم. اگر کسی تظاهر به این معنا کند که بخواهد قمه بزند، من قلباً از او ناراضی ام. این را من جداً عرض می کنم. یک وقت بود در گوشه و کنار، چند نفر دور هم جمع می شدند و دور از انظار عمومی مبادرت به قمه زنی می کردند و کارشان، تظاهر - به این معنا که امروز هست - نبود. کسی هم به خوب و بد عملشان کار نداشت؛ چرا که در دایره محدودی انجام می شد. اما یک وقت بناست که چند هزار نفر، ناگهان در خیابانی از خیابانهای تهران یا قم یا شهرهای آذربایجان و یا شهرهای خراسان ظاهر شوند و با قمه و شمشیر بر سر خودشان ضربه وارد کنند. این کار، قطعاً خلاف است. امام حسین علیه السلام، به این معنا راضی نیست. من نمی دانم کدام سلیقه هایی و از کجا این بدعتهای عجیب و خلاف را وارد جوامع اسلامی و جامعه

انقلابی ما می کنند؟!

اخيراً یک بدعت عجیب و غریب و نامأنوس دیگر هم در باب زیارت درست کرده اند! بدین ترتیب که وقتی می خواهند قبور مطهر ائمه علیهم السلام را زیارت کنند، از در صحن که وارد می شوند، روی زمین می خوابند و سینه خیز خود را به حرم می رسانند! شما می دانید که قبر مطهر پیغمبر صلوات الله علیه و قبور مطهر امام حسین، امام صادق، موسی بن جعفر، امام رضا و بقیه ائمه علیهم السلام را همه مردم، ایضاً علما و فقهای بزرگ، در مدینه و عراق و ایران، زیارت می کردند. آیا هرگز شنیده اید که یک نفر از ائمه علیهم السلام و یا علما، وقتی می خواستند زیارت کنند، خود را از در صحن، به طور سینه خیز به حرم برسانند؟! اگر این کار، مستحسن و مستحب بود و مقبول و خوب

می نمود، بزرگان ما به انجامش مبادرت می کردند. اما نکردند. حتی نقل شد که مرحوم آیت الله العظمی آقای بروجردی رضوان الله تعالی علیه، آن عالم بزرگ و مجتهد قوی و عمیق و روشنفکر، عتبه بوسی را با این که شاید مستحب باشد، منع می کرد. احتمالاً استحباب بوسیدن عتبه، در روایت وارد شده است. در کتب دعا که هست. به ذهنم این است که برای عتبه بوسی، روایت هم وجود دارد. با این که این کار مستحب است، ایشان می گفتند «انجامش ندهید، تا مبادا دشمنان خیال کنند سجده می کنیم؛ و علیه شیعه، تشنیعی درست نکنند». اما امروز، وقتی عده ای وارد صحن مطهر علی بن موسی الرضا علیه الصلاة والسلام می شوند، خود را به زمین می اندازند و دویست متر راه را به طور سینه خیز می پیماند تا خود را به حرم برسانند! آیا این کار درستی است؟ نه؛ این کار، غلط است. اصلاً اهانت به دین و زیارت است. چه کسی چنین بدعتی را بین مردم رواج می دهد؟ نکنند این هم کار دشمن باشد؟! اینها را به مردم بگویند و ذهنها را روشن کنید.

اسلام؛ دینی منطقی؛ و شیعه، منطقی ترین تفسیر از اسلام

دین، منطقی است. اسلام، منطقی است و منطقی ترین بخش اسلام، تفسیری است که شیعه از اسلام دارد؛ تفسیری قوی. متکلمین شیعه، هر یک در زمان خود، مثل خورشید تابناکی می درخشیدند و کسی نمی توانست به آنها بگوید «شما منطقتان ضعیف است». این متکلمین، چه از زمان ائمه علیهم السلام - مثل «مؤمن طاق» و «هشام بن حکم» - چه بعد از ائمه، علیهم السلام - مثل «بنی نوبخت» و «شیخ مفید» - و چه در زمانهای بعد - مثل مرحوم «علامه حلی» - فراوان بوده اند. ما اهل منطق و استدلالیم. شما ببینید درباره مباحث مربوط به شیعه، چه کتب استدلالی قوی ای نوشته شده است! کتابهای مرحوم «شرف الدین» و نیز «الغدیر» مرحوم «علامه امینی» در زمان ما، سرتاپا استدلال، بتون آرمه و مستحکم است. تشیع این است یا مطالب و موضوعاتی که نه فقط استدلال ندارد، بلکه «اشبه شیء بالخرافه» است؟! چرا اینها را وارد می کنند؟! این خطر بزرگی است که در عالم دین و معارف دینی، مرداران عقیده باید متوجهش باشند.

مسئولیت رهبری در مقابله با انحرافات بدون هیچ ملاحظه‌ای

عرض کردم: عده‌ای وقتی این حرف را بشنوند، مطمئناً از روی دلسوزی خواهند گفت «خوب بود فلانی این حرف را امروز نمی‌زد.» نه؛ من بایستی این حرف را می‌زدم. من باید این حرف را بزنم. بنده مسئولیتم بیشتر از دیگران است. البته آقایان هم باید این حرف را بزنند. شما آقایان هم باید بگویید. امام بزرگوار، خطشکنی بود که هر جا انحرافی در نکته‌ای مشاهده می‌کرد، با کمال قدرت و بدون هیچ ملاحظه‌ای، بیان می‌فرمود. اگر این بدعتها و خلافها در زمان آن بزرگوار می‌بود یا به این رواج می‌رسید، بلاشک می‌گفت. البته عده‌ای هم که به این مسائل دل بسته‌اند، متأذی خواهند شد که چرا فلانی به موضوع مورد علاقه ما این‌طور بی‌محبتی کرد و با این لحن از آن یاد نمود. آنها هم البته، اغلب، مردمان مؤمن و صادق و بی‌غرضی هستند؛ اما اشتباه می‌کنند. وظیفه بزرگی که آقایان روحانیون و علما، در هر بخش و هر جا که هستید، باید برعهده داشته باشید، همانهاست که عرض شد. مجلس عزای حسین علیه‌الصلاة والسلام، مجلسی است که باید منشأ معرفت باشد؛ محل جوشش آن سه ویژگی که عرض کردیم باشد.

بیانات مقام معظم رهبری در جمع روحانیون استان «کهگیلویه و بویر احمد»
در آستانه ماه محرم - ۱۳۷۳/۲/۱۷

۲۵. ارتجاع فجیع اُمّت، عامل حادثه‌ی کربلا

لزوم بررسی دلایل تغییر ماهیت جامعه‌ی اسلامی در طول پنجاه سال پس از هجرت

بنده، در سال گذشته، به مناسبت یاد حسین بن علی علیه‌السّلام، این را مطرح کردم که ماجرای امام حسین جدای از یک درس، یک عبرت است. درس آن است که به ما می‌گوید: این بزرگوار، آن‌طور عمل کرد. ما هم باید آن‌گونه عمل کنیم. امام حسین درس بزرگی به همه بشریت داده که خیلی با عظمت و در جای خود محفوظ است. اما غیر از درس، چیز دیگری وجود دارد و آن عبرت است. عبرت آن است که انسان نگاه کند و ببیند چطور شد حسین بن علی علیه‌السّلام - همان کودکی که جلو چشم مردم، آن همه مورد تجلیل پیغمبر بود و پیغمبر درباره او فرموده بود: «سید شباب اهل الجنة»؛ سرور جوانان بهشت - بعد از گذشت نیم قرن از زمان پیغمبر، با آن وضع فجیع کشته شد؟! چطور شد که این اُمّت، حسین بن علی را جلو چشم کسانی از همان نسلی که دیده بودند که او بر دوش پیغمبر سوار می‌شد و این حرفها را از زبان پیغمبر درباره او شنیده بودند، با آن وضع فجیع کشتند؟! این، عبرت است. مگر شوخی بود که دختران پیغمبر را مثل دختران سرزمینهای فتح شده غیر اسلامی، بیاورند جلو چشم مردم کوچه و بازار بگردانند و به کسی مثل زینب سلام‌الله‌علیها اهانت کنند؟! چطور شد که کار به این جا رسید؟ این،

هفتاد و دو سخن / عاشورایی / ۱۰۸

همان عبرت است و از درس بالاتر است. این، نگاه به اعماق و ریزه‌کاریهای تاریخ و حوادث است.

اشاره‌ی حضرت زینب(س) به بیماری مردم آن روزگار و میکروب رجعت یا ارتجاع

حال به مناسبت بحث «ارتجاع» یا «ارتداد» یا «رجعت»، می‌خواهم عرض کنم که در همین جریان، زینب کبری سلام‌الله‌علیها اسم قضیه «ارتجاع» را آورد؛ یعنی به همین بیماری اشاره کرد و در کوفه فرمود: «انمامثلکم کمثل الّتی نقضت غزلها من بعد قوّة انکاثا»؛ «شما مثل کسانی هستید که پشمی یا پنبه‌ای را با زحمت به نخ تبدیل می‌کنند و بعد می‌نشینند با زحمت زیاد، این نخها را باز می‌کنند و باز به پنبه یا پشم تبدیل می‌کنند!» این، یعنی ارتجاع و برگشت و زینب کبری به این معنا اشاره کرد. یعنی در امت پیغمبر خاتم، صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، همان اندازه این خطر وجود دارد که در امت موسی. بعد از گذشت زمان پیغمبر - با آن نفس گرم پیغمبر - این حوادث شوخی نیست! در زمان پیغمبر - این انسانی که به وحی الهی متصل بود - درباره تمام حوادث ریز و درشتی که اتفاق می‌افتاد، آیه قرآن نازل می‌شد و وحی الهی، صریح و روشن و بی‌ابهام، نازل می‌گردید؛ حالا بعد از آن سازندگی که پیغمبر داشت، آن چنان رجعت فجیع، دردآور و فراموش نشدنی، در تاریخ اتفاق می‌افتد! پس این میکروب، میکروب «رجعت» یا «ارتجاع» یا «ارتداد» است.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان و اعضای «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»، به مناسبت «روز پاسدار» - ۱۳۷۳/۱۰/۱۵

۱. با اشاره مستقیم به آیه: «و لا تکنوا کالّتی نقضت غزلها من بعد قوّة انکاثا...»؛ سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۲.

۲۶. لزوم استفاده از خورشید شهادت امام حسین (ع) در اصلاح وضع کنونی جهان

تأثیرات بنیانی و سریع عاشورا در وقایع تاریخی

اگر چه در باب محرّم و عاشورا و آثار این پدیده عظیم صحبتها و افادات ارزشمندی شده است و همه شنیده‌ایم و استفاده کرده‌ایم؛ لکن هر چه زمان می‌گذرد، احساس می‌شود که چهره بی‌زوال این خورشید منور - که می‌شود آن را به «خورشید شهادت»، «خورشید جهاد مظلومانه و غریبانه» تعبیر کرد که به وسیله حسین بن علی علیه‌السلام و یارانش برافروخته شد - بیشتر آشکار می‌گردد و برکات عاشورا بیشتر معلوم می‌شود. از همان روز اولی که این حادثه اتفاق افتاد، تأثیرات بنیانی آن، بتدریج معلوم شد. از همان روزها، عده‌ای احساس کردند که وظایفی دارند. ماجرای «تواین» پیش آمد. قضایای مبارزات طولانی بنی‌هاشم و بنی‌الحسن علیهم‌الصلّاه‌والسّلام پیش آمد. بعد، حتی نهضت بنی‌عبّاس که علیه بنی‌امیه به پا خاست، در اواسط قرن دوم هجری، در همه اطراف عالم اسلام آن روز، بخصوص در ایران و شرق ایران - خراسان - و غیره، با فرستادن دُعائی، زمینه را برای ازاله حکومت ظالم، مستکبر و نژادپرست اموی، فراهم کردند. حتی نهضت عبّاسیان هم که بالاخره به پیروزی رسید، با نام حسین بن علی علیه‌السلام شروع شد. اگر تاریخ را نگاه کنید، مشاهده خواهید کرد که دُعای بنی‌عبّاس، وقتی

به اطراف عالم اسلام می‌رفتند، از خون حسین بن علی علیه‌السلام و شهادت آن بزرگوار و انتقام خون فرزند پیغمبر و جگر گوشه فاطمه زهرا علیها سلام، مایه می‌گرفتند تا بتوانند تبلیغات خودشان را به راه بیندازند. مردم هم قبول می‌کردند. حتی - آن‌طور که در ذهنم هست - لباس سیاهی که شعار بنی‌عبّاس بود، به عنوان لباس عزای امام حسین انتخاب شد و بعدها هم در زمان حکومت پانصد ساله بنی‌عبّاس، همواره لباس رسمی آنها، لباس سیاه بود. لباس سیاه، برای اولین بار به مناسبت عزاداری امام حسین استفاده شد. آنها می‌گفتند: «هذا حداد آل محمد» صلی‌الله‌علیه و آله. یعنی این لباس عزای ذریه پیغمبر است. این‌گونه شروع کردند و آن تحوّل را به راه انداختند. البته منحرف شدند و خود آنها هم دنباله کار بنی‌امیه را پیش بردند.

انقلاب اسلامی نتیجه‌ی برکات عاشورا

اینها تأثیرات عاشورایی است. در طول زمان نیز همین‌طور بوده است. آنچه در زمان ما اتفاق افتاد، از همه اینها بالاتر بود. یعنی در عصر تسلط ظلم، کفر و الحاد بر سرتاسر عالم؛ در عصری که عدالت خلاف قانون و ظلم قانون و مقررات بین‌المللی شده است، حق به حکومت رسید. این‌که شما می‌بینید ابرقدرتها زورگویی می‌کنند و می‌خواهند نظام جدیدی را بر دنیا حاکم کنند - که البته همان نظام قبلی هم نظام حاکمیت ابرقدرتها بود - این، همان سلطه ظلم است. برای هر آنچه در دنیا ظلم، حق‌کشی و تبعیض می‌شود، اسمهای قانونی مثل «حقوق بشر»، «دفاع از ارزشهای انسانی» و از این قبیل می‌گذارند. بدترین نوع سیطره ظلم این است که ظلم به اسم عدل و ناحق به اسم حق، بر دنیا مسلط شود. در چنین زمانی، ناگهان به برکت عاشورا، حجاب ظلمت شکافته و خورشید حقیقت آشکار شد. حق، به قدرت و حکومت رسید. اسلام که همه دستها سعی می‌کردند آن را منزوی کنند، در وسط عرصه، خودش را مطرح کرد و دنیا مجبور شد که حضور اسلام راستین و ناب را در شکل حکومت جمهوری اسلامی بپذیرد. شروع نهضت پانزده خرداد هم به برکت عاشورا بود. امسال بعد از گذشت سی و

دو سه سال از حادثه پانزده خرداد، مثل آن سال اول، دوباره خرداد با محرم همزمان و مقارن شده است.

عزاداران عاشورا، اولین شهدای انقلاب اسلامی

در پانزده خرداد که در سال چهل و دوی شمسی - هشتاد و سه قمری - با دوازدهم محرم مصادف بود، امام بزرگوار ما رضوان الله تعالی علیه در عرصه عاشورایی و با بهره‌برداری به بهترین شکل ممکن از ماجرای عاشورا و محرم، توانستند پیام حق و داد برآمده از دل خود را به گوش مردم برسانند و مردم را متحوّل کنند. اولین شهدای ما هم در ماجرای پانزده خرداد، در تهران، ورامین و بعضی جاهای دیگر، همین سینه‌زنهای حسینی بودند که آمدند و در معرض تهاجم دشمن عاشورا قرار گرفتند. در سال پنجاه و هفت هم مشاهده کردید ماجرای آن روز و ماهی را که در آن، خون بر شمشیر پیروز می‌شود. این نام را امام بزرگوار از همه قضایای محرم، خلاصه‌گیری، استحصال و مطرح کردند. همین‌طور هم شد. یعنی مردم ایران به پیروی از حسین بن علی علیه‌السلام، درس عاشورا را گرفتند و در نتیجه خون بر شمشیر پیروز شد. این موضوع در ماجرای امام حسین چیز عجیبی است.

لزوم استفاده از میراث عاشورا علیه هر باطلی در هر عصر و زمان

خوب؛ حالا ما و شما، امانتدار و وارث این حقیقت تاریخی هستیم. امروز کسانی هستند که می‌خواهند ماجرای عاشورا را به عنوان یک درس، خاطره و یک شرح واقعه، از زبان علما، روحانیون، مبلغین، مبلغات و امثال اینها بشنوند. ما در این زمینه چه خواهیم کرد؟ در این جا به قضیه خیلی مهمّ تبلیغ می‌رسیم. اگر روزی این طلاب جوان، فضلالی حوزه‌های علمیه، مبلغین، وعاظ، مدّاحان و روضه‌خوانان، توانسته‌اند ماجرای عاشورا را مثل حربه‌ای علیه ظلمات متراکم حاکم بر فضای زندگی همه بشر به کار گیرند و با این تیغ بُرنده الهی پرده ظلمات را بشکافند و خورشید حقیقت را به شکل حاکمیت اسلام، واضح و آشکار کنند - این حقیقت در زمان ما اتفاق افتاده

است - چرا نباید متوقع بود که در هر عصر و زمانی - هر چه هم که تبلیغات دشمن در آن دوره سخت، همه‌گیر و ظلمات «اشد تراکماً» باشد - مبلغین، گویندگان و علمای دین، بتوانند علیه هر باطلی، شمشیر حق و ذوالفقار علوی و ولوی را در دست گیرند و از آن استفاده کنند؟!

چرا ما چنین چیزی را مستبعد بدانیم؟! درست است که امروز تبلیغات دشمن، همه فضای ذهن بشریت را فرا گرفته است. در این، شکی نیست. درست است که اموال کلانی برای تشویش چهره اسلام، بخصوص تشیع، خرج می‌شود. درست است که هر کس که منافع نامشروعی در زندگی ملتها و کشورها دارد، خود را موظف به فعالیت علیه اسلام و حکومت اسلامی می‌بیند. درست است که کفر، با همه تفرق و تشتت، با استفاده از همه امکانات، در یک امر اتفاق کرده و آن ضدیت با اسلام ناب است و حتی اسلام محرف را هم به جنگ اسلام ناب آورده و به میدان کشانیده است. اینها همه درست؛ اما آیا جناح حق و جبهه اسلام ناب نمی‌تواند در مقابل این تبلیغات خصمانه و خباثت‌آلود، به برکت روح، پیام و حقیقت عاشورا و پیام محرم، همان معجزه را یک بار دیگر تکرار کند؟! چرا نتواند؟! سختی دارد؛ اما ممکن است. همت و فداکاری لازم دارد. راه باز است؛ بن‌بست نیست.

شخصیت و تعالیم اصیل امام حسین(ع)، نجاتبخش دنیای امروز از سلطه‌ی استکبار

مسئولیت ما و شما این است. امروز دنیا تشنه حقیقت است. این حرف یک روحانی یا یک شخص متعصب اسلامی نیست؛ بلکه حرف کسانی است که سالها با فرهنگ غربی ارتباط، رفت و آمد، مبادله و حتی نسبت به آن، حسن نظر داشته‌اند. آنها می‌گویند که امروز دنیای غرب در سطوح حساسش، تشنه اسلام است. «سطوح حساس» یعنی چه؟ فلان جماعت عامی و غافل، یا فرض بفرمایید جماعتی که منافعشان به شدت مطرح است - مثل حکام، دولتمردان، سرمایه‌داران، زراندوزان و زورگویان - بخشهای کرخ و دیر احساس پیکره فرهنگ غرب و جوامع غربی‌اند. دانشمندان، متفکرین،

انسانهای با وجدان، روشنفکران و جوانان بخشهای حساس پیکره جوامع غربی هستند. این بخشهای حساس، امروز تشنه مکتب و درسی از زندگی هستند که آنها را از هزاران دشواری واقعی زندگی نجات دهد. خیلی از این مشکلات زندگی، مشکلات واقعی نیست. مشکل واقعی، احساس ناامنی روحی، تنهایی، افسردگی، تزلزل و عدم اطمینان و سکینه روحی است. اینها مشکلات واقعی بشر است که در اوج ثروت و شهرت، یک نفر را به خودکشی وادار می‌کند. جوان، پولدار و دارای امکانات تنعم و بهره‌برداری از زندگی است؛ اما خودکشی می‌کند. خوب؛ چرا؟ دردش چیست؟ کدام درد است که از بی‌پولی و نداشتن امکانات تمتع جسمانی و لذایذ جنسی هم سخت‌تر است؟ دردی که امروز گریبان جوامع مادی دنیا و تمدن غربی را گرفته است، عدم اطمینان، عدم آرامش، عدم نقطه اتکای روحی، عدم انس و توصل بین انسانها، احساس غربت، و انکسار است.

بخشهای حساس جوامعی که این دردها را بیشتر احساس می‌کنند، چشم انتظارند که دست نجاتی بیاید و آنها را از این حالت نجات دهد. در آن جاهایی که آگاهی هست، چشمها به اسلام دوخته شده است. البته عده‌ای از آنها آگاهی ندارند و اسلام را نمی‌شناسند؛ اما زمینه‌گرایش به اسلام را دارند. کسانی که اسلام را می‌شناسند، مشخصاً روی اسلام تکیه می‌کنند. یکی از اندیشمندان ایرانی خود ما گفته بود - بنده شنیدم آن شخص به رحمت خدا رفته است - که «امروز غرب در جستجوی چهره‌هایی مثل شیخ انصاری و ملاصدر است.» زندگی، معنویات و ارزشهای آنها، امروز چهره‌های غربی و متفکرین غربی را جذب می‌کند. منبع زخار این حقایق و ارزشها، معارف اسلامی، و در قلّه و اوج این معارف، معرفت عاشورایی است. قدر اینها را باید دانست. ما حالا می‌خواهیم این معارف را در مقابل چشم مردم دنیا قرار دهیم. من این‌جا، با تشکر از همه افراد و آحادی که در سال گذشته درخواست ما را اجابت کردند و یک حرکت تحریف‌آمیز را از صفحه عزاداری عاشورا حذف نمودند، باز می‌خواهم بر روی همین قضیه تکیه کنم. عزیزان من؛ مؤمنین به حسین بن علی علیه‌السلام! امروز حسین بن علی می‌تواند دنیا را نجات دهد؛ به شرط آن‌که با تحریف، چهره او را مغشوش

نکنند. نگذارید مفاهیم و کارهای تحریف‌آمیز و غلط، چشمها و دلها را از چهره مبارک و منور سیدالشهدا علیه‌الصلاة والسلام، منحرف کند. با تحریف مقابله کنید.

لزوم توجه به واقعه‌خوانی مستند و بیان اهداف نهضت امام حسین(ع) در ضمن آن

بنده می‌خواهم به طور خلاصه، دو مطلب را عرض کنم: یکی این‌که، عاشورا و ماجرای حسین بن علی باید در منبر، به شکل سنتی روضه‌خوانی شود؛ اما نه برای سنت‌گرایی، بلکه از طریق واقعه‌خوانی. یعنی این‌که، شب عاشورا این‌طور شد، روز عاشورا این‌طور شد، صبح عاشورا این‌طور شد. شما ببینید یک حادثه بزرگ، به مرور از بین می‌رود؛ اما حادثه عاشورا، به برکت همین خواندن‌ها، با جزئیاتش باقی مانده است. فلان کس این‌طوری آمد با امام حسین وداع کرد؛ این‌طوری رفت به میدان، این‌طوری جنگید؛ این‌طوری شهید شد و این کلمات را بر زبان جاری کرد.

واقعه‌خوانی، تا حدّ ممکن، باید متقن باشد. مثلاً در حدود «لَهوفِ» ابن‌طاووس و «ارشاد» مفید و امثال اینها - نه چیزهای من‌درآوردی - واقعه‌خوانی و روضه‌خوانی شود. در خلال روضه‌خوانی، سخنرانی، مدّاحی، شعرهای مصیبت، خواندن نوحه سینه‌زنی و در خلال سخنرانی‌های آموزنده، ماجرا و هدف امام حسین علیه‌الصلاة والسلام. یعنی همان هدفی که در کلمات خود آن بزرگوار هست که: «وانی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا ظالماً و لا مفسداً، و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی»، بیان شود. این، یک سرفصل است. عباراتی از قبیل «ایها الناس، ان رسول الله، صلّی الله علیه و آله و سلّم، قال: من رأی سلطاناً جائراً، مستحلاً لحرم الله، ناکثاً لعهد الله...، فلم یغیر علیه بفعل و لا قول، کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله»^۲ و «من کان بادلاً فینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا»^۳، هر کدام یک درس و سرفصلند.

۱. مقتل مرقم: ص ۱۳۹. جزء عاشر بحار از مقتل محمد بن ابیطالب موسوی.

۲. تاریخ طبری: ج ۴ ص ۳۰۴. کامل ابن‌ابنثر: ج ۳ ص ۲۸۰.

۳. بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۳۶۷.

بحث لقاءالله و ملاقات با خداست. هدف آفرینش بشر و هدف «انک کادح الی ربک کدحا»^۱ - همه این تلاشها و زحمتهای - همین است که «فملاقیه»: ملاقات کند. اگر کسی موطن در لقاءالله است و بر لقاءالله توطین نفس کرده است، «فلیرح معنا»: باید با حسین راه بیفتد. نمی شود توی خانه نشست. نمی شود به دنیا و تمتعات دنیا چسبید و از راه حسین غافل شد. باید راه بیفتیم. این راه افتادن از درون و از نفس ما، با تهذیب نفس شروع می شود و به سطح جامعه و جهان می کشد.

اینها باید بیان شود. اینها هدفهای امام حسین است. اینها خلاصه گیریها و جمع بندیهای نهضت حسینی است. جمع بندی نهضت حسینی علیه السلام این است که یک روز امام حسین علیه السلام در حالی که همه دنیا در زیر سیطره ظلمات ظلم و جور پوشیده و محکوم بود و هیچ کس جرأت نداشت حقیقت را بیان کند - فضا، زمین و زمان سیاه و ظلمانی بود - قیام کرد. شما نگاه کنید، ببینید: «ابن عباس» با امام حسین نیامد. «عبدالله بن جعفر» با امام حسین نیامد.

عزیزان من! معنای این، چیست؟ این نشان نمی دهد که دنیا در چه وضعی بود؟ در چنین وضعیتی، امام حسین تک و تنها بود. البته چند ده نفری دور و بر آن حضرت ماندند؛ اما اگر نمی ماندند هم، آن حضرت می ایستاد. مگر غیر از این است؟! فرض کنیم شب عاشورا، وقتی حضرت فرمود که «من بیعتم را برداشتم؛ بروید.» همه می رفتند. ابوالفضل و علی اکبر هم می رفتند و حضرت تنها می ماند. روز عاشورا چه می شد؟ حضرت برمی گشت، یا می ایستاد و می جنگید؟ در زمان ما، یک نفر پیدا شد که گفت «اگر من تنها بمانم و همه دنیا در مقابل من باشند، از راهم بر نمی گردم.» آن شخص، امام ما بود که عمل کرد و راست گفت. «صدقوا ما عاهدوا الله علیه.»^۲ لقلقه زبان را که - خوب همه داریم. دیدید، یک انسان حسینی و عاشورایی چه کرد؟ خوب؛ اگر همه ما عاشورایی باشیم، حرکت دنیا به سمت صلاح، سریع، و زمینه ظهور ولی مطلق حق، فراهم خواهد شد. باید این مفاد برای مردم بیان

۱. سورهی انشقاق، آیهی ۶.

۲. سورهی احزاب، آیهی ۲۳.

شود. فراموش نکنید که هدف امام حسین بیان شود. حالا ممکن است انسان یک حدیث اخلاقی ای هم - به فرض - بخواند، یا سیاست کشور یا دنیا را تشریح کند. اینها لازم است؛ اما در خلال سخن، حتماً طوری صحبت شود که تصریحاً، تلویحاً، مستقلاً و ضمناً، ماجرای عاشورا تبیین شود و مکتوم و مخفی نماند. این، مطلب اول بود.

احیای حقایق و معارف اسلامی در مجالس عزاداری حسینی

مطلب دوم این‌که، از این فرصت استفاده شود و همان‌طور که خود حسین بن علی علیه‌السلام به برکت جهادش، اسلام را زنده کرد (اسلام، در حقیقت زنده شده و آزاد شده خون و قیام حسین بن علی است) امروز هم شما به انگیزه یاد، نام و منبر آن بزرگوار، حقایق اسلامی را بیان کنید؛ قرآن و حدیث را معرفی کنید؛ نهج‌البلاغه را برای مردم بخوانید؛ حقایق اسلامی، از جمله همین حقیقت مبارکی را که امروز در حکومت حق، یعنی نظام علوی، ولوی و نبوی جمهوری اسلامی، تجسد پیدا کرده است برای مردم بیان کنید. این، جزو بالاترین معارف اسلامی است. خیال نکنند که می‌شود اسلام را تبیین کرد و از حاکمیت اسلام - که امروز در این مرز و بوم متجسد شده است - غافل ماند و آن را مغفول‌عنه گذاشت. این، توصیه ما به شما عزیزان است.

وظیفه‌ی طلاب و مبلغین جوان در استفاده از تجربه‌های اساتید و ترویج حقایق در سراسر کشور و جهان

بحمدالله همه برکات در وجود آقایان محترم، بزرگان؛ بخصوص طلاب جوان، پرشور، مؤمن و فاضل، وجود دارد. در روز اول هم که همین طبقه، این نهضت را گسترش دادند، و با استفاده از آن حدیث شریف، اصحابشان را به نحل تشبیه کردند، این آیه در مقابل چشم انسان مجسم می‌شد که «و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتاً و من الشجر و مما یعرشون. ثم کلی من کل الثمرات فاسلکی سبل ربک.»^۱ حقایق را می‌مکیدند و عسل

۱. سوره‌ی نحل، آیات ۶۹ - ۶۸.

ناب را به تشنگان حقیقت می‌دادند، که «فیه شفاء للناس»^۱. امروز هم همین است. امروز هم طلاب، فضلا و مبلغین جوان، با بهره‌گیری از تجربه‌های اساتید و بزرگان این فنون، کوله‌بار خودشان را محکم کنند و به امید خدا، برای خدا، در راه خدا و با قصد قربت، بروند و این حقایق را در همه جای کشور، در اقطار این کشور، در اقطار عالم، با زبان مناسب بیان کنند.

بیانات در دیدار روحانیون و وعاظ در آستانه ماه محرم - ۱۳۷۴/۳/۳

۲۷. تجدید بنای نظام و جامعه‌ی اسلامی؛ هدف اصلی سیدالشهدا(ع)

وجود بیش از یکصد درس در بیانات و مجاهدت امام حسین(ع) در طول حرکت
از مدینه تا عاشورا

امروز به مناسبت روز عاشورا نیت کردم که درباره نهضت حسینی
علیه‌الصلاة والسلام سخن بگویم. چیز عجیبی است؛ که همه زندگی ما از
یاد حسین علیه‌السلام لبریز است؛ خدا را شکر. درباره نهضت این بزرگوار
هم زیاد حرف زده شده است؛ اما در عین حال انسان هرچه در این باره
می‌اندیشد، میدان فکر و بحث و تحقیق و مطالعه گسترده است. هنوز خیلی
حرفها درباره این حادثه عظیم و عجیب و بی‌نظیر وجود دارد که ما باید
درباره آن فکر کنیم و برای هم بگوئیم.

اگر این حادثه را دقیق در نظر بگیرید، شاید بشود گفت انسان می‌تواند
در حرکت چند ماهه حضرت ابی عبدالله علیه السلام - از آن روزی که از
مدینه خارج شد و به طرف مکه آمد، تا آن روزی که در کربلا شربت گوارای
شهادت نوشید - بیش از صد درس مهم بشمارد. نخواستم بگویم هزارها
درس؛ می‌شود گفت هزارها درس هست. ممکن است هر اشاره آن بزرگوار،
یک درس باشد؛ اما این که می‌گویم بیش از صد درس، یعنی اگر ما بخواهیم
این کارها را مورد مذاقه قرار دهیم، از آن می‌شود صد عنوان و سرفصل به

دست آورد که هر کدام برای یک امت، برای یک تاریخ و یک کشور، برای تربیت خود و اداره جامعه و قرب به خدا، درس است.

به خاطر این است که حسین بن علی ارواحنا فدا و فدا اسممه و ذکوره، در دنیا مثل خورشیدی در میان مقدّسین عالم، این گونه می درخشد. انبیا و اولیا و ائمه و شهدا و صالحین را در نظر بگیرید! اگر آنها مثل ماه و ستاره گان باشند، این بزرگوار مثل خورشید می درخشد. و اما، آن صد درس مورد اشاره به کنار؛ یک درس اصلی در حرکت و قیام امام حسین علیه السلام وجود دارد که من امروز سعی خواهم کرد آن را، به شما عرض کنم. همه آنها حاشیه است و این متن است. چرا قیام کرد؟ این درس است.

به امام حسین علیه السلام می گفتند: شما در مدینه و مکه، محترمید و در یمن، آن همه شیعه هست. به گوشه ای بروید که با یزید کاری نداشته باشید، یزید هم با شما کاری نداشته باشد! این همه مرید، این همه شیعیان؛ زندگی کنید، عبادت و تبلیغ کنید! چرا قیام کردید؟ قضیه چیست؟

بررسی دیدگاههای مختلف در تبیین فلسفه‌ی حرکت و مقام امام حسین (ع)

این، آن سؤال اصلی است. این، آن درس اصلی است. نمی گویم کسی این مطلب را نگفته است؛ چرا، انصافاً در این زمینه، خیلی هم کار و تلاش کردند، حرف هم زیاد زدند. حال این مطلبی را هم که ما امروز عرض می کنیم، به نظر خودمان یک برداشت و دید تازه‌ای در این قضیه است.

دوست دارند چنین بگویند که حضرت خواست حکومت فاسد یزید را کنار بزند و خود یک حکومت، تشکیل دهد. این هدف قیام ابی عبدالله علیه السلام بود. این حرف، نیمه درست است؛ نمی گویم غلط است. اگر مقصود از این حرف، این است که آن بزرگوار برای تشکیل حکومت قیام کرد؛ به این نحو که اگر ببیند نمی شود انسان به نتیجه برسد، بگوید نشد دیگر، برگردیم؛ این غلط است.

بله؛ کسی که به قصد حکومت، حرکت می کند، تا آن جا پیش می رود که ببیند این کار، شدنی است. تا دید احتمال شدن این کار، یا احتمال عقلایی

وجود ندارد، وظیفه‌اش این است که برگردد. اگر هدف، تشکیل حکومت است، تا آن‌جا جایز است انسان برود که بشود رفت. آن‌جا که نشود رفت، باید برگشت. اگر آن کسی که می‌گوید هدف حضرت از این قیام، تشکیل حکومت حَقّه علوی است مرادش این است این درست نیست؛ برای این که مجموع حرکت امام، این را نشان نمی‌دهد.

در نقطه مقابل، گفته می‌شود: نه آقا، حکومت چیست؛ حضرت می‌دانست که نمی‌تواند حکومت تشکیل دهد؛ بلکه اصلاً آمد تا کشته و شهید شود! این حرف هم مدّتی بر سرزبانها خیلی شایع بود! بعضی با تعبیرات زیبای شاعرانه‌ای هم این را بیان می‌کردند. حتی من دیدم بعضی از علمای بزرگ ما هم این را فرموده‌اند. این حرف که اصلاً حضرت، قیام کرد برای این که شهید شود، حرف جدیدی نبوده است. گفت: چون با ماندن نمی‌شود کاری کرد، پس برویم با شهید شدن، کاری بکنیم!

این حرف را هم، ما در اسناد و مدارک اسلامی نداریم که برو خودت را به کام کشته شدن ببنداز. ما چنین چیزی نداریم. شهادتی را که ما در شرع مقدّس می‌شناسیم و در روایات و آیات قرآن از آن نشان می‌بینیم، معنایش این است که انسان به دنبال هدف مقدّسی که واجب یا راجح است، برود و در آن راه، تن به کشتن هم بدهد. این، آن شهادت صحیح اسلامی است. اما این که آدم، اصلاً راه بیفتد برای این که «من بروم کشته شوم» یا یک تعبیر شاعرانه چینی که «خون من پای ظالم را بلغزند و او را به زمین بزنند»؛ اینها آن چیزی نیست که مربوط بدان حادثه به آن عظمت است. در این هم بخشی از حقیقت هست؛ اما هدف حضرت، این نیست.

پس به طور خلاصه، نه می‌توانیم بگوییم که حضرت قیام کرد برای تشکیل حکومت و هدفش تشکیل حکومت بود، و نه می‌توانیم بگوییم حضرت برای شهید شدن قیام کرد. چیز دیگری است که من سعی می‌کنم در خطبه اوّل - که عمده صحبت من هم امروز، در خطبه اوّل و همین قضیه است - ان‌شاءالله این را بیان کنم.

خَلط هدف و نتیجه؛ عامل خطای تحلیل‌های یک جانبه در معرفی «حکومت» یا «شهادت» به عنوان انگیزه‌ی امام حسین(ع)

بنده به نظرم این‌طور می‌رسد: کسانی که گفته‌اند «هدف، حکومت بود»، یا «هدف، شهادت بود»، میان هدف و نتیجه، خلط کرده‌اند. نخیر؛ هدف، اینها نبود. امام حسین علیه‌السلام، هدف دیگری داشت؛ منتها رسیدن به آن هدف دیگر، حرکتی را می‌طلبید که این حرکت، یکی از دو نتیجه را داشت: «حکومت» یا «شهادت». البته حضرت برای هر دو هم آمادگی داشت. هم مقدمات حکومت را آماده کرد و می‌کرد؛ هم مقدمات شهادت را آماده کرد و می‌کرد. هم برای این توطین نفس می‌کرد، هم برای آن. هر کدام هم می‌شد، درست بود و ایرادی نداشت؛ اما هیچ‌کدام هدف نبود، بلکه دو نتیجه بود. هدف، چیز دیگری است.

هدف چیست؟ اوّل آن هدف را به طور خلاصه در یک جمله عرض می‌کنم؛ بعد مقداری توضیح می‌دهم.

هدف امام حسین (ع): انجام یک واجب عظیم دینی

اگر بخواهیم هدف امام حسین علیه‌السلام را بیان کنیم، باید این‌طور بگوییم که هدف آن بزرگوار عبارت بود از انجام دادن یک واجب عظیم از واجبات دین که آن واجب عظیم را هیچ‌کس قبل از امام حسین - حتی خود پیغمبر - انجام نداده بود. نه پیغمبر این واجب را انجام داده بود، نه امیرالمؤمنین، نه امام حسن مجتبی.

واجبی بود که در بنای کلی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام، جای مهمی دارد. با وجود این‌که این واجب، خیلی مهم و بسیار اساسی است، تا زمان امام حسین، به این واجب عمل نشده بود - عرض می‌کنم که چرا عمل نشده بود - امام حسین باید این واجب را عمل می‌کرد تا درسی برای همه تاریخ باشد. مثل این‌که پیغمبر حکومت تشکیل داد؛ تشکیل حکومت درسی برای همه تاریخ اسلام شد و فقط حکمش را نیاورد. یا پیغمبر، جهاد فی سبیل الله کرد و این درسی برای همه تاریخ مسلمین و تاریخ بشر - تا ابد - شد. این واجب هم باید به وسیله امام حسین علیه‌السلام انجام می‌گرفت -

تا درسی عملی برای مسلمانان و برای طول تاریخ باشد.

حالا چرا امام حسین این کار را بکند؟ چون زمینه انجام این واجب، در زمان امام حسین پیش آمد. اگر این زمینه در زمان امام حسین پیش نمی‌آمد؛ مثلاً در زمان امام علی النقی علیه‌السلام پیش می‌آمد، همین کار را امام علی النقی می‌کرد و حادثه عظیم و ذبح عظیم تاریخ اسلام، امام علی النقی علیه‌الصلاة والسلام می‌شد. اگر در زمان امام حسن مجتبی یا در زمان امام صادق علیهما السلام هم پیش می‌آمد، آن بزرگواران عمل می‌کردند. در زمان قبل از امام حسین، پیش نیامد؛ بعد از امام حسین هم در تمام طول حضور ائمه تا دوران غیبت، پیش نیامد.

پس هدف، عبارت شد از انجام این واجب، که حالا شرح می‌دهم این واجب چیست. آن وقت به‌طور طبیعی انجام این واجب، به یکی از دو نتیجه می‌رسد: یا نتیجه‌اش این است که به قدرت و حکومت می‌رسد؛ اهلاً و سهلاً امام حسین حاضر بود. اگر حضرت به قدرت هم می‌رسید، قدرت را محکم می‌گرفت و جامعه را مثل زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین اداره می‌کرد. یک وقت هم انجام این واجب، به حکومت نمی‌رسد، به شهادت می‌رسد. برای آن هم امام حسین حاضر بود.

خداوند امام حسین، و دیگر ائمه بزرگوار را طوری آفریده بود که بتوانند بار سنگین آن چنان شهادتی را هم که برای این امر پیش می‌آمد، تحمل کنند، و تحمل هم کردند. البته داستان مصائب کربلا، داستان عظیم دیگری است. حال اندکی قضیه را توضیح دهیم. برادران و خواهران نمازگزار عزیز! پیغمبر اکرم و هر پیغمبری وقتی که می‌آید، یک مجموعه احکام می‌آورد. این احکامی را که پیغمبر می‌آورد، بعضی فردی است و برای این است که انسان خودش را اصلاح کند. بعضی اجتماعی است و برای این است که دنیای بشر را آباد و اداره کند و اجتماعات بشر را به پا بدارد. مجموعه احکامی است که به آن نظام اسلامی می‌گویند.

خوب؛ اسلام بر قلب مقدس پیغمبر اکرم نازل شد؛ نماز را آورد، روزه، زکات، انفاقات، حج، احکام خانواده، ارتباطات شخصی، جهاد فی سبیل الله، تشکیل حکومت، اقتصاد اسلامی، روابط حاکم و مردم و وظایف مردم در

مقابل حکومت را آورد. اسلام، همه این مجموعه را بر بشریت عرضه کرد؛ همه را هم پیغمبر اکرم بیان فرمود.

«ما من شیء یقربکم من الجنّة و یباعدکم من النّار الاّ و قد نهیتکم عند و امرتکم به»؛^۱ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، همه آن چیزهایی را که می تواند انسان و یک جامعه انسانی را به سعادت برساند، بیان فرمود. نه فقط بیان، بلکه آنها را عمل و پیاده کرد. خوب؛ در زمان پیغمبر، حکومت اسلامی و جامعه اسلامی تشکیل شد، اقتصاد اسلامی پیاده شد، جهاد اسلامی برپا و زکات اسلامی گرفته شد؛ یک کشور و یک نظام اسلامی شد. مهندس این نظام و راهبر این قطار در این خط، نبی اکرم و آن کسی است که به جای او می نشیند.

خط هم روشن و مشخص است. باید جامعه اسلامی و فرد اسلامی از این خط، بر روی این خط و در این جهت و از این راه حرکت کند؛ که اگر چنین حرکتی هم انجام گیرد، آن وقت انسانها به کمال می رسند؛ انسانها صالح و فرشته گون می شوند، ظلم در میان مردم از بین می رود؛ بدی، فساد، اختلاف، فقر و جهل از بین می رود. بشر به خوشبختی کامل می رسد و بنده کامل خدا می شود.

اسلام این نظام را به وسیله نبی اکرم آورد و در جامعه آن روز بشر پیاده کرد. در کجا؟ در گوشه ای که اسمش مدینه بود و بعد هم به مکه و چند شهر دیگر توسعه داد.

سؤالی در این جا باقی می ماند و آن این که: اگر این قطاری را که پیغمبر اکرم بر روی این خط به راه انداخته است، دستی، یا حادثه ای آمد و را از خط خارج کرد، تکلیف چیست؟ اگر جامعه اسلامی منحرف شد؛ اگر این انحراف به جایی رسید که خوف انحراف کلّ اسلام و معارف اسلام بود، تکلیف چیست؟

دو نوع انحراف محتمل در جامعه ی اسلامی

دو نوع انحراف داریم. یک وقت مردم فاسد می شوند - خیلی وقتها

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۷۰

چنین چیزی پیش می‌آید - اما احکام اسلامی از بین نمی‌رود؛ لیکن یک وقت مردم که فاسد می‌شوند، حکومتها هم فاسد می‌شوند، علما و گویندگان دین هم فاسد می‌شوند! از آدمهای فاسد، اصلاً دین صحیح صادر نمی‌شود. قرآن و حقایق را تحریف می‌کنند؛ خوبها را بد، بدها را خوب، منکر را معروف و معروف را منکر می‌کنند! خطی را که اسلام - مثلاً - به این سمت کشیده است، صدو هشتاد درجه به سمت دیگر عوض می‌کنند! اگر جامعه و نظام اسلامی به چنین چیزی دچار شد، تکلیف چیست؟

البته پیغمبر فرموده بود که تکلیف چیست؛ قرآن هم فرموده است: «من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم و یحبونه»^۱ تا آخر - و آیات زیاد و روایات فراوان دیگر و همین روایتی که از قول امام حسین برایتان نقل می‌کنم.

شدت انحراف جامعه و حکومت اسلامی، عامل تکلیف جهاد توسط امام حسین(ع)

امام حسین علیه‌السلام، این روایت پیغمبر^۲ را برای مردم خواند. پیغمبر فرموده بود؛ اما آیا پیغمبر می‌توانست به این حکم الهی عمل کند؟ نه؛ چون این حکم الهی وقتی قابل عمل است که جامعه منحرف شده باشد. اگر جامعه، منحرف شد، باید کاری کرد. خدا حکمی در این جا دارد. در جوامعی که انحراف به حدی پیش می‌آید که خطر انحراف اصل اسلام است، خدا تکلیفی دارد. خدا انسان را در هیچ قضیه‌ای بی تکلیف نمی‌گذارد. پیغمبر، این تکلیف را فرموده است - قرآن و حدیث گفته‌اند - اما پیغمبر که نمی‌تواند به این تکلیف عمل کند.

چرا نمی‌تواند؟ چون این تکلیف را آن وقتی می‌شود عمل کرد که جامعه، منحرف شده باشد. جامعه در زمان پیغمبر و زمان امیرالمؤمنین که، به آن شکل منحرف نشده است. در زمان امام حسن که معاویه در رأس حکومت

۱. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۴.

۲. مقصود این روایت است: «ایها الناس ان رسول الله(ص) قال من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله، ناکثاً لعهد الله...» الخ.

است، اگرچه خیلی از نشانه‌های آن انحراف، پدید آمده است، اما هنوز به آن حدی نرسیده است که خوف تبدیل کلی اسلام وجود داشته باشد.

شاید بشود گفت در برهه‌ای از زمان، چنین وضعیتی هم پیش آمد؛ اما در آن وقت، فرصتی نبود که این کار انجام گیرد - موقعیت مناسبی نبود - این حکمی که جزو مجموعه احکام اسلامی است، اهمیتش از خود حکومت کمتر نیست؛ چون حکومت، یعنی اداره جامعه. اگر جامعه بتدریج از خط، خارج و خراب و فاسد شد و حکم خدا تبدیل شد؛ اگر ما آن حکم تغییر وضع و تجدید حیات - یا به تعبیر امروز انقلاب، اگر آن حکم انقلاب - را نداشته باشیم، این حکومت به چه دردی می‌خورد؟

پس اهمیت آن حکمی که مربوط به برگرداندن جامعه منحرف به خط اصلی است، از اهمیت خود حکم حکومت کمتر نیست. شاید بشود گفت که اهمیتش از جهاد با کفار بیشتر است. شاید بشود گفت اهمیتش از امر به معروف و نهی از منکر معمولی در یک جامعه اسلامی بیشتر است. حتی شاید بشود گفت اهمیت این حکم از عبادات بزرگ الهی و از حج بیشتر است. چرا؟ به خاطر این که در حقیقت این حکم، تضمین کننده زنده شدن اسلام است؛ بعد از آن که مُشرف به مردن است، یا مرده و از بین رفته است.

خوب؛ چه کسی باید این حکم را انجام دهد؟ چه کسی باید این تکلیف را به جا بیاورد؟

یکی از جانشینان پیغمبر، وقتی در زمانی واقع شود که آن انحراف، به وجود آمده است. البته به شرط این که موقعیت مناسب باشد؛ چون خدای متعال، به چیزی که فایده ندارد تکلیف نکرده است. اگر موقعیت مناسب نباشد، هرکاری بکنند، فایده‌ای ندارد و اثر نمی‌بخشد. باید موقعیت مناسب باشد.

البته موقعیت مناسب بودن هم معنای دیگری دارد؛ نه این که بگوییم چون خطر دارد، پس موقعیت مناسب نیست؛ مراد این نیست. باید موقعیت مناسب باشد؛ یعنی انسان بداند این کار را که کرد، نتیجه‌ای بر آن مترتب می‌شود؛ یعنی ابلاغ پیام به مردم خواهد شد، مردم خواهند فهمید و در اشتباه نخواهند ماند. این، آن تکلیفی است که باید یک نفر انجام می‌داد.

در زمان امام حسین علیه‌السلام، هم آن انحراف به وجود آمده، هم آن فرصت پیدا شده است. پس امام حسین باید قیام کند؛ زیرا انحراف پیدا شده است. برای این که بعد از معاویه کسی به حکومت رسیده است که حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمی‌کند! شرب خمر و کارهای خلاف می‌کند. تعرّضات و فسادهای جنسی را واضح انجام می‌دهد. علیه قرآن حرف می‌زند. علناً شعر برخلاف قرآن و بر زد دین می‌گوید و علناً مخالف با اسلام است! منتها چون اسمش رئیس مسلمانهاست، نمی‌خواهد اسم اسلام را براندازد. او عامل به اسلام، علاقه‌مند و دلسوز به اسلام نیست؛ بلکه با عمل خود، مثل چشمه‌ای که از آن مرتب آب گندیده تراوش می‌کند و بیرون می‌ریزد و همه دامنه را پر می‌کند، از وجود او آب گندیده می‌ریزد و همه جامعه‌ی اسلامی را پر خواهد کرد! حاکم فاسد، این گونه است دیگر؛ چون حاکم، در رأس قلّه است و آنچه از او تراوش کند، در همان جا نمی‌ماند - برخلاف مردم عادی - بلکه می‌ریزد و همه قلّه را فرا می‌گیرد!

مردم عادی، هر کدام جای خودشان را دارند. البته هر کس که بالاتر است؛ هر کس که موقعیت بالاتری در جامعه دارد، فساد و ضررش بیشتر است. فساد آدمهای عادی، ممکن است برای خودشان، یا برای عده‌ای دور و برشان باشد؛ اما آن کسی که در رأس قرار گرفته است، اگر فاسد شد، فساد او می‌ریزد و همه فضا را پر می‌کند؛ همچنان که اگر صالح شد، صلاح او می‌ریزد و همه دامنه را فرا می‌گیرد.

چنین کسی با آن فساد، بعد از معاویه، خلیفه مسلمین شده است! خلیفه پیغمبر! از این انحراف بالاتر؟! زمینه هم آماده است. زمینه آماده است، یعنی چه؟ یعنی خطر نیست. چرا؛ خطر که هست. مگر ممکن است کسی که در رأس قدرت است، در مقابل انسانهای معارض، برای آنها خطر نیافریند؟ جنگ است دیگر. شما می‌خواهی او را از تخت قدرت پایین بکشی و او بنشیند تماشا کند! بدیهی است که او هم به شما ضربه می‌زند. پس خطر هست.

تفاوت موقعیت امام حسن(ع) و امام حسین(ع) از نظر امکان گسترش پیام
این که می‌گوییم موقعیت مناسب است، یعنی فضای جامعه اسلامی، طوری است که ممکن است پیام امام حسین به گوش انسانها در همان زمان و در طول تاریخ برسد. اگر در زمان معاویه، امام حسین می‌خواست قیام کند، پیام او دفن می‌شد. این به خاطر وضع حکومت در زمان معاویه است. سیاستها به گونه‌ای بود که مردم نمی‌توانستند حقانیت سخن حق را بشنوند. لذا همین بزرگوار، ده سال در زمان خلافت معاویه، امام بود، ولی چیزی نگفت؛ کاری، اقدامی و قیامی نکرد؛ چون موقعیت آن‌جا مناسب نبود.

قبلش هم امام حسن علیه‌السلام بود. ایشان هم قیام نکرد؛ چون موقعیت مناسب نبود. نه این‌که امام حسین و امام حسن، اهل این کار نبودند. امام حسن و امام حسین، فرقی ندارند. امام حسین و امام سجاد، فرقی ندارند. امام حسین و امام علی‌النقی و امام حسن عسکری علیهم‌السلام فرقی ندارند. البته وقتی که این بزرگوار، این مجاهدت را کرده است، مقامش بالاتر از کسانی است که نکردند؛ اما اینها از لحاظ مقام امامت یکسانند. برای هر یک از آن بزرگواران هم که پیش می‌آمد، همین کار را می‌کردند و به همین مقام می‌رسیدند.

خوب؛ امام حسین هم در مقابل چنین انحرافی قرار گرفته است. پس باید آن تکلیف را انجام دهد. موقعیت هم مناسب است؛ پس دیگر عذری وجود ندارد. لذا عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه و عبدالله بن عباس - اینها که عامی نبودند، همه دین‌شناس، آدمهای عارف، عالم و چیزفهم بودند - وقتی به حضرت می‌گفتند که «آقا! خطر دارد، نروید» می‌خواستند بگویند وقتی خطری در سر راه تکلیف است، تکلیف، برداشته است. آنها نمی‌فهمیدند که این تکلیف، تکلیفی نیست که با خطر برداشته شود.

تکرار ماجرای قیام امام حسین(ع) در ابعاد کوچکتر در دوران معاصر توسط امام خمینی(ره)

این تکلیف، همیشه خطر دارد. آیا ممکن است انسان، علیه قدرتی آن‌چنان مقتدر - به حسب ظاهر - قیام کند و خطر نداشته باشد؟! مگر چنین

چیزی می‌شود؟! این تکلیف، همیشه خطر دارد. همان تکلیفی که امام بزرگوار انجام داد. به امام هم می‌گفتند «آقا! شما که با شاه در افتاده‌اید، خطر دارد.» امام نمی‌دانست خطر دارد؟! امام نمی‌دانست که دستگاه امنیتی رژیم پهلوی، انسان را می‌گیرد، می‌کشد، شکنجه می‌کند، دوستان انسان را می‌کشد و تبعید می‌کند؟! امام اینها را نمی‌دانست؟!!

کاری که در زمان امام حسین انجام گرفت، نسخه کوچکش هم در زمان امام ما انجام گرفت؛ منتها آن‌جا به نتیجه شهادت رسید، این‌جا به نتیجه حکومت. این همان است؛ فرقی نمی‌کند. هدف امام حسین با هدف امام بزرگوار ما یکی بود. این مطلب، اساس معارف حسین است. معارف حسینی، بخش عظیمی از معارف شیعه است. این پایه مهمی است و خود یکی از پایه‌های اسلام است.

پس هدف، عبارت شد از بازگرداندن جامعه اسلامی به خطّ صحیح. چه زمانی؟ آن وقتی که راه، عوضی شده است و جهالت و ظلم و استبداد و خیانت کسانی، مسلمین را منحرف کرده و زمینه و شرایط هم آماده است. البته دوران تاریخ، اوقات مختلفی است. گاهی شرایط آماده است و گاهی آماده نیست. زمان امام حسین آماده بود، زمان ما هم آماده بود. امام همان کار را کرد. هدف یکی بود. منتها وقتی انسان به دنبال این هدف راه می‌افتد و می‌خواهد علیه حکومت و مرکز باطل قیام کند، برای این که اسلام و جامعه و نظام اسلامی را به مرکز صحیح خود برگرداند، یک وقت است که وقتی قیام کرد، به حکومت می‌رسد؛ این یک شکل آن است - در زمان ما بحمدالله این طور شد - یک وقت است که این قیام، به حکومت نمی‌رسد؛ به شهادت می‌رسد.

آیا در این صورت، واجب نیست؟ چرا؛ به شهادت هم برسد واجب است. آیا در این صورتی که به شهادت برسد، دیگر قیام فایده‌ای ندارد؟ چرا؛ هیچ فرقی نمی‌کند. این قیام و این حرکت، در هر دو صورت فایده دارد - چه به شهادت برسد، چه به حکومت - منتها هر کدام، یک نوع فایده دارد. باید انجام داد؛ باید حرکت کرد.

این، آن کاری بود که امام حسین انجام داد. منتها امام حسین آن کسی بود

که برای اولین بار این حرکت را انجام داد. قبل از او انجام نشده بود؛ چون قبل از او - در زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین - چنین زمینه و انحرافی به وجود نیامده بود، یا اگر هم در مواردی انحرافی بود، زمینه مناسب و مقتضی نبود. زمان امام حسین، هر دو وجود داشت. در باب نهضت امام حسین، این اصل قضیه است.

قیام امام حسین(ع)؛ مصداق بزرگ فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر
پس می‌توانیم این‌طور جمع‌بندی کنیم، بگوییم: امام حسین قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه اسلامی است، انجام دهد. این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. البته این کار، گاهی به نتیجه حکومت می‌رسد؛ امام حسین برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجه شهادت می‌رسد؛ برای این هم آماده بود.

مبانی و شواهد تحلیل هدف امام حسین(ع) از بیانات آن حضرت
ما به چه دلیل این مطلب را عرض می‌کنیم؟ این را از کلمات خود امام حسین به دست می‌آوریم. من در میان کلمات حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام، چند عبارت را انتخاب کرده‌ام - البته بیش از اینهاست که همه، همین معنا را بیان می‌کند - اول در مدینه؛ آن شبی که ولید حاکم مدینه، حضرت را احضار کرد و گفت: معاویه از دنیا رفته است و شما باید با یزید بیعت کنید! حضرت به او فرمود: باشد تا صبح، «نظر و نظرون اینا احق بالبیعة و الخلافه»^۱ برویم فکر کنیم، ببینیم ما باید خلیفه شویم، یا یزید باید خلیفه شود! مروان فردای آن روز، حضرت را در کوچه‌های مدینه دید، گفت: یا ابا عبدالله، تو خودت را به کشتن می‌دهی! چرا با خلیفه بیعت نمی‌کنی؟ بیا بیعت کن، خودت را به کشتن نده؛ خودت را به زحمت نینداز!

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

حضرت در جواب او، این جمله را فرمود: «انالله و انا اليه راجعون و علی الاسلام السّلام، از قد بلیت الامة براع مثل یزید»؛^۱ دیگر باید با اسلام، خداحافظی کرد و بدرود گفت؛ آن وقتی که حاکمی مثل یزید بر سر کار بیاید و اسلام به حاکمی مثل یزید، مبتلا گردد! قضیه شخص یزید نیست؛ هر کس مثل یزید باشد. حضرت می خواهد بفرماید که تا به حال هر چه بود، قابل تحمّل بود؛ اما الان پای اصل دین و نظام اسلامی در میان است و با حکومت کسی مثل یزید، نابود خواهد شد. به این که خطر انحراف، خطر جدّی است، اشاره می کند. مسأله، عبارت از خطر برای اصل اسلام است.

حضرت ابی عبدالله علیه السّلام، هم هنگام خروج از مدینه، هم هنگام خروج از مکه، صحبت‌هایی با محمد بن حنفیه داشت. به نظر من می رسد که این وصیّت، مربوط است به هنگامی که می خواست از مکه خارج شود. در ماه ذیحجه هم که محمد بن حنفیه به مکه آمده بود، صحبت‌هایی با حضرت داشت. حضرت به برادرش محمد بن حنفیه، چیزی را به عنوان وصیّت نوشت و داد.

آن جا بعد از شهادت به وحدانیّت خدا و چه و چه، به این جا می رسد: «و انی لم اخرج اشراً ولا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً»؛ یعنی کسانی اشتباه نکنند و تبلیغات‌چیها تبلیغ کنند که امام حسین هم مثل کسانی که این گوشه و آن گوشه، خروج می کنند برای این که قدرت را به چنگ بگیرند - برای خودنمایی، برای عیش و ظلم و فساد - وارد میدان مبارزه و جنگ می شود! کار ما از این قبیل نیست؛ «و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدّی»^۲. عنوان این کار، همین اصلاح است؛ می خواهم اصلاح کنم. این همان واجبی است که قبل از امام حسین، انجام نگرفته بوده است.

این اصلاح، از طریق خروج است - خروج، یعنی قیام - حضرت در این وصیّنامه، این را ذکر کرد - تقریباً تصریح به این معناست - یعنی اولاً می خواهیم قیام کنیم و این قیام ما هم برای اصلاح است؛ نه برای این است که حتماً باید به حکومت برسیم، نه برای این است که حتماً باید برویم شهید

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

شویم. نه؛ می‌خواهیم اصلاح کنیم. البته اصلاح، کار کوچکی نیست. یک وقت شرایط، طوری است که انسان به حکومت می‌رسد و خودش زمام قدرت را به دست می‌گیرد؛ یک وقت نمی‌تواند این کار را بکند - نمی‌شود - شهید می‌شود. در عین حال هر دو، قیام برای اصلاح است. بعد می‌فرماید: «ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی!»^۱ این اصلاح، مصداق امر به معروف و نهی از منکر است. این هم یک بیان دیگر.

حضرت در مکه، دو نامه نوشته است که: یکی به رؤسای بصره و یکی به رؤسای کوفه است. در نامه حضرت به رؤسای بصره، این‌طور آمده است: «و قد بعث رسولی الیکم بهذا الکتاب و انا ادعوکم الی کتاب الله و سنه نبیه فان سنه قد امیتت و البدعة قدا حییت فان تسمعوا قولی اهدیکم الی سبیل الرشد»^۲؛ من می‌خواهم بدعت را از بین ببرم و سنت را احیا کنم؛ زیرا سنت را میرانده‌اند و بدعت را زنده کرده‌اند! اگر دنبال من آمدید، راه راست با من است؛ یعنی می‌خواهم همان تکلیف بزرگ را انجام دهم که احیای اسلام و احیای سنت پیغمبر و نظام اسلامی است.

بعد در نامه به اهل کوفه فرمود: «فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب والقائم بالقسط الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذالک الله والسلام»^۳؛ امام و پیشوا و رئیس جامعه اسلامی نمی‌تواند کسی باشد که اهل فسق و فجور و خیانت و فساد و دوری از خدا و اینهاست. باید کسی باشد که به کتاب خدا عمل کند. یعنی در جامعه عمل کند؛ نه این که خودش در اتاق خلوت فقط نماز بخواند؛ بلکه عمل به کتاب را در جامعه زنده کند، اخذ به قسط و عدل کند و حق را قانون جامعه قرار دهد.

«الدائن بدین الحق»، یعنی آیین و قانون و مقررات جامعه را حق قرار دهد و باطل را کنار بگذارد. «والحابس نفسه علی ذالک لله»؛ ظاهراً معنای این جمله این است که خودش را در خط مستقیم الهی به هر کیفیتی حفظ

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۴۰.

۳. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۵.

کند و اسیر جاذبه‌های شیطانی و مادی نشود؛ والسلام. بنابراین، هدف را مشخص می‌کند.

امام حسین از مکه خارج شد. آن حضرت در بین راه در هر کدام از منازل، صحبتی با لحنهای مختلف دارد. در منزلی به نام «بیضه»، در حالی که حرّین یزید هم در کنار حضرت است - حضرت می‌رود، او هم در کنار حضرت می‌رود - به این منزل رسیدند و فرود آمدند. شاید قبل از این که استراحت کنند - یا بعد از اندکی استراحت - حضرت ایستاد و خطاب به لشکر دشمن، این‌گونه فرمود:

«ایّها النّاس، انّ رسول الله (صلی الله علیه وآله) قال: «من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرام الله، ناکثاً لعهد الله، مخالفاً لسنة رسول الله يعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان ثم لم یغیر بقول و لا فعل کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله!»؛ یعنی اگر کسی ببیند حاکمی در جامعه، بر سر کار است که ظلم می‌کند، حرام خدا را حلال می‌شمارد، حلال خدا را حرام می‌شمارد، حکم الهی را کنار می‌زند - عمل نمی‌کند - و دیگران را به عمل وادار نمی‌کند؛ یعنی در میان مردم، با گناه، با دشمنی و با ظلم عمل می‌کند - حاکم فاسدِ ظالمِ جائر، که مصداق کاملش یزید بود - «و لم یغیر بقول و لا فعل»، و با زبان و عمل، علیه او اقدام نکند، «کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله»، خدای متعال در قیامت، این ساکت بی تفاوت بی عمل را هم به همان سرنوشتی دچار می‌کند که آن ظالم را دچار کرده است؛ یعنی با او در یک صف و در یک جناح قرار می‌گیرد.

این را پیغمبر فرموده است. این که عرض کردیم پیغمبر، حکم این مطلب را فرموده است، این یکی از نمونه‌های آن است. پس پیغمبر مشخص کرده بود که اگر نظام اسلامی، منحرف شد، باید چه کار کرد. امام حسین هم به همین فرمایش پیغمبر، استناد می‌کند.

پس تکلیف، چه شد؟ تکلیف، «یغیر بقول و لا فعل» شد. اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت - البته در زمانی که موقعیت مناسب باشد - واجب است در مقابل این عمل، قیام و اقدام کند. به هر کجا می‌خواهد برسد؛

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲

کشته شود، زنده بماند، به حسب ظاهر موفق شود، یا نشود. هر مسلمانی در مقابل این وضعیت باید قیام و اقدام کند. این تکلیفی است که پیغمبر فرموده است.

بعد امام حسین فرمود: «وَأَنْتِ أَحَقُّ بِهَذَا»؛ من از همه مسلمانان شایسته‌ترم به این‌که این قیام و این اقدام را بکنم؛ چون من پسر پیغمبرم. اگر پیغمبر، این تغییر، یعنی همین اقدام را بر تک‌تک مسلمانان واجب کرده است، بدیهی است حسین بن علی، پسر پیغمبر، وارث علم و حکمت پیغمبر، از دیگران واجبت‌تر و مناسبتر است که اقدام کند و من به خاطر این است که اقدام کردم. پس امام، علت قیام خود را بیان می‌کند.

در منزل «ازید» که چهار نفر به حضرت ملحق شدند، بیان دیگری از امام حسین علیه‌السلام هست. حضرت فرمود: «أَمَّا وَاللَّهِ أَنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا؛ قَتَلْنَا أَوْ ظَفَرْنَا». این هم نشانه‌ی این‌که گفتیم فرقی نمی‌کند؛ چه به پیروزی برسند، چه کشته بشوند، تفاوتی نمی‌کند. تکلیف، تکلیف است؛ باید انجام بگیرد. فرمود: من امیدم این است که خدای متعال، آن چیزی که برای ما در نظر گرفته است، خیر ماست؛ چه کشته بشویم، چه به پیروزی برسیم. فرقی نمی‌کند؛ ما داریم تکلیفمان را انجام می‌دهیم.

در خطبه اول بعد از ورود به سرزمین کربلا فرمود: «قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ...»^۱ بعد فرمود: «الَّتِي تَرَوْنَ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهَا وَ أَلِي الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا»^۲ - تا آخر این خطبه - خلاصه و جمع‌بندی کنم. پس امام حسین علیه‌السلام برای انجام یک واجب، قیام کرد. این واجب در طول تاریخ، متوجّه به یکایک مسلمانان است. این واجب، عبارت است از این‌که هر وقت دیدند که نظام جامعه اسلامی دچار یک فساد بنیانی شده و بیم آن است که به کلی احکام اسلامی تغییر یابد، هر مسلمانی باید قیام کند.

البته در شرایط مناسب؛ آن وقتی که بدانند این قیام، اثر خواهد بخشید. جزو شرایط، زنده ماندن، کشته نشدن، یا اذیت و آزار ندیدن نیست. اینها

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

جزو شرایط نیست؛ لذا امام حسین علیه‌السلام قیام کرد و عملاً این واجب را انجام داد تا درسی برای همه باشد.

خوب؛ ممکن است هرکسی در طول تاریخ و در شرایط مناسب، این کار را بکند؛ البته بعد از زمان امام حسین، در زمان هیچ‌یک از ائمه دیگر، چنین شرایطی پیش نیامد. خود این تحلیل دارد که چطور پیش نیامد؛ چون کارهای مهم دیگری بود که باید انجام می‌گرفت و چنین شرایطی، در جامعه اسلامی، تا آخر دوران حضور و اول زمان غیبت، اصلاً محقق نشد. البته در طول تاریخ، از این‌گونه شرایط در کشورهای اسلامی، زیاد پیش می‌آید. امروز هم شاید در دنیای اسلام جاهایی است که زمینه هست و مسلمانان باید انجام دهند. اگر انجام دهند، تکلیفشان را انجام داده‌اند و اسلام را تعمیم و تضمین کرده‌اند. بالاخره یکی، دو نفر شکست می‌خورند.

روش امام حسین(ع) راه زنده برای همه‌ی ملتها در همه‌ی عصرها

وقتی این تغییر و قیام و حرکت اصلاحی تکرار شود، مطمئناً فساد و انحراف، ریشه‌کن شده و از بین خواهد رفت. هیچ‌کس این راه و این کار را بلد نبود؛ چون زمان پیغمبر که نشده بود، زمان خلفای اول هم که انجام نگرفته بود، امیرالمؤمنین هم که معصوم بود، انجام نداده بود. لذا امام حسین علیه‌السلام از لحاظ عملی، درس بزرگی به همه تاریخ اسلام داد و در حقیقت، اسلام را هم در زمان خودش و هم در هر زمان دیگری بیمه کرد. هر جا فسادی از آن قبیل باشد، امام حسین در آن جا زنده است و با شیوه و عمل خود می‌گوید که شما باید چه کار کنید. تکلیف این است؛ لذا باید یاد امام حسین و یاد کربلا زنده باشد؛ چون یاد کربلا این درس عملی را جلو چشم می‌گذارد.

استفاده‌ی امام خمینی(ره) از درس‌های نهضت حسینی

متأسفانه در کشورهای اسلامی دیگر، درس عاشورا آن چنان که باید شناخته شده باشد، شناخته شده نیست. باید بشود. در کشور ما شناخته

شده بود. مردم در کشور ما امام حسین را می‌شناختند و قیام امام حسین را می‌دانستند. روح حسینی بود؛ لذا وقتی امام فرمود که محرم ماهی است که خون بر شمشیر پیروز می‌شود، مردم تعجب نکردند. حقیقت هم همین شد؛ خون بر شمشیر، پیروز گردید.

بررسی داستان تمثیلی از مثنوی مولوی در نشان دادن راه نجات

بنده یک وقت در سالها پیش، همین مطلب را در جلسه‌ای از جلسات برای جمعیتی عرض کردم - البته قبل از انقلاب - مثالی به ذهنم آمد، آن را در آن جلسه گفتم؛ آن مثال عبارت است از داستان همان طوطی که مولوی در مثنوی ذکر می‌کند.

یک نفر یک طوطی در خانه داشت - البته مثل است و این مثلها برای بیان حقایق است - زمانی می‌خواست به سفر هند برود. با اهل و عیال خود که خداحافظی کرد، با آن طوطی هم وداع نمود. گفت من به هند می‌روم و هند سرزمین توست. طوطی گفت: به فلان نقطه برو، قوم و خویشها و دوستان من در آن‌جا هستند. آن‌جا بگو یکی از شما در منزل ماست. حال مرا برای آنها بیان کن و بگو که در قفس و در خانه ماست. چیز دیگری از تو نمی‌خواهم.

او رفت، سفرش را طی کرد و به آن نقطه رسید. دید بله، طوطیهای زیادی روی درختان نشسته‌اند. آنها را صدا کرد، گفت: ای طوطیهای عزیز و سخنگو و خوب! من پیغامی برای شما دارم؛ یک نفر از شما در خانه ماست، وضعیت هم خیلی خوب است. در قفس به سر می‌برد، اما زندگی خیلی خوب و غذای مناسب دارد او به شما سلام رسانده است.

تا آن تاجر این حرف را زد، یک وقت دید آن طوطیها که روی شاخه‌های درختان نشسته بودند، همه بال بال زدند و روی زمین افتادند. جلو رفت، دید مرده‌اند! خیلی متأسف شد و گفت چرا من حرفی زدم که این همه حیوان - مثلاً پنج تا، ده تا طوطی - با شنیدن این حرف، جانشان را از دست دادند! اما گذشته بود و کاری نمی‌توانست بکند.

تاجر برگشت. وقتی به خانه خودش رسید، سراغ قفس طوطی رفت. گفت: پیغام تو را رساندم. گفت: چه جوابی دادند؟ گفت: تا پیغام تو را از من شنیدند، همه از بالای درختان پر پر زدند، روی زمین افتادند و مردند! تا این حرف از زبان تاجر بیرون آمد، یک وقت دید طوطی هم در قفس، پرپر زد و کف قفس افتاد و مرد! خیلی متأسف و ناراحت شد. در قفس را باز کرد. طوطی مرده بود دیگر؛ نمی شد نگاهش دارد. پایش را گرفت و آن را روی پشت بام، پرتاب کرد. تا پرتاب کرد، طوطی از وسط هوا بنای بال زدن گذاشت و بالای دیوار نشست! گفت: از تو تاجر و دوست عزیز، خیلی ممنونم؛ تو خودت وسیله آزادی مرا فراهم کردی. من نمرده بودم؛ خودم را به مردن زدم و این درسی بود که آن طوطیها به من یاد دادند! آنها فهمیدند که من این جا در قفس، اسیر و زندانیم. با چه زبانی به من بگویند که چه کار باید بکنم تا نجات پیدا کنم؟ عملاً به من نشان دادند که باید این کار را بکنم، تا نجات یابم! - بمیر تا زنده شوی! - من پیغام آنها را از تو گرفتم و این درسی عملی بود که با فاصله مکانی، از آن منطقه به من رسید. من از آن درس استفاده کردم.

بنده آن روز - بیست و چند سال پیش - به برادران و خواهرانی که این حرف را می شنیدند، گفتم: عزیزان من! امام حسین به چه زبانی بگوید که تکلیف شما چیست؟ شرایط، همان شرایط است؛ زندگی، همان نوع زندگی است؛ اسلام هم همان اسلام است. خوب؛ امام حسین به همه نسلها عملاً نشان داد. اگر یک کلمه حرف هم از امام حسین نقل نمی شد، ما باید می فهمیدیم که تکلیفمان چیست.

ملتی که اسیر است، ملتی که در بند است، ملتی که دچار فساد سران است، ملتی که دشمنان دین بر او حکومت می کنند و زندگی و سرنوشت او را در دست گرفته اند، باید از طول زمان بفهمد که تکلیفش چیست؛ چون پسر پیغمبر - امام معصوم - نشان داد که در چنین شرایطی باید چه کار کرد.

با زبان نمی شد. اگر این مطلب را با صد زبان می گفت و خودش نمی رفت، ممکن نبود این پیغام، از تاریخ عبور کند و برسد؛ امکان نداشت.

فقط نصیحت کردن و به زبان گفتن، از تاریخ عبور نمی‌کند؛ هزار گونه توجیه و تأویل می‌کنند. باید عمل باشد؛ آن هم عملی چنین بزرگ، عملی چنین سخت، فداکاری‌ای با چنین عظمت و جانسوز که امام حسین انجام داد!

بی‌نظیر بودن حادثه‌ی عاشورا در تمام تاریخ بشر

حقیقتاً آنچه که از صحنه روز عاشورا در مقابل چشم ماست، جا دارد که بگوییم در تمام حوادثی که از فجایع بشری سراغ داریم، هنوز تک و بی‌همتاست و نظیری ندارد. همان‌طور که پیغمبر فرمود، امیرالمؤمنین فرمود، امام حسن فرمود - بنابر آنچه که در روایات هست - «لایوم کیومک یا اباعبدالله!»؛ هیچ روزی مثل روز تو، مثل روز عاشورای تو، مثل کربلا و مثل حادثه تو نیست.

ذکر مصیبت حضرت علی اکبر(ع) از کتاب لهوف سید بن طاووس

امروز هم روز عاشوراست و بنده مایلم که چند کلمه ذکر مصیبت کنم. همه جای کربلا ذکر مصیبت است. همه حوادث عاشورا گریه‌آور و دردناک است. هر بخشی را که شما بگیرید؛ از ساعتی که وارد کربلا شد، صحبت امام حسین، حرف او، خطبه او، شعر خواندن او، خبر مرگ دادن او، صحبت کردن با خواهر، با برادران، با عزیزان، همه اینها مصیبت است، تا به شب و روز عاشورا و ظهر و عصر عاشورا برسد! من گوشه‌ای از آنها را حالا عرض می‌کنم.

این روزها، روزهای روزه و گریه است؛ شما هم همه‌جا می‌شنوید. بنده برای این که خودم را مختصری در این میهمانی عظیم حسینی وارد کرده باشم، این چند کلمه را عرض می‌کنم و چون این ملت ما خیلی جوان در راه خدا داده است - شاید در بین این جمعیت، هزاران نفر هستند که جوانانشان را از دست داده‌اند - فکر کردم که چند کلمه از جوانان امام حسین عرض کنم. ما به همه می‌گوییم که از روی متن، روزه بخوانید؛ حالا بنده می‌خواهم

متن کتاب «لهوف» ابن طاووس را برایتان بخوانم، تا ببینیم روضه متنی چگونه است. بعضی می‌گویند آدم نمی‌شود همان را که در کتاب نوشته است، بخواند؛ باید بیروانیم - بسازیم - خوب؛ گاهی آن هم اشکالی ندارد؛ اما ما حالا از روی کتاب، چند کلمه‌ای می‌خوانیم.

علی بن طاووس، از علمای بزرگ شیعه در قرن ششم هجری است؛ خانواده او همه اهل علم و دینند. همه آنها یا خیلی از آنها خوبند؛ بخصوص این دو برادر - علی بن موسی بن جعفر بن طاووس و احمد بن موسی بن جعفر بن طاووس - این دو برادر از علمای بزرگ، مؤلفین بزرگ و ثقات بزرگند. کتاب معروف «لهوف» از سید علی بن موسی بن جعفر بن طاووس است. در تعبیرات منبریه‌ای ما عین عبارات این کتاب - مثل روایت - خوانده می‌شود؛ از بس متقن و مهم است. من از روی این می‌خوانم.

می‌گوید: «فلما لم یبق معه سوی اهل بینه»؛ یعنی وقتی که همه اصحاب امام حسین به شهادت رسیدند و کسی غیر از خانواده او باقی نماند، «خرج علی بن الحسین علیه السلام»؛ علی اکبر از خیمه‌گاه خارج شد. «و کان من اصبح الناس خلقاً»؛ علی اکبر یکی از زیباترین جوانان بود. «فاستأذن اباه فی القتال»؛ پیش پدر آمد و گفت: پدر، اکنون اجازه بده تا من بروم بجنگم و جانم را قربانت کنم. «فاذن له»؛ هیچ مقاومتی نکرد و به او اجازه داد!

این دیگر اصحاب و برادرزاده و خواهرزاده نیست که امام به او بگوید: برو - بایست - این پاره تن و پاره جگر خود اوست! حال که می‌خواهد برود، باید امام حسین اجازه دهد. این انفاق امام حسین است؛ این اسماعیل حسین است که به میدان می‌رود. «فاذن له»؛ اجازه داد که برود. اما همین که علی اکبر به طرف میدان راه افتاد، «ثم نظر الیه نظر یائس منه»؛ امام حسین نگاهی از روی نومیدی، به قد و قامت علی اکبر انداخت. «و ارنخی علیه السلام عینه و بکی، ثم قال اللهم اشهد»؛ گفت: خدایا خودت شاهد باش. «فقد برز الیهم غلام اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک»؛ جوانی را به جنگ و به کام مرگ فرستادم که از همه مردم، شبیه‌تر به پیغمبر بود؛ هم در چهره، هم در حرف زدن، هم در اخلاق؛ از همه جهت!

به به، چه جوانی! اخلاقش هم به پیغمبر، از همه شبیه‌تر است. قیافه و

حرف زدند هم به پیغمبر و به حرف زدن پیغمبر، از همه شبیه تر است. شما ببینید امام حسین، به چنین جوانی چقدر علاقه مند است! به این جوان، عشق می ورزد؛ نه فقط به خاطر این که پسر اوست. به خاطر شباهت، آن هم چنان شباهتی به پیغمبر! آن هم حسینی که در بغل پیغمبر بزرگ شده است. به این پسر، خیلی علاقه دارد و رفتن این پسر به میدان جنگ، خیلی برایش سخت است. بالاخره رفت.

مرحوم ابن طاووس نقل می کند که این جوان به میدان جنگ رفت و شجاعانه جنگید. بعد نزد پدرش برگشت و گفت: پدرجان! تشنگی دارد مرا می کشد؛ اگر آبی داری، به من بده. حضرت هم آن جواب را به او داد. برگشت و به طرف میدان رفت. حضرت در جواب به او فرمود: برو بجنگ؛ طولی نخواهد کشید که به دست جدت سیراب خواهی شد. «فرجع الی موقف نضال»؛ علی اکبر به طرف میدان جنگ برگشت.

مؤلف این کتاب، ابن طاووس است؛ آدم تفه ای است. این طور نیست که برای گریه گرفتن و مثلاً گرم کردن مجلس بخواهد حرفی بزند؛ نه. عباراتش عبارات متغنی است. می گوید: «و قاتل اعظم القتال»؛ علی اکبر، بزرگترین جنگ را کرد؛ در نهایت شجاعت و شهامت جنگید. بعد از آن که مقداری جنگید، «فرماہ منقذین مرة العبدی لعنة الله»؛ یکی از افراد دشمن، آن حضرت را با تیری هدف گرفت. «فصرعه»؛ پس او را از روی اسب به زمین انداخت.

«فنادا یا ابناه علیک السلام»؛ صدای جوان بلند شد: پدر، خداحافظ! «هذا جدی یقرأک السلام»؛ این جدّم پیغمبر است که به تو سلام می رساند. «و یقول عجل القدوم علینا»؛ می گوید: فرزندم حسین! زود بیا، بر ما وارد شو - علی اکبر، همین یک کلمه را بر زبان جاری کرد - «ثم شہق شہقتاً فمات»؛ بعد آهی، یا فریادی کشید و جان از بدنش بیرون رفت.

«فجاء الحسین علیہ السلام»؛ امام حسین تا صدای فرزند را شنید، به طرف میدان جنگ آمد؛ آن جایی که جوانش روی زمین افتاده است. «حتی وقف علیہ»؛ بالای سر جوان خود رسید. «و وضع خدّہ علی خدّہ»؛ صورتش را روی صورت علی اکبر گذاشت. «و قال قتل الله قوماً قتلوک ما اجرهم علی الله»؛ حضرت، صورتش را روی صورت علی اکبر گذاشت و این کلمات را

گفت: خداوند بکشد قومی را که تو را کشت ...

قال الرّأوی: «و خرجت زینب بنت علی علیهما السّلام»؛ راوی می گوید: یک وقت دیدیم که زینب از خیمه ها خارج شد. «فنادا یا حبیباه یا بن اناه»؛ صدایش بلند شد: «ای عزیز من؛ ای برادرزاده من!». «و جائت فأکّبت علیه»؛ آمد و خودش را روی پیکر بی جان علی اکبر انداخت. «فجاء الحسین علیه السّلام فأخذها و ردها الی النّساء»؛ امام حسین علیه السّلام آمد، بازوی خواهرش را گرفت، او را از روی جسد علی اکبر بلند کرد و پیش زنها فرستاد.

«ثمّ جعل اهل بیته صلوات الله وسلامه علیهم یخرج رجل منهم بعد الرجل»؛ دنباله این قضیه را نقل می کند که اگر بخوایم این عبارات را بخوانیم، واقعاً دل انسان از شنیدن این کلمات، آب می شود!

من از این عبارت ابن طاووس، مطلبی به ذهنم رسید. این که می گوید: «فأکّبت علیه»، آنچه در این جمله ابن طاووس است - که حتماً از روایات و اخبار صحیحی نقل کرده - نمی گوید که امام حسین خودش را روی بدن علی اکبر انداخت؛ امام حسین، فقط صورتش را روی صورت جوانش گذاشت. اما آن که خودش را از روی بی تابی روی بدن علی اکبر انداخت، حضرت زینب کبری است.

من در هیچ کتاب و هیچ مقتلی ندیدم که این زینب بزرگوار، این عمّه سادات، این عقیده بنی هاشم، وقتی که دو پسر خودش، دو علی اکبر خودش هم در کربلا شهید شدند - یکی «عون» و یکی «محمّد» - عکس العملی نشان داده باشد؛ مثلاً فریادی کشیده باشد، گریه بلندی کرده باشد، یا خودش را روی بدن آنها انداخته باشد! به نظرم رسید این مادران شهدای زمان ما، حقیقتاً نسخه زینب را عمل و پیاده می کنند! بنده ندیدم، یا کمتر مادری را دیدم - مادر یک شهید، مادر دو شهید، مادر سه شهید - که وقتی انسان او را می بیند، در او ضعف و عجز احساس کند!

مادران واقعاً شیر زنانی هستند که انسان می بیند زینب کبری نسخه اصلی رفتار مادران شهدای ماست. دو پسر جوانش - عون و محمّد - شهید شدند، حضرت زینب سلام الله علیها عکس العملی نشان نداد؛ اما دو جای دیگر - غیر از مورد پسران خودش - دارد که خودش را روی جسد شهید انداخت؛

یکی همین جاست که بالای سر علی اکبر آمد و بی اختیار خودش را روی بدن علی اکبر انداخت، یکی هم عصر عاشوراست؛ آن وقتی که خودش را روی بدن برادرش حسین انداخت و صدایش بلند شد: «یا رسول الله! هذا حسینک ململ بدماء»؛ ای پیغمبر خدا، این حسین توست؛ این عزیز توست؛ این پاره تن توست! چه مصیبت‌هایی را تحمل کردند! لاحول و لاقوة الا بالله العلیّ العظیم.

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) -
۱۳۷۴/۳/۱۹

۲۸. حسینی بودن تنها راه سعادت

حسینی باشید و حسینی بمانید. خودتان را در میدان حسینی پرورش و رشد دهید و بدانید که طریق سعادت دنیا و آخرت همین است و خدای متعال، به شما کمک خواهد کرد.

بیانات در میدان «صبحگاه دانشگاه امام حسین» (ع) - ۱۳۷۴/۸/۱۷

۲۹. رواج دنیاطلبی و فساد و کاهش غیرت دینی عامل بروز فاجعه‌ی کربلا

**معنای عاطفی وجود سیدالشهدا(ع) تأثیر خداداد نام امام حسین(ع) بر دل و
جان شیعیان**

عزیزان من! نام حسین بن علی علیه الصّلاة و السّلام، نام عجیبی است. وقتی از لحاظ عاطفی نگاه می‌کنید، می‌بینید خصوصیت اسم آن امام در بین مسلمین با معرفت، این است که دلها را مثل مغناطیس و کهربا به خود جذب می‌کند. البته در بین مسلمین کسانی هستند که این حالت را ندارند و در حقیقت، از معرفت به امام حسین بی‌بهره‌اند. از طرفی کسانی هم هستند که جزو شیعیان این خانواده محسوب نمی‌شوند؛ اما در میان آنها بسیاری هستند که اسم حسین علیه‌السّلام، اشکشان را جاری می‌سازد و دلشان را منقلب می‌کند. خدای متعال، در نام امام حسین اثری قرار داده است که وقتی اسم او آورده شود، بر دل و جان ما ملت ایران و دیگر ملت‌های شیعه، یک حالت معنوی حاکم می‌شود. این، آن معنای عاطفی آن ذات و وجود مقدّس است. از اوّل هم در بین اصحاب بصیرت، همین طور بوده است. در خانه نبیّ اکرم علیه و علی آله آلاف الصّلاة والسّلام و امیر المؤمنین علیه الصّلاة والسّلام و در محیط زندگی این بزرگواران هم - آن طوری که انسان از روایات و تاریخ و اخبار و آثار می‌فهمد - این وجود عزیز، خصوصیتی داشته و مورد محبّت و عشق ورزیدن بوده است. امروز هم، همین گونه است.

وجود معارف عالی اسلامی در بیانات امام حسین(ع)

از جنبه معارف نیز، آن بزرگوار و این اسم شریف - که اشاره به آن مسمای عظیم القدر است - همین گونه است. عزیزترین معارف و راقیترین مطالب معرفتی، در کلمات این بزرگوار است. همین دعای امام حسین در روز عرفه را که شما نگاه کنید، خواهید دید حقیقتاً مثل زبور اهل بیت، پر از نغمه‌های شیوا و عشق و شور معرفتی است. حتی بعضی از دعا‌های امام سجّاد را که انسان می‌بیند و مقایسه می‌کند، گویا که دعای این پسر، شرح و توضیح و بیان متن دعای پدر است؛ یعنی آن اصل است و این فرع. دعای عجیب و شریف عرفه و کلمات این بزرگوار در حول و حوش عاشورا و خطبه‌هایش در غیر عاشورا، معنا و روح عجیبی دارد و بحر زخّاری از معارف عالی و رقیق و حقایق ملکوتی است که در آثار اهل بیت علیهم السّلام کم نظیر است.

اهمیت شخصیت امام حسین(ع) از نظر تاریخی

از جنبه تاریخی هم، این نام و خصوصیت و شخصیت، یک مقطع تاریخی و یک کتاب تاریخ است. البته، به معنای تاریخ ساده و گزاره ماقوع نیست؛ بلکه به معنای تفسیر و تبیین تاریخ و درس حقایق تاریخی است. من، یک وقت درباره عبرت‌های ماجرای امام حسین صحبت‌هایی کردم و گفتم که ما از این حادثه، غیر از درس‌هایی که می‌آموزیم؛ عبرت‌هایی نیز می‌گیریم. «درسها» به ما می‌گویند که چه باید بکنیم؛ ولی «عبرتها» به ما می‌گویند که چه حادثه‌ای اتفاق افتاده و چه واقعه‌ای ممکن است اتفاق بیفتد.

عبرت‌های عاشورا

عبرت ماجرای امام حسین این است که انسان فکر کند در تاریخ و جامعه اسلامی؛ آن هم جامعه‌ای که در رأس آن، شخصی مثل پیامبر خدا - نه یک بشر معمولی - قرار دارد و این پیامبر، ده سال با آن قدرت فوق تصوّر بشری

و با اتصال به اقیانوس لایزال وحی الهی و با حکمت بی‌انتهای و بی‌مثالی که از آن برخوردار بود، در جامعه حکومت کرده است و بعد باز در فاصله‌ای، حکومت علی بن ابی‌طالب بر همین جامعه جریان داشته است و مدینه و کوفه، به نوبت پایگاه این حکومت عظیم قرار گرفته‌اند؛ چه حادثه‌های اتفاق افتاده و چه میکروبی وارد کالبد این جامعه شده است که بعد از گذشت نیم قرن از وفات پیامبر و بیست سال از شهادت امیرالمؤمنین علیهما السلام، در همین جامعه و بین همین مردم، کسی مثل حسین بن علی را با آن وضع به شهادت می‌رسانند؟!

چه اتفاقی افتاد و چطور چنین واقعه‌ای ممکن است رخ دهد؟ آن هم نه یک پسر بی‌نام و نشان؛ بل کودکی که پیامبر اکرم، او را در آغوش خود می‌گرفت، با او روی منبر می‌رفت و برای مردم صحبت می‌کرد. او پسری بود که پیامبر درباره‌اش فرمود: «حسین مَنی و انا من حسین». رابطه بین این پدر و پسر، این گونه مستحکم بوده است. آن پسری که در زمان حکومت امیرالمؤمنین، یکی از ارکان حکومت در جنگ و صلح بود و در سیاست مثل خورشیدی می‌درخشید. آن وقت، کار آن جامعه به جایی برسد که همین انسان بارز و فرزند پیامبر، با آن عمل و تقوا و شخصیت فاخر و عزت و با آن حلقه درس در مدینه و آن همه اصحاب و یاران علاقه مند و ارادتمند و آن همه شیعیان در نقاط مختلف دنیای اسلام را با آن وضعیت فجیع محاصره کنند و تشنه نگه دارند و بکشند و نه فقط خودش، بلکه همه مردانش و حتی بچه ششماهه را قتل عام کنند و بعد هم زن و بچه اینها را مثل اسرای جنگی اسیر کنند و شهر به شهر بگردانند. قضیه چیست و چه اتفاقی افتاده بود؟ این، آن عبرت است.

مقایسه‌ی جامعه‌ی امروزی ایران با صدر اسلام

شما جامعه ما را با آن جامعه مقایسه کنید تا تفاوت آن دو را دریابید. ما در این جا و در رأس جامعه، امام عظیم‌القدر را داشتیم که بلاشک از انسانهای زمان ما بزرگتر و برجسته‌تر بود؛ اما امام ما کجا، پیامبر کجا؟ یک

چنین نیروی عظیمی، به وسیله‌ی پیامبر در آن جامعه پراکنده شد که بعد از وفات آن بزرگوار، تا دهها سال ضرب دست پیامبر جامعه را پیش می‌برد. شما خیال نکنید این فتوحاتی که انجام گرفت، از نفس رسول الله منقطع بود؛ این، ضرب دست آن بزرگوار بود که جامعه اسلامی را پیش می‌برد و پیش برد. بنابراین، پیامبر اکرم در فتوحات آن جامعه و جامعه ما حضور داشت و دارد، تا وضع به این جا رسید.

جلوگیری از تکرار حادثه‌ی عاشورا؛ دلیل تأکید مکرر بر مبارزه با منکرات

من، همیشه به جوانان و محصلین و طلاب و دیگران می‌گویم که تاریخ را جدی بگیرید و با دقت نگاه کنید، ببینید چه اتفاقی افتاده است: «تلك أمة قد خلت!». عبرت از گذشتگان، درس و آموزش قرآن است. اساس قضیه در چند نکته است که حالا من نمی‌خواهم آنها را در این جا تحلیل و بیان کنم. مقداری را گفتم و مقداری هم باب محافل بحث و تدقیق است که افراد اهل تحقیق بنشینند و روی کلمه کلمه این حرفها، دقت کنند.

یکی از مسائلی که عامل اصلی چنین قضیه‌ای شد، این بود که رواج دنیا طلبی و فساد و فحشا، غیرت دینی و حساسیتِ مسؤولیت ایمانی را گرفت. این که ما روی مسأله فساد و فحشا و مبارزه و نهی از منکر و این چیزها تکیه می‌کنیم، یک علت عمده‌اش این است که جامعه را تخدیر می‌کند. همان مدینه‌ای که اولین پایگاه تشکیل حکومت اسلامی بود، بعد از اندک مدتی به مرکز بهترین موسیقیدانان و آواز خوانان و معروفترین رقاصان تبدیل شد؛ تا جایی که وقتی در دربار شام می‌خواستند بهترین مغنیان را خبر کنند، از مدینه آوازه خوان و نوازنده می‌آوردند!

این جسارت، پس از صد یا دویست سال بعد انجام نگرفت؛ بلکه در همان حول و حوش شهادت جگر گوشه فاطمه‌زهره سلام الله علیها و نور چشم پیامبر و حتی قبل از آن، در زمان معاویه اتفاق افتاد! بنابراین، مدینه مرکز فساد و فحشا شد و آقا زاده‌ها و بزرگ زاده‌ها و حتی بعضی از جوانان

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۳۴.

وابسته به بیت بنی هاشم نیز، دچار فساد و فحشا شدند! بزرگان حکومت فاسد هم می‌دانستند چه کار بکنند و انگشت روی چه چیزی بگذارند و چه چیزی را ترویج کنند. این بلیه، مخصوص مدینه هم نبود؛ جاهای دیگر هم به این گونه فسادها مبتلا شدند.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی و فرمانده کل قوا در جمع فرماندهان،
مسئولان و پرسنل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروی انتظامی و جمعی
از جانبازان انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار - ۱۳۷۴/۱۰/۵

۳۰. لزوم تلاش برای بهره‌گیری از برکات راه امام حسین(ع)

مفتوح بودن راه پربرکت امام حسین(ع) در میان ملت و کشور ایران

خدای متعال را سپاسگزاریم که توفیق داد تا یک بار دیگر در آستانه سرچشمه پر برکت محرم و عاشورا قرار گیریم و خود را - هم جان و دل و هم تواناییهای فکری و روحی و جسمی خود را - در معرض نسیم مبارک عاشورا و سرچشمه فیوضات حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام قرار دهیم. ان‌شاءالله همه ملت ما، من جمله علمای اعلام و روحانیون محترم و مبلغین، بخصوص جوانان پرشور و با ایمانی که آغاز این راه را تجربه می‌کنند، بتوانند از این فیوضات بهره ببرند و کسانی که مسؤولیت بیشتری دارند، خود را بیشتر به برکات این ماه نزدیک کنند. این فرصت، برای بنده حقیر هم فرصت مغتنمی است؛ زیرا جمعی از آقایان روحانیون محترم و علمای اعلام و مبلغین و اهل منبر و وعظ و جوانانی که وادی تبلیغ را در پیش روی خود دارند - و در آینده، ان‌شاءالله باید کارهای بزرگی انجام دهند - زیارت می‌کنم. جمع شما برای بنده، جمع بسیار عزیزی است؛ چون جمعی است که می‌تواند کلمه حسینی را اعلا کند و این راه پربرکت را ان‌شاءالله بازسازی نماید. البته راه حسین علیه‌السلام، در کشور ما و میان ملت ما، در طول چند قرن، هرگز مسدود نشد، و اگر چه مخالفین و معاندین بودند، اما نتوانستند

کاری انجام دهند. با این همه، برکات این راه، خیلی زیاد است. اگر حقیقتاً جمع روحانیون و مبلغین و اصحاب بیان، آن گونه که شایسته ماه محرم است، در این راه قدم بردارند و ابتکارها و نوآوریها و تلاش مخلصانه همراه با کارهای فکری و علمی ارزشمندی در این راه انجام دهند، برکات این راه، نسبت به آنچه که تاکنون بوده است، چندین برابر هم می‌تواند بشود. لذا وظیفه داریم در این زمینه، هر چه بشود، مشترکاً تلاش کنیم.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیون و مبلغان، در آستانه «ماه محرم» - ۱۳۷۵/۲/۲۶

۳۱. درك معنای شهادت و نترسیدن از مرگه راه استقلال جوامع بشری

روحانیت محترم و مبلغین عزیز، در این ماه بزرگ باید ابعاد مختلف قضایا را برای مردم روشن کنند و به آنها تفهیم نمایند که دنیا و آخرت، در سایه‌ی دین به دست می‌آید. ارتباط با امام حسین علیه الصّلاة والسّلام و فهم معنا و مفهوم شهادت، هم به زندگی مادی و هم به زندگی معنوی انسان کمک می‌کند. یک ملت، اگر معنای شهادت را فهمید و دانست که برای آرمانها چگونه می‌شود رفت و جان فدا کرد، آن وقت می‌تواند بی‌دغدغه و با استقلال زندگی کند؛ زیرا مرگ دیگر مانعی برایش نیست. اگر جز این باشد، دشمن او را از مرگ خواهد ترساند و مثل بعضی از کشورها، بعضی از دولتها و بعضی از ملت‌هایی خواهد شد که در مقابل دشمنان، ضعف نفس نشان می‌دهند.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیون و مبلغان، در آستانه «ماه محرم» - ۱۳۷۵/۲/۲۶

۳۲. استقامت و بصیرت، دو عامل مشترك در رهبری نهضت عاشورا و انقلاب اسلامی

مقایسه و شباهتهای انقلاب اسلامی و نهضت امام حسین(ع)

می‌دانید که حرکت امام، مشابهتهای زیادی با نهضت حسینی دارد و تقریباً، الگوبرداری شده از حرکت حسینی است. گرچه آن حرکت - یعنی حرکت امام حسین علیه‌السلام - منتهی به شهادت آن حضرت و یارانش شد و این حرکت به پیروزی امام منتهی گردید؛ ولی این فارقى ایجاد نمی‌کند. زیرا یک نوع فکر، یک مضمون و یک طرح کلی بر هر دو حرکت حاکم بود. اقتضائات متفاوت بود؛ لذا سرنوشت آن حرکت، شهادت امام حسین علیه‌السلام و سرنوشت این حرکت، حکومت امام بزرگوار ما شد. این، به طور کلی، امر روشن و واضحی است.

از جمله ویژگیهایی که در هر دو حرکت، به طور بارزی وجود دارد، موضوع «استقامت» است. با کلمه استقامت و معنای آن، نباید عبوری و گذرا برخورد شود؛ چون خیلی مهم است.

در مورد امام حسین علیه‌السلام استقامت به این صورت است که آن حکومت، ایستاد. هنوز مشکلات، خود را بروز نداده بود. پس از مدتی، آن حضرت تصمیم گرفت تسلیم یزید و حکومت جائزانه او نشود. مبارزه از این جا شروع شد؛ تسلیم نشدن در مقابل حاکمیت فاسدی که راه دین را به

کلی منحرف می‌کرد. امام از مدینه که حرکت فرمود با این نیت بود. بعد که در مکه احساس کرد یاور دارد، نیت خود را با قیام همراه کرد. و الا جوهر اصلی، اعتراض و حرکت در مقابل حکومتی بود که طبق موازین حسینی، قابل تحمّل و قبول نبود.

مشکلات امام حسین(ع) در مراحل اولیه نهضت

امام حسین علیه‌السلام ابتدا در مقابل آن حرکت، مواجه با مشکلاتی شد که یکی پس از دیگری رخ نمود. ناگزیری خروج از مکه، بعد درگیری در کربلا و فشاری که در حادثه کربلا بر شخص امام حسین علیه‌السلام وارد می‌آمد، از جمله این مشکلات بود. یکی از عواملی که در کارهای بزرگ جلو انسان را سد می‌کند، عذرهای شرعی است. انسان، کار واجب و تکلیفی را باید انجام دهد؛ ولی وقتی انجام این کار مستلزم اشکال بزرگی است - فرض بفرمایید عده زیادی کشته خواهند شد - احساس می‌کند که دیگر تکلیف ندارد. شما ببینید در مقابل امام حسین علیه‌السلام از این گونه عذرهای شرعی که می‌توانست هر انسان ظاهر بینی را از ادامه راه منصرف کند، چقدر بود! یکی پس از دیگری، رخ می‌نمود. اول اعراض مردم کوفه و کشته شدن مسلم پیش آمد. فرضاً این جا بایستی امام حسین علیه‌السلام می‌فرمود: «دیگر عذر شرعی است و تکلیف ساقط شد. می‌خواستیم با یزید بیعت نکنیم؛ ولی ظاهراً در این اوضاع و احوال، امکان‌پذیر نیست. مردم هم تحمّل نمی‌کنند. پس، تکلیف ساقط است. لذا از روی اجبار و ناچاری بیعت می‌کنیم.»

بروز بیشتر مشکلات در مرحله‌ی نهایی نهضت امام حسین(ع) در کربلا و روز

عاشورا

مرحله دوم، حادثه کربلا و وقوع عاشورا است. این جا امام حسین علیه‌السلام می‌توانست در مواجهه با یک مسأله، به مثابه انسانی که حوادث بزرگ را با این منطقه‌ها می‌خواهد حل کند، بگوید: «زن و بچه در این صحرا‌ی سوزان، طاقت ندارند. پس، تکلیف برداشته شد.» یعنی تسلیم شود و چیزی

را که تا آن وقت قبول نکرده بود، بپذیرد. یا بعد از آن که در روز عاشورا حمله دشمن آغاز گردید و عدّه زیادی از اصحاب امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند - یعنی مشکلات، بیشتر خود را نشان داد - آن بزرگوار می‌توانست بگوید: «اکنون دیگر معلوم شد که نمی‌شود مبارزه کرد و نمی‌توان پیش برد.» آن‌گاه خود را عقب بکشد. یا آن هنگام که معلوم شد امام حسین علیه‌السلام شهید خواهد شد و بعد از شهادت او، آل الله - حرم امیرالمؤمنین و حرم پیغمبر علیهما‌السلام - در بیابان و در دست مردان نامحرم، تنها خواهند ماند - این‌جا دیگر مسأله ناموس پیش می‌آید - به عنوان یک انسان غیرتمند، می‌توانست بفرماید: «دیگر تکلیف برداشته شده است. تکلیف زنان چه می‌شود؟ اگر این راه را ادامه دهیم و کشته شویم، زنان خاندان پیغمبر و دختران امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام و پاکیزه‌ترین و طیب و طاهرترین زنان عالم اسلام، به دست دشمنان - مردان بی سرو پایی که هیچ چیز از شرف و ناموس نمی‌فهمند - خواهند افتاد. پس، تکلیف برداشته شد.»

استقامت بی‌نظیر امام حسین (ع) در برابر همه‌ی مشکلات و تداوم مسیر انجام

تکلیف الهی

توجّه کنید برادران و خواهران! مطلب مهمّی است که در واقعه کربلا از این دیدگاه دقّت شود که اگر امام حسین علیه‌السلام می‌خواست در مقابل حوادث بسیار تلخ و دشواری مثل شهادت علی اصغر، اسارت زنان، تشنگی کودکان، کشته شدن همه جوانان و حوادث فراوان دیگری که در کربلا قابل احصاست، با دید یک متشرّع معمولی نگاه کند و عظمت رسالت خود را به فراموشی بسپارد، قدم به قدم می‌توانست عقب نشینی کند و بگوید: «دیگر تکلیف نداریم. حال با یزید بیعت می‌کنیم. چاره چیست؟! الضرورات تبیح المحذورات.» اما امام حسین علیه‌السلام چنین نکرد. این، نشانگر استقامت آن حضرت است. استقامت یعنی این! استقامت، همه جا به معنای تحمل مشکلات نیست. تحمل مشکلات برای انسان بزرگ، آسانتر است تا تحمل مسائلی که بر حسب موازین - موازین شرعی، موازین عرفی، موازین عقلی ساده - ممکن است خلاف مصلحت به نظر آید. تحمل اینها، مشکلتر از سایر

مشکلات است.

یک وقت به کسی می‌گویند: «این راه را نرو؛ ممکن است شکنجه شوی.» خوب؛ انسان قوی می‌گوید: «شکنجه شوم! چه مانعی دارد؟! راه را می‌روم.» یا می‌گویند: «نرو! ممکن است کشته شوی.» انسان بزرگ می‌گوید: «خوب؛ کشته شوم! چه اهمیت دارد؟!» اما یک وقت صحبت کشته شدن و شکنجه شدن و محرومیت کشیدن نیست. می‌گویند: «نرو؛ ممکن است که گروهی از مردم، به خاطر این حرکت تو کشته شوند.» این‌جا دیگر پای جان دیگران در بین است: «نرو؛ ممکن است بسیاری از زنان و مردان و کودکان، به خاطر پیش رفتن تو، سختی بکشند.» این‌جا دیگر کسانی که کشته شدن برایشان مهم نیست، پایشان می‌لرزد. آن کسی پایش نمی‌لرزد که اولاً در حد اعلی بصیرت داشته باشد و بفهمد چه کار بزرگی انجام می‌دهد. ثانیاً قدرت نفس داشته باشد و ضعف نفس نگیرد. این دو خصوصیت را امام حسین علیه‌السلام در کربلا نشان داد. لذا، حادثه کربلا مثل خورشیدی بر تارک تاریخ درخشید؛ هنوز هم می‌درخشد، و تا ابد‌الدهر هم خواهد درخشید.

پیروی کامل امام خمینی(ره) از بصیرت و استقامت امام حسین(ع)

عرض من این است که امام بزرگوار ما در این خصوصیت، به طور کامل دنباله رو امام حسین علیه‌السلام شد. لذا، این خصوصیت امام، انقلاب را به پیروزی رساند. ثانیاً، پیروزی بعد از رفتن خودش را هم تضمین کرد؛ هم پیروزی فکرش و هم پیروزی راهش را که مظهر آن، همین اجتماع عظیم شما مردم و مظهر وسیع‌ترش در سطح عالم، گرایش ملت‌ها به اسلام و به راه امام است. کسب این پیروزی‌ها، به خاطر استقامت او بود.

نمونه‌های دشواری‌های راه امام خمینی(ره) در تاریخ انقلاب اسلامی

روزی به امام گفتند: «اگر شما این نهضت را ادامه دهید، حوزه علمیه قم را تعطیل خواهند کرد.» این‌جا صحبت جان نبود که امام بگوید: «جان مرا بگیرند. اهمیت ندارد.» خیلی کسان حاضرند از جان‌شان بگذرند؛ اما وقتی

بگویند «با این اقدام شما ممکن است حوزه علمیه قم تعطیل شود.» پای همه می‌لرزد. اما امام نلرزد؛ راه را عوض نکرد و پیش رفت.

روزی به امام گفتند: «اگر این راه را ادامه دهید، ممکن است همه علمای بزرگ و مراجع را علیه شما بشورانند و تحریک کنند.» یعنی اختلاف در عالم اسلام پیش آید.» پای خیلی کسان، این جا می‌لرزد. اما پای امام نلرزد و راه را ادامه داد تا به نقطه پیروزی انقلاب رسید. بارها به امام گفته شد: «شما ملت ایران را به ایستادگی در مقابل رژیم پهلوی تشویق می‌کنید. جواب خونهایی را که بر زمین می‌ریزد چه کسی می‌دهد؟» یعنی در مقابل امام رضوان‌الله علیه، خونها را - خونهای جوانان را - قرار دادند. یکی از علمای بزرگ، در سال ۴۲ یا ۴۳، به خود بنده این مطلب را گفت. گفت: «در پانزده خرداد که ایشان - یعنی امام - این حرکت را کردند، خیلی کسان کشته شدند که بهترین جوانان ما بودند. جواب اینها را چه کسی خواهد داد؟» این طرز فکرها بود. این طرز فکرها فشار می‌آورد و ممکن بود هر کسی را از ادامه حرکت منصرف کند. اما امام، استقامت ورزید. عظمت روح او و عظمت بصیرتی که بر او حاکم بود، در این جاها دیده می‌شد....

آنچه که حاصل جمع‌بندی بحث ماست، دو حرف است - البته این جمع‌بندی، قابل گسترش و فکر کردن است - : اول این که یکی از خطوط روشن نهضت عاشورا و بلکه خط نشان نهضت عاشورا، عبارت است از استقامت امام حسین، علیه‌السلام. حرف دوم این که: امام بزرگوار ما رضوان‌الله تعالی علیه، همین خط نشان حسینی را در نهضت، در منش و در زندگی خود انتخاب کرد و لذا توانست جمهوری اسلامی را بیمه کند. توانست دشمن را از تهدید و از فشار منصرف کند. چون به دشمن تفهیم کرد که فشار، اثری ندارد. تهدید، اثری ندارد. حمله، اثری ندارد و این حرکت و این رهبر، جریان و کسی نیست که با این حرفها، از راهی که می‌رود برگردد. این دو حرف، جمع‌بندی مطالبی است که عرض کردم.

بیانات مقام معظم رهبری در اجتماع پرشکوه زائران مرقد امام خمینی (ره) -

۱۳۷۵/۳/۱۴

۳۳. اتهام خروج امام حسین (ع) از اسلام نتیجه‌ی غفلت و سهل‌انگاری مسلمین

در حدیث است که «من خرج علی امام عادل فدمه هدر»؛ کسی که در اسلام، علیه امام عادل خروج و قیام کند، خونس هدر است. اسلامی که این قدر به خون مردم اهمیت می‌دهد، در این جا، چنین برخوردی دارد. به هنگام قیام امام حسین علیه‌السلام کسانی بودند که پسر پیغمبر، پسر فاطمه‌ی زهرا و پسر امیرالمؤمنین را علیهم‌السلام را به عنوان خروج کننده بر امام عادل معرفی کردند! امام عادل کیست؟ یزید بن معاویه!

هشدار درباره‌ی لزوم جلوگیری از تکرار فاجعه‌ی عاشورا در آینده

آن عده، در معرفی امام حسین علیه‌السلام به عنوان خروج کننده، موفق شدند. خوب؛ دستگاه حکومتِ ظالم، هر چه دلش می‌خواهد می‌گوید. مردم چرا باید باور کنند؟! مردم چرا ساکت بمانند؟! آنچه بنده را دچار دغدغه می‌کند، همین جای قضیه است. می‌گوییم: چه شد که کار به این جا رسید؟! چه شد که امت اسلامی که آن قدر نسبت به جزئیات احکام اسلامی و آیات قرآنش دقت داشت، در چنین قضیه‌ی واضحی، به این صورت دچار غفلت و سهل‌انگاری شد که ناگهان فاجعه‌ای به آن عظمت رخ داد؟! رخدادهایی چنین، انسان را نگران می‌کند. مگر ما از جامعه‌ی زمان پیغمبر و امیرالمؤمنین

عليهما السّلام قرصتر و محکمتریم؟! چه کنیم که آن گونه نشود؟ خوب؛ به سؤالی که گفتیم «چه شد که چنین شد؟» کسی جواب جامعی نداده است. مسائلی عنوان شده است که البته کافی و وافی نیست. به همین دلیل، قصد دارم امروز کوتاه و مختصر، درباره‌ی اصل قضیه صحبت کنم. آن‌گاه سررشته‌ی مطلب را به دست ذهن شما می‌سپارم تا خودتان درباره‌ی آن فکر کنید. کسانی که اهل مطالعه و اندیشه‌اند، دنبال این قضیه تحقیق و مطالعه کنند و کسانی که اهل کار و عملند، دنبال این باشند که با چه تمهیداتی می‌توان جلو تکرار چنین قضایایی را گرفت؟

اگر امروز من و شما جلو قضیه را نگیریم، ممکن است پنجاه سال دیگر، ده سال دیگر یا پنج سال دیگر، جامعه‌ی اسلامی ما کارش به جایی برسد که در زمان امام حسین علیه السّلام رسیده بود. مگر این‌که چشمان تیزی تا اعماق را ببیند؛ نگهبان امینی راه را نشان دهد؛ مردم صاحب فکری کار را هدایت کنند و اراده‌های محکمی پشتوانه‌ی این حرکت باشند. آن وقت، البته، خاکریز محکم و دژ مستحکمی خواهد بود که کسی نخواهد توانست در آن نفوذ کند. و الا، اگر رها کردیم، باز همان وضعیت پیش می‌آید. آن وقت، این خونها، همه هدر خواهد رفت.

در آن عهد، کار به جایی رسید که نواده‌ی مقتولین جنگ بدر که به دست امیرالمؤمنین و حمزه و بقیه‌ی سرداران اسلام، به درک رفته بودند، تکیه بر جای پیغمبر زد، سر جگر گوشه‌ی همان پیغمبر را در مقابل خود نهاد و با چوب خیزران به لب و دندان‌ش زد و گفت:

لیت اشیاخی بیدر شهدوا
جزع الخزرج من وقع الاسل
یعنی کشته‌های ما در جنگ بدر، برخیزند و ببینند که با کشته‌هایشان چه کار کردیم! قضیه، این است. این جاست که قرآن می‌گوید عبرت بگیرید! این جاست که می‌گوید: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ» در سرزمین تاریخ سیر کنید و ببینید چه اتفاقی افتاده است؛ آن‌گاه خودتان را بر حذر دارید.

بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) - ۱۳۷۵/۲/۲۰

۳۴. نقش خواص در جبهه‌های حق و باطل

یک وقت - فرض بفرمایید - حضرت «مسلم» وارد کوفه می‌شود. می‌گویند: «پسر عموی امام حسین علیه‌السلام آمد. خاندان بنی‌هاشم آمدند. برویم. اینها می‌خواهند قیام کنند، می‌خواهند خروج کنند» و چه و چه. تحریک می‌شود، می‌رود دُور و بَرِ حضرت مسلم؛ می‌شوند هجده هزار بیعت کننده با مسلم! پنج، شش ساعت بعد، رؤسای قبایل به کوفه می‌آیند؛ به مردم می‌گویند: «چه کار می‌کنید؟! با چه کسی می‌جنگید؟! از چه کسی دفاع می‌کنید؟! پدرتان را در می‌آورند!» اینها دور و بر مسلم را خالی می‌کنند و به خانه‌هایشان بر می‌گردند. بعد که سربازان ابن زیاد دور خانه‌ی «طوعه» را می‌گیرند تا مسلم را دستگیر کنند، همینها از خانه‌هایشان بیرون می‌آیند و علیه مسلم می‌جنگند! هر چه می‌کنند، از روی فکر و تشخیص و تحلیل درست نیست. هر طور که جوّ ایجاب کرد، حرکت می‌کنند. اینها عوامند. بنابراین، در هر جامعه، خواصی داریم و عوامی. فعلاً «عوام» را بگذاریم کنار و سراغ خواص برویم.

خواص، طبعاً دو جبهه‌اند: خواص جبهه‌ی حق و خواص جبهه‌ی باطل. عده‌ای اهل فکر و فرهنگ و معرفتند و برای جبهه‌ی حق کار می‌کنند. فهمیده‌اند حق با کدام جبهه است. حق را شناخته‌اند و براساس تشخیص خود، برای آن، کار و حرکت می‌کنند. اینها یک دسته‌اند. یک دسته هم نقطه‌ی

مقابل حق و ضد حَقّند. اگر باز به صدر اسلام برگردیم، باید این طور بگوییم که «عده‌ای اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسین، علیهما السّلام هستند و طرفدار بنی‌هاشمند. عده‌ای دیگر هم اصحاب معاویه و طرفدار بنی‌امیه‌اند.» بین طرفداران بنی‌امیه هم، افراد با فکر، عاقل و زرنگ بودند. آنها هم جزو خواصند.

پس خواص یک جامعه، به دو گروه خواص طرفدار حق و خواص طرفدار باطل تقسیم می‌شوند. شما از خواص طرفدار باطل چه توقع دارید؟ بدیهی است توقع این است که بنشینند علیه حق و علیه شما برنامه‌ریزی کنند. لذا باید با آنها بجنگید. با خواص طرفدار باطل باید جنگید. این که تردید ندارد.

بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) - ۱۳۷۵/۳/۲۰

۳۵. دنیا دوستی خواص، زمینه‌ساز به مسلخ رفتن حسین بن علی‌ها در تاریخ

عزیزان من! خواص طرفدار حق، دو نوعند. یک نوع کسانی هستند که در مقابله با دنیا، زندگی، مقام، شهوت، پول، لذت، راحت، نام و همه‌ی متاعهای خوب قرار دارند. اینهایی که ذکر کردیم، همه از متاعهای خوب است. همه‌اش جزو زیباییهای زندگی است. «متاع الحیاة الدنیا». متاع، یعنی بهره. اینها بهره‌های زندگی دنیوی است. در قرآن که می‌فرماید «متاع الحیاة الدنیا»، معنایش این نیست که این متاع، بد است؛ نه. متاع است و خدا برای شما آفریده است. منتها اگر در مقابل این متاعها و بهره‌های زندگی، خدای ناخواسته آن قدر مجذوب شدید که وقتی پای تکلیفِ سخت به میان آمد، نتوانستید دست بردارید، او ایلاست! اگر ضمن بهره بردن از متاعهای دنیوی، آن‌جا که پای امتحان سخت پیش می‌آید، می‌توانید از آن متاعها به راحتی دست بردارید، آن وقت حساب است.

دو گروه خواص طرفدار حق

می‌بینید که حتی خواص طرفدار حق هم به دو قسم تقسیم می‌شوند. این مسائل، دقت و مطالعه لازم دارد. بر حسب اتفاق نمی‌شود جامعه، نظام و

انقلاب را بیمه کرد. باید به مطالعه و دقت و فکر پرداخت. اگر در جامعه‌ای، آن نوع خوبِ خواصِ طرفدارِ حق؛ یعنی کسانی که می‌توانند در صورت لزوم از متاع دنیوی دست بردارند، در اکثریت باشند، هیچ وقت جامعه‌ی اسلامی به سرنوشت جامعه‌ی دوران امام حسین علیه‌السلام مبتلا نخواهد شد و مطمئناً تا ابد بیمه است. اما اگر قضیه به عکس شد و نوع دیگرِ خواصِ طرفدارِ حق - دل سپردگان به متاع دنیا. آنان که حق شناسند، ولی درعین حال مقابل متاع دنیا، پایشان می‌لرزد - در اکثریت بودند، وامصیبتاست!

اصلاً دنیا یعنی چه؟ یعنی پول، یعنی خانه، یعنی شهوت، یعنی مقام، یعنی اسم و شهرت، یعنی پست و مسؤولیت، و یعنی جان. اگر کسانی برای حفظ جانشان، راه خدا را ترک کنند و آن‌جا که باید حق بگویند، نگویند، چون جانشان به خطر می‌افتد، یا برای مقامشان یا برای شغلشان یا برای پولشان یا محبت به اولاد، خانواده و نزدیکان و دوستانشان، راه خدا را رها کنند، اگر عده‌ی این‌ها زیاد باشد آن وقت دیگر واویلاست. آن وقت حسین بن علی‌ها به مسلخ کربلا خواهند رفت و به قتلگاه کشیده خواهند شد. آن وقت، یزیدها بر سر کار می‌آیند و بنی‌امیه، هزار ماه بر کشوری که پیغمبر به وجود آورده بود، حکومت خواهند کرد و امامت به سلطنت تبدیل خواهد شد، امامت به سلطنت تبدیل خواهد شد!

بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) - ۱۳۷۵/۳/۲۰

۳۶. اهمیت تصمیم‌گیری خواص در وقت لازم با مروری بر حوادث قبل از عاشورا

خداوند متعال صاحب و خونخواه خون امام علی(ع) و امام حسین(ع) خون امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام به قدر خون امام حسین علیه‌السلام با ارزش است. شما در زیارت وارث می‌خوانید: «السَّلامُ عَلَیکَ یا ثارالله و ابنِ ثاره». یعنی خدای متعال، صاحب خونِ امام حسین علیه‌السلام و صاحب خون پدر او امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام است. این تعبیر، برای هیچ کس دیگر نیامده است. هر خونی که بر زمین ریخته می‌شود، صاحبی دارد. کسی که کشته می‌شود، پدرش صاحب خون است؛ فرزندش صاحب خون است؛ برادرش صاحب خون است. خونخواهی و مالکیتِ حقِّ دم را عرب «ثار» می‌گوید. «ثار» امام حسین علیه‌السلام از آن خداست. یعنی حقِّ خونِ امام حسین علیه‌السلام و پدر بزرگوارش، متعلق به خودِ خداست. صاحبِ خونِ این دو نفر، خودِ ذات مقدّس پروردگار است.

شرایط و انتخاب دشوار امام حسن(ع)

امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام به خاطر وضعیتی آن روز جامعه‌ی اسلامی به شهادت رسید. بعد نوبت امامت به امام حسن علیه‌السلام رسید و در همان وضعیت بود که آن حضرت نتوانست بیش از شش ماه دوام بیاورد.

تنهای تنهایش گذاشتند. امام حسن مجتبی علیه‌السلام می‌دانست که اگر با همان عده‌ی معدود اصحاب و یاران خود با معاویه بجنگد و به شهادت برسد، انحطاط اخلاقی زیادی که بر خواص جامعه‌ی اسلامی حاکم بود، نخواهد گذاشت که دنبال خون او را بگیرند! تبلیغات، پول و زرنگیهای معاویه، همه را تصرف خواهد کرد و بعد از گذشت یکی دو سال، مردم خواهند گفت امام حسن علیه‌السلام بیهوده در مقابل معاویه قد علم کرد. لذا، با همه‌ی سختیها ساخت و خود را به میدان شهادت نینداخت؛ زیرا می‌دانست خونش هدر خواهد شد.

گاهی شهید شدن آسان‌تر از زنده ماندن است! حَقّاً که چنین است! این نکته را اهل معنا و حکمت و دَقّت، خوب درک می‌کنند. گاهی زنده ماندن و زیستن و تلاش کردن در یک محیط، به مراتب مشکلتر از کشته شدن و شهید شدن و به لقای خدا پیوستن است. امام حسن علیه‌السلام این مشکل را انتخاب کرد.

برتری ارزش زنده ماندن نسبت به کشته شدن در دوران امام حسن(ع)

وضع آن زمان چنین بوده است. خواص تسلیم بودند و حاضر نمی‌شدند حرکتی کنند. یزید که بر سر کار آمد، جنگیدن با او امکان‌پذیر شد. به تعبیری دیگر: کسی که در جنگ با یزید کشته می‌شد، خونش، به دلیل وضعیّت خرابی که یزید داشت، پامال نمی‌شد. امام حسین علیه‌السلام به همین دلیل قیام کرد. وضع دوران یزید به گونه‌ای بود که قیام، تنها انتخاب ممکن به نظر می‌رسید. این، به‌خلاف دوران امام حسن علیه‌السلام بود که دو انتخاب شهید شدن و زنده ماندن وجود داشت و زنده ماندن، ثواب و اثر و زحمتش بیش از کشته شدن بود. لذا، انتخاب سخت‌تر را امام حسن علیه‌السلام کرد. اما در زمان امام حسین علیه‌السلام، وضع بدان گونه نبود. یک انتخاب بیشتر وجود نداشت. زنده ماندن معنی نداشت؛ قیام نکردن معنی نداشت و لذا بایستی قیام می‌کرد. حال اگر در اثر آن قیام به حکومت می‌رسید، رسیده بود. کشته هم می‌شد، شده بود. بایستی راه را نشان می‌داد و پرچم را بر سر راه می‌کوبید تا

معلوم باشد وقتی که وضعیت چنان است، حرکت باید چنین باشد. وقتی امام حسین علیه‌السلام قیام کرد - با آن عظمتی که در جامعه‌ی اسلامی داشت - بسیاری از خواص به نزدش نیامدند و به او کمک نکردند. ببینید وضعیت در یک جامعه، تا چه اندازه به وسیله‌ی خواصی که حاضرند دنیای خودشان را به راحتی بر سرنوشت دنیای اسلام در قرنهای آینده ترجیح دهند، خراب می‌شود!

مقایسه‌ی وضعیت و عملکرد امام حسین(ع) و عبدالله بن زبیر

به قضایای قیام امام حسین علیه‌السلام و حرکت وی از مدینه نگاه می‌کردم. به این نکته برخوردیم که یک شب قبل از آن شبی که آن حضرت از مدینه خارج شود، عبدالله بن زبیر بیرون آمده بود. هر دو، در واقع، یک وضعیت داشتند؛ اما امام حسین علیه‌السلام کجا، عبدالله بن زبیر کجا! سخن گفتن امام حسین علیه‌السلام و مقابله و مخاطبه‌اش از چنان صلابتی برخوردار بود که ولید حاکم وقت مدینه، جرأت نمی‌کرد با وی به درشتی حرف بزند! مروان یک کلمه در انتقاد از آن حضرت بر زبان آورد. چون انتقادش نابجا بود حضرت چنان تشری به او زد که مجبور شد سرجایش بنشیند. آن وقت امثال همین مروان، خانه‌ی عبدالله بن زبیر را به محاصره درآوردند. عبدالله، برادرش را با این پیام نزد آنها فرستاد که اگر اجازه بدهید، فعلاً به دارالخلافه نیایم. به او اهانت کردند و گفتند: پدرت را در می‌آوریم! اگر از خانه‌ات بیرون نیایی، به قتلت می‌رسانیم و چه‌ها می‌کنیم! چنان تهدیدی کردند که عبدالله بن زبیر به التماس افتاد و گفت: پس اجازه بدهید فعلاً برادرم را بفرستم؛ خودم فردا به دارالخلافه می‌آیم. آن قدر اصرار و التماس کرد که یکی واسطه شد و گفت: امشب را به او مهلت بدهید.

عبدالله بن زبیر، با این‌که شخصیتی سرشناس و با نفوذ بود، این قدر وضعیتش با امام حسین علیه‌السلام فرق داشت. کسی جرأت نمی‌کرد با آن حضرت به درشتی صحبت کند. از مدینه هم که بیرون آمد، چه در بین راه و چه در مکه، هر کس به او رسید و هم‌صحبت شد، خطایش به آن حضرت

«جعلت فداک» (قربانت گردم) و پدر و مادرم قربانت گردند و «عمی و خالی فداک» (عمو و دایی‌ام قربانت گردند) بود. برخورد عمومی با امام حسین علیه‌السلام این گونه بود. شخصیت او در جامعه‌ی اسلامی، چنین ممتاز و برجسته بود. عبدالله بن مطیع، در مکه نزد امام حسین علیه‌السلام آمد و عرض کرد: «یا بن رسول الله! ان قتلت لنسترقن بعدک.» اگر تو قیام کنی و کشته شوی، بعد از تو، کسانی که دارای حکومتند، ما را به بردگی خواهند برد. امروز به احترام تو، از ترس تو و از هیبت توست که راه عادی خودشان را می‌روند.

عظمت مقام امام حسین علیه‌السلام در بین خواص چنین است که حتی ابن عباس در مقابلش خضوع می‌کند؛ عبدالله بن جعفر خضوع می‌کند، عبدالله بن زبیر با آن که از حضرت خوشش نمی‌آید خضوع می‌کند. بزرگان و همه‌ی خواص اهل حق، در برابر عظمت مقام او، خاضعند. خاضعان به او، خواص جبهه‌ی حقند؛ که طرف حکومت نیستند؛ طرف بنی‌امیه نیستند و طرف باطل نیستند. در بین آنها، حتی شیعیان زیادی هستند که امیرالمؤمنین علیه‌الصلاة والسلام را قبول دارند و او را خلیفه‌ی اول می‌دانند. اما همه‌ی اینها، وقتی که با شدت عمل دستگاه حاکم مواجه می‌شوند و می‌بینند بناست جانشان، سلامتی‌شان، راحتی‌شان، مقامشان و پولشان به خطر بیفتد، پس می‌زنند! اینها که پس زدند، عوام مردم هم به آن طرف رو می‌کنند.

کثرت دل‌سپردگان به دنیا در میان خواص دعوت‌کننده از امام حسین(ع)

وقتی به اسامی کسانی که از کوفه برای امام حسین علیه‌السلام نامه نوشتند و او را دعوت کردند، نگاه می‌کنید، می‌بینید همه جزو طبقه‌ی خواص و از زبندگان و برجستگان جامعه‌اند. تعداد نامه‌ها زیاد است. صدها صفحه نامه و شاید چندین خورجین یا بسته‌ی بزرگ نامه، از کوفه برای امام حسین علیه‌السلام فرستاده شد. همه‌ی نامه‌ها را بزرگان و اعیان و شخصیت‌های برجسته و نام و نشاندار و همان خواص نوشتند. متنها مضمون و لحن نامه‌ها را که نگاه کنید، معلوم می‌شود از این خواص طرفدار حق، کدامها

جزو دسته‌ای هستند که حاضرند دینشان را قربانی دنیایشان کنند و کدامها کسانی هستند که حاضرند دنیایشان را قربانی دینشان کنند. از تفکیکِ نامه‌ها هم می‌شود فهمید که عده‌ی کسانی که حاضرند دینشان را قربانی دنیا کنند، بیشتر است. نتیجه در کوفه آن می‌شود که مسلم بن عقیل به شهادت می‌رسد و از همان کوفه‌ای که هجده هزار شهروندش با مسلم بیعت کردند، بیست، سی هزار نفر یا بیشتر، برای جنگ با امام حسین علیه‌السَّلام به کربلا می‌روند! یعنی حرکت خواص، به دنبال خود، حرکت عوام را می‌آورد.

نمی‌دانم عظمت این حقیقت که برای همیشه گریبان انسانهای هوشمند را می‌گیرد، درست برای ما روشن می‌شود یا نه؟ ماجرای کوفه را لابد شنیده‌اید. به امام حسین علیه‌السَّلام نامه نوشتند و آن حضرت در نخستین گام، مسلم بن عقیل را به کوفه اعزام کرد. با خود اندیشید مسلم را به آن جا می‌فرستم. اگر خبر داد که اوضاع مساعد است، خود نیز راهی کوفه می‌شوم. مسلم بن عقیل به محض ورود به کوفه، به منزل بزرگان شیعه وارد شد و نامه‌ی حضرت را خواند. گروه گروه، مردم آمدند و همه، اظهار ارادت کردند. فرماندار کوفه، نعمان بن بشیر نام داشت که فردی ضعیف و ملایم بود. گفت: تا کسی با من سر جنگ نداشته باشد، جنگ نمی‌کنم. لذا با مسلم مقابله نکرد. مردم که جو را آرام و میدان را باز می‌دیدند، بیش از پیش با حضرت بیعت کردند. دو، سه تن از خواص جبهه‌ی باطل - طرفداران بنی‌امیه - به یزید نامه نوشتند که اگر می‌خواهی کوفه را داشته باشی، فرد شایسته‌ای را برای حکومت بفرست. چون نعمان بن بشیر نمی‌تواند در مقابل مسلم بن عقیل مقاومت کند. یزید هم عبیدالله بن زیاد، فرماندار بصره را حکم داد که علاوه بر بصره - به قول امروز با حفظ سمت - کوفه را نیز تحت حکومت خود درآور. عبیدالله بن زیاد از بصره تا کوفه یکسره تاخت. در قضیه‌ی آمدن او به کوفه هم نقش خواص معلوم می‌شود، که اگر دیدم مجال هست، بخشی از آن را برایتان نقل خواهم کرد. او هنگامی به دروازه‌ی کوفه رسید که شب بود. مردم معمولی کوفه - از همان عوامی که قادر به تحلیل نبودند - تا دیدند فردی با اسب و تجهیزات و نقاب بر چهره وارد شهر شد، تصوّر کردند امام حسین علیه‌السَّلام است. جلو دویدند و فریاد السَّلام علیک یا بن رسول‌الله در فضا طنین افکند!

نقش و تأثیر تبلیغات خواص در عوام

ویژگی فرد عامی، چنین است. آدمی که اهل تحلیل نیست، منتظر تحقیق نمی‌شود. دیدند فردی با اسب و تجهیزات وارد شد. بی آن‌که یک کلمه حرف با او زده باشند، تصوّر غلط کردند. تا یکی گفت او امام حسین علیه‌السلام است همه فریاد امام حسین، امام حسین برآوردند! به او سلام کردند و مقدمش را گرامی داشتند؛ بی آن‌که صبر کنند تا حقیقت آشکار شود. عیدالله هم اعتنایی به آنها نکرد و خود را به دارالاماره رساند و از همان جا طرح مبارزه با مسلم بن عقیل را به اجرا گذاشت. اساس کار او عبارت از این بود که طرفداران مسلم بن عقیل را با اشدّ فشار مورد تهدید و شکنجه قرار دهد. بدین جهت، هانی بن عروه را با غدِر و حيله به دارالاماره کشاند و به ضرب و شتم او پرداخت. وقتی گروهی از مردم در اعتراض به رفتار او دارالاماره را محاصره کردند، با توسل به دروغ و نیرنگ، آنها را متفرق کرد. در این مقطع هم، نقش خواص به اصطلاح طرفدار حق که حق را شناختند و تشخیص دادند، اما دنیایشان را بر آن مرجح دانستند، آشکار می‌شود. از طرف دیگر، حضرت مسلم با جمعیت زیادی به حرکت درآمد. در تاریخ «ابن اثیر» آمده است که گویی سی هزار نفر اطراف مسلم گرد آمده بودند. از این عدّه فقط چهار هزار نفر دوّرادور محلّ اقامت او ایستاده بودند و شمشیر به دست، به نفع مسلم بن عقیل شعار می‌دادند.

این وقایع، مربوط به روز نهم ذی‌الحجّه است. کاری که ابن زیاد کرد این بود که عده‌ای از خواص را وارد دسته‌های مردم کرد تا آنها را بترسانند. خواص هم در بین مردم می‌گشتند و می‌گفتند با چه کسی سر جنگ دارید؟! چرا می‌جنگید؟! اگر می‌خواهید در امان باشید، به خانه‌هایتان برگردید. اینها بنی‌امیه‌اند. پول و شمشیر و تازیانه دارند. چنان مردم را ترساندند و از گرد مسلم پراکندند که آن حضرت به وقت نماز عشا هیچ کس را همراه نداشت؛ هیچ کس!

آن گاه ابن زیاد به مسجد کوفه رفت و اعلان عمومی کرد که همه باید به مسجد بیایند و نماز عشایشان را به امامت من بخوانند!

تاریخ می‌نویسد: مسجد کوفه مملو از جمعیتی شد که پشت سر ابن زیاد به نماز عشا ایستاده بودند. چرا چنین شد؟ بنده که نگاه می‌کنم، می‌بینم خواص طرفدار حق مقصرند و بعضی‌شان در نهایت بدی عمل کردند. مثل چه کسی؟ مثل شریح قاضی. شریح قاضی که جزو بنی‌امیه نبود! کسی بود که می‌فهمید حق با کیست. می‌فهمید که اوضاع از چه قرار است. وقتی هانی بن عروه را با سر و روی مجروح به زندان افکندند، سربازان و افراد قبیله‌ی او اطراف قصر عبیدالله زیاد را به کنترل خود درآوردند.

عملکرد منفی شریح قاضی در شهادت هانی

ابن زیاد ترسید. آنها می‌گفتند: شما هانی را کشته‌اید. ابن زیاد به شریح قاضی گفت: برو ببین اگر هانی زنده است، به مردمش خبر بده. شریح دید هانی بن عروه زنده، اما مجروح است. تا چشم هانی به شریح افتاد، فریاد برآورد: ای مسلمانان! این چه وضعی است؟! پس قوم من چه شدند؟! چرا سراغ من نیامدند؟! چرا نمی‌آیند مرا از این‌جا نجات دهند؟! مگر مرده‌اند؟! شریح قاضی گفت: می‌خواستم حرفهای هانی را به کسانی که دور دارالاماره را گرفته بودند، منعکس کنم. اما افسوس که جاسوس عبیدالله آن‌جا حضور داشت و جرأت نکردم! جرأت نکردم یعنی چه؟ یعنی همین که ما می‌گوییم ترجیح دنیا بر دین! شاید اگر شریح همین یک کار را انجام می‌داد، تاریخ عوض می‌شد. اگر شریح به مردم می‌گفت که هانی زنده است، اما مجروح در زندان افتاده و عبیدالله قصد دارد او را بکشد، با توجه به این‌که عبیدالله هنوز قدرت نگرفته بود، آنها می‌ریختند و هانی را نجات می‌دادند. با نجات هانی هم قدرت پیدا می‌کردند، روحیه می‌یافتند، دارالاماره را محاصره می‌کردند، عبیدالله را می‌گرفتند؛ یا می‌کشتند و یا می‌فرستادند می‌رفت. آن‌گاه کوفه از آن امام حسین علیه‌السلام می‌شد و دیگر واقعه‌ی کربلا اتفاق نمی‌افتاد! اگر واقعه‌ی کربلا اتفاق نمی‌افتاد؛ یعنی امام حسین علیه‌السلام به حکومت می‌رسید. حکومت حسینی، اگر شش ماه هم طول می‌کشید برای تاریخ، برکات زیادی داشت. گرچه، بیشتر هم ممکن بود طول بکشد.

یک وقت یک حرکت بجا، تاریخ را نجات می دهد و گاهی یک حرکت نابجا که ناشی از ترس و ضعف و دنیاطلبی و حرص به زنده ماندن است، تاریخ را در ورطه‌ی گمراهی می غلتاند. ای شریح قاضی! چرا وقتی که دیدی هانی در آن وضعیت است، شهادت حق ندادی؟! عیب و نقصِ خواصِ ترجیح دهنده‌ی دنیا بر دین، همین است.

به داخل شهر کوفه برگردیم: وقتی که عبیدالله بن زیاد به رؤسای قبایل کوفه گفت بروید و مردم را از دور مسلم پراکنده کنید و گرنه پدرتان را در می آورم چرا امر او را اطاعت کردند؟! رؤسای قبایل که همه‌شان اموی نبودند و از شام نیامده بودند! بعضی از آنها جزو نویسندگان نامه به امام حسین علیه‌السلام بودند. شَبَثُ بن ربیع یکی از آنها بود که به امام حسین علیه‌السلام نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد. همو، جزو کسانی است که وقتی عبیدالله گفت بروید مردم را از دور مسلم متفرق کنید قدم پیش گذاشت و به تهدید و تطمیع و ترساندن اهالی کوفه پرداخت!

چرا چنین کاری کردند؟! اگر امثال شَبَثُ بن ربیع در یک لحظه‌ی حسّاس، به جای این که از ابن زیاد بترسند، از خدا می ترسیدند، تاریخ عوض می شد. گیرم که عوام متفرق شدند؛ چرا خواص مؤمنی که دور مسلم بودند، از او دست کشیدند؟ بین اینها افرادی خوب و حسابی بودند که بعضیشان بعداً در کربلا شهید شدند؛ اما این جا، اشتباه کردند.

تصمیم و تشخیص دیر هنگام؛ علت تأثیر اندک قیام توّابین

البته آنهایی که در کربلا شهید شدند، کفّاره‌ی اشتباهشان داده شد. درباره‌ی آنها بحثی نیست و اسمشان را هم نمی آوریم. اما کسانی از خواص، به کربلا هم نرفتند. نتوانستند بروند؛ توفیق پیدا نکردند و البته، بعد مجبور شدند جزو توّابین شوند. چه فایده؟! وقتی امام حسین علیه‌السلام کشته شد؛ وقتی فرزند پیغمبر از دست رفت؛ وقتی فاجعه اتفاق افتاد؛ وقتی حرکت تاریخ به سمت سراسیمب آغاز شد، دیگر چه فایده؟! لذاست که در تاریخ، عدّه‌ی توّابین، چند برابر عدّه‌ی شهدای کربلاست. شهدای کربلا همه در یک روز

کشته شدند؛ توّابین نیز همه در یک روز کشته شدند. اما اثری که توّابین در تاریخ گذاشتند، یک هزارم اثری که شهدای کربلا گذاشتند، نیست! به خاطر این که در وقت خود نیامدند. کار را در لحظه‌ی خود انجام ندادند. دیر تصمیم گرفتند و دیر تشخیص دادند.

چرا مسلم بن عقیل را با این که می‌دانستید نماینده‌ی امام است، تنها گذاشتید؟! آمده بود و با او بیعت هم کرده بودید. قبولش هم داشتید. به عوام کاری ندارم. خواص را می‌گویم. چرا هنگام عصر و سر شب که شد، مسلم را تنها گذاشتید تا به خانه‌ی طوعه پناه ببرد؟! اگر خواص، مسلم را تنها نمی‌گذاشتند و مثلاً، عده به صد نفر می‌رسید، آن صد نفر دور مسلم را می‌گرفتند. خانه‌ی یکی‌شان را مقرّ فرماندهی می‌کردند. می‌ایستادند و دفاع می‌کردند. مسلم، تنها هم که بود، وقتی خواستند دستگیرش کنند، ساعتها طول کشید. سربازان ابن زیاد، چندین بار حمله کردند؛ مسلم به تنهایی همه را پس زد. اگر صد نفر مردم با او بودند، مگر می‌توانستند دستگیرش کنند؟! باز مردم دورشان جمع می‌شدند. پس، خواص در این مرحله، کوتاهی کردند که دور مسلم را نگرفتند.

ببینید! از هر طرف حرکت می‌کنیم، به خواص می‌رسیم. تصمیم‌گیری خواص در وقت لازم، تشخیص خواص در وقت لازم، گذشت خواص از دنیا در لحظه‌ی لازم، اقدام خواص برای خدا در لحظه‌ی لازم. اینهاست که تاریخ و ارزشها را نجات می‌دهد و حفظ می‌کند! در لحظه‌ی لازم، باید حرکت لازم را انجام داد. اگر تأمل کردید و وقت گذشت، دیگر فایده ندارد.

بیانات در دیدار فرماندهان لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله (ص) - ۱۳۷۵/۲/۲۰

۳۷. حضرت ابی عبدالله یکی از بزرگترین شاخصها و الگوها برای تمامی انسانها

زیرکترین انسانها و انتخاب اولیاءالله بعنوان الگو و اسوه

تشبّه به بزرگان و انتساب به اولیا، کار زیرکان عالم است. هر کس الگویی می‌خواهد، دنبال نمونه و اسوه‌ای می‌گردد؛ اما همه در جستن الگو، راه صواب نمی‌روند. بعضی افراد در عالم هستند که اگر از آنها بپرسید کدام چهره ذهن شما را به خود متوجه می‌کند، می‌بینید که سراغ انسانهای حقیر و کوچک و پستی می‌روند که عمرشان به عبودیت هوای نفس گذشته است و تنها هنرشان چیزی است که جز غافلان را خوش نمی‌آید - تنها سرگرم کردن چند لحظه انسانهای کوچک و غافل - اینها برای عده‌ای از انسانهای معمولی عالم، الگو می‌شوند. بعضی سراغ سیاستمداران و شخصیت‌های تاریخی و امثال آن می‌روند و آنان را الگو قرار می‌دهند. زیرکترین انسانها کسانی هستند که اولیاءالله را الگو قرار می‌دهند؛ چون بزرگترین خصوصیت اولیاءالله این است که تا آن حد شجاع و قوی و مقتدرند که می‌توانند امیر نفس خود باشند و دلیل نفس خود نشوند.

به یکی از فیلسوفان و حکمای قدیم منسوب است که به اسکندر رومی - مقدونی - گفت: تو غلام غلامان من هستی! اسکندر تعجب کرد و خشمگین شد. گفت: خشمگین نشو؛ تو غلام شهوت و غضب خود هستی. وقتی

چیزی را بخواهی، بی‌تابی؛ وقتی هم از چیزی خشمگین بشوی، بی‌تابی! این بردگی در مقابل شهوت و غضب است؛ در حالی که شهوت و غضب غلام من هستند.

ممکن است این داستان راست باشد و ممکن است واقعیت نداشته باشد؛ اما نسبت به اولیاء خدا، پیغمبران و شاخصهای راه هدایت الهی بشر، راست است. نمونه‌های آن یوسف، ابراهیم و موسی هستند و نمونه‌های متعدّد نیز در زندگی اولیای خدا وجود دارد. زیرکترین انسانها کسانی هستند که این بزرگان؛ این انسانهای شجاع و مقتدر را الگو قرار می‌دهند و از این طریق برای خودشان، در باطن و معنا کسب اقتدار و عظمت می‌کنند.

امام حسین(ع) یکی از بزرگترین شاخصهای الگو و مورد نیاز در همه‌ی عوالم وجود

باز در میان این بزرگان هم شاخصهایی است که بلاشک حضرت ابی‌عبدالله علیه الصّلاة و السّلام، یکی از بزرگترین این شاخصهاست. حقّاً باید گفت که نه فقط ما انسانهای خاکی حقیر و ناقابل، بلکه همه عوالم وجود، ارواح اولیاء و بزرگان و فرشتگان مقرب، محتاج پرتوی از انوار اویند و در تمام عوالم تو در توی وجود، که برای ما روشن و آشنا هم نیست، نور مبارک حسین بن علی علیه السّلام مثل خورشید می‌درخشد. اگر انسان خود را در پرتو این خورشید قرار دهد، این کار بسیار برجسته‌ای است.

بیانات معظم رهبری در دیدار پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز

پاسدار - ۱۳۷۵/۹/۲۴

۳۸. عبادت، معرفت، بصیرت، استقامت و شجاعت؛ ابعاد وجودی شخصیت سیدالشهدا (ع)

جلوه‌های همّت حسینی در طول زندگی آن حضرت

ملاحظه کنید؛ امام حسین علیه السّلام فرزند پیغمبر که بود، فرزند علی بن ابیطالب علیه السّلام و فاطمه زهرا سلام الله علیها که بود - همه اینها ارزشهایی است که یک انسان را خیلی تعالی می‌بخشد - پرورش یافته آن خانه و آن دامن و آن تربیت و فضای معنوی و بهشت روحانی هم که بود؛ اما به اینها قانع نشد. وقتی نبی اکرم از دنیا رفت، ایشان یک نوجوان هشت، نه ساله بود. وقتی امیرالمؤمنین به شهادت رسید، ایشان یک جوان سی و هفت، هشت ساله بود. در دوران امیرالمؤمنین هم که دوران آزمایش و تلاش و کار بود، این مایه مستعد، زیر دست آن پدر، مرتّب و رز خورده بود و قوی، درخشان و تابناک شده بود.

اگر همّت یک انسان مثل همّت ما باشد، خواهد گفت که همین مقدار بس است؛ همین خوب است و با همین خدا را ملاقات کنیم. همّت حسینی این نیست. در دوران حیات مبارک برادرش، که ایشان مأموم آن بزرگوار و امام حسن علیه السّلام، امام بود، ایشان همان حرکت عظیم را ادامه داد. باز همین طور پیشرفت و انجام وظایف در کنار برادر و اطاعت مطلق از امام

زمان است. همه اینها درجه و تعالی است. لحظه لحظه هایش را حساب کنید. بعد در مقابل شهادت برادر قرار گرفت. بعد از آن هم زندگی مبارک این بزرگوار، ده سال ادامه پیدا کرده است - از وقت شهادت امام حسن تا هنگام شهادت امام حسین، حدود ده سال و اندکی است - شما ببینید امام حسین علیه السلام، در این ده سال قبل از عاشورا چه می کرد.

آن عبادت و تضرع، آن توسل و اعتکاف در حرم پیغمبر و آن ریاضت معنوی و روحانی، یک طرف قضیه است. از طرف دیگر تلاش آن بزرگوار در نشر علم و معارف و مبارزه با تحریف است. تحریف در آن روز، بزرگترین بلای معنوی برای اسلام بود که مثل سیلابی از فساد و گنداب، به سمت اذهان جامعه اسلامی سرازیر شده بود. دورانی بود که به شهرهای اسلامی و کشورها و ملت‌های مسلمان آن روز سفارش می شد بزرگترین شخصیت اسلام را لعن کنند! اگر کسی متهم می شد به این که طرفدار جریان امامت و ولایت امیرالمؤمنین است، تحت تعقیب قرار می گرفت. «القتل بالظنة والأخذ بالتهمة».

در چنین دورانی این بزرگوار، مثل کوه ایستاد و مثل فولاد پرده‌های تحریف را برید. کلمات و فرمایشات و خطاب آن بزرگوار به علما، چیزهایی است که بعضی از آنها که در تاریخ مانده است، نشان می دهد ایشان چه حرکت عظیمی را در این زمینه داشته است.

رشته بعدی هم رشته نهی از منکر و امر به معروف در بالاترین شکل آن است که در نامه به معاویه در کتابهای تاریخ نقل شده است - نقل شیعه هم نیست - اتفاقاً این نامه را - تا آن جاکه در ذهنم هست - مورخین سنی نقل کرده‌اند؛ به گمانم شیعه نقل نکرده است؛ یعنی من برخورد نکرده‌ام؛ یا اگر هم نقل کرده‌اند، از آنها نقل کرده‌اند. آن نامه کذایی و نهی از منکر و امر به معروف، تا هنگام حرکت از مدینه است که بعد از به سلطنت رسیدن یزید است که این هم امر به معروف و نهی از منکر است. «أريد أن امر بالمعروف وأنهي عن المنكر»^۱.

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

بینید؛ یک انسان، هم در تلاش نفسانی و شخصی - تهذیب نفس - آن حرکت عظیم را می‌کند؛ هم در صحنه و عرصه‌ی فرهنگی، که مبارزه با تحریف، اشاعه احکام الهی و تربیت شاگرد و انسانهای بزرگ است و هم در عرصه سیاسی که امر به معروف و نهی از منکر است. بعد هم مجاهدت عظیم ایشان، که مربوط به عرصه سیاسی است. این انسان، در سه عرصه مشغول خود سازی و پیشرفت است.

عزیزان من! این انسان الگوست - اینها مربوط به قبل از کربلاست - لحظه‌ای نباید متوقف شد. باید دائم در حال پیشرفت بود؛ چون دشمن منتظر خاکریز نرم است که نفوذ کند. دشمن منتظر توقف است تا حمله کند. بهترین راه برای متوقف کردن حمله دشمن و بر هم زدن آرایش او، حمله شماست. پیشرفت شما حمله به دشمن است.

لزوم خودسازی فردی، خانوادگی و اجتماعی در مقابل تلاشهای دشمن

بعضی خیال می‌کنند حمله به دشمنان، معنایش این است که انسان حتماً توپ و تفنگ به جایی برود؛ یا فریاد سیاسی بلند کند. البته این هم در مواقعی لازم است. بله؛ لازم است انسان فریاد سیاسی هم بزند. بعضی این طور خیال نکنند که وقتی ما به مسأله فرهنگ اشاره می‌کنیم، منظور فریاد کشیدن بر سر دشمن است؛ نه. البته آن هم جای خودش کار لازمی است؛ اما فقط آن نیست. کار سازندگی انسان بر روی خود، بر روی فرزندان، زیردستان و کسان و بر روی امت اسلامی، بزرگترین کارهاست. دشمن دائم پنجه می‌زند، برای این که بتواند این سد عظیم را به نحوی متزلزل یا نازک و نفوذ پذیر کند. دشمن که رها نمی‌کند.

دشمن با عظمت ظاهری و پوشالی خود، همه استکبار غربی و فرهنگ منحط جاهلی و طاغوتی است. این دشمن در طول قرن‌ها به وجود آمده است؛ بر همه منافذ عالم - منابع اقتصادی، فرهنگی، انسانی و سیاسی - دست و چنگ انداخته است. حالا با یک مانع مهمی که اسلام واقعی است - نه اسلام ادعایی - رو به رو شده است. البته اسلام ادعایی هست. اسمشان

مسلمان است. سر سفره آن، هم می‌نشینند؛ هم می‌چرند؛ انگشتان را هم می‌لیسند! طبیعی است آن که ترسی ندارد.

سدّ واقعی، اسلام واقعی و اسلام قرآن است. اسلام «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً»^۱ و «ان الحكم الا لله»^۲ است. اگر کمی دایره را اضیق کنید و به وسط دایره - به مرکز - نزدیکتر شوید، اسلام «ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة»^۳ است. اسلام شماسست که بدنهایتان پر از ترکش است. بر سرتا پای شما نشانه‌ی عملیات و جنگ و جهاد فی سبیل الله و امثال آن است. چه جانبازان عزیز، چه خانواده‌های شهدا، چه آنهایی که رفتند و بحمدالله زنده و سرحال - به کوری چشم دشمن - برگشتند. مانع اصلی این است.

دشمن از این مانع، غافل نیست. دائم بر این پنجه می‌اندازد. باید با پنجه افکنی و ناخن کشی و حيله‌گری دشمن مقابله کنیم. حرکت و تلاش لازم است؛ هم در جبهه خودسازی - این مقدم بر همه است؛ مثل امام حسین علیه السلام که آقا و مولای شماسست - هم در جبهه سیاسی - که آن امر به معروف و حرکت و حضور سیاسی است و در جایی که لازم است، بیان مواضع و تبیین سیاسی در مقابل دنیای استکبار - هم در جبهه فرهنگی - یعنی آدم سازی، خود سازی، خودسازی فکری و اشاعه فکر و فرهنگ - اینها وظیفه همه کسانی است که امام حسین علیه السلام را الگو می‌دانند. خوشبختانه ملت ما همه نسبت به حسین بن علی علیه السلام خاضعند و آن بزرگوار را بزرگ می‌شمارند. حتی خیلی از غیر مسلمانها این گونه‌اند.

اهمیت مسأله‌ی کربلا از لحاظ معنا و روح

حال به مسأله کربلا می‌رسیم که از جهت دیگری مسأله کربلا مهم است. باز این هم برای کسانی که می‌خواهند امام حسین را الگو قرار دهند، درس است. عزیزان من؛ ببینید! ماجرای کربلا تقریباً بیشتر از یک نصف روز - یا

۱. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۱.

۲. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۴۰.

۳. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۱.

اندکی بیشتر - طول نکشیده است. تعدادی هم شهید شده‌اند - حالا هفتاد و دو نفر یا چند نفر کمتر و بیشتر - این همه شهید در دنیا هست. مسأله کربلا که شما می‌بینید این همه عظمت پیدا کرده است - حق هم همین است و هنوز از اینها عظیمتر است - این‌گونه در اعماق وجود بشر تأثیر گذاشته و نفوذ کرده است، به خاطر روح این قضیه است. جسم قضیه چندان حجمی ندارد. بالاخره بچه‌های کوچک در همه‌جا کشته شده‌اند؛ در حالی که آن‌جا یک بچه شش ماهه کشته شد - دشمنان در بعضی جاها قتل عام کرده‌اند و صدها بچه را کشته‌اند - قضیه در این‌جا از لحاظ جسمانی مطرح نیست؛ از لحاظ معنا و روح خیلی مهم است.

رویارویی امام حسین(ع) با یک جهان انحراف، کجروی، و ظلمت

روح قضیه این است که امام حسین علیه السلام در این ماجرا، با یک لشکر روبه‌رو نبود؛ با جماعتی از انسانها، هر چند صد برابر خودش، طرف نبود؛ امام حسین علیه السلام با جهانی انحراف و ظلمات روبه‌رو بود. این مهم است. با یک جهان کجروی و ظلمت و ظلم مواجه بود، که آن جهان هم همه چیز داشت. پول، زر و زور، شعر، کتاب و محدث و آخوند داشت. وحشت انگیز بود. تن آدم معمولی - حتی آدم فوق معمولی - در مقابل عظمت پوشالی آن دنیای ظلمت می‌لرزید. قدم و دل امام حسین علیه‌السلام در مقابل این دنیا نلرزید؛ احساس ضعف و تردید نکرد و یک تنه وسط میدان آمد. عظمت قضیه این است که قیام‌الله است.

شباهت عمل امام حسین(ع) در کربلا با عمل رسول اکرم(ص) در بعثت

کار امام حسین علیه‌السلام و السلام در کربلا، با کار جدّ مطهرش حضرت محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بعثت، قابل تشبیه و مقایسه است. قضیه این است. همان‌طور که پیغمبر در آن‌جا، یک تنه با یک دنیا مواجه شد، امام حسین هم در ماجرای کربلا، یک تنه با یک دنیا مواجه بود. آن بزرگوار هم نترسید؛ ایستاد و جلو آمد. امام حسین هم نترسید؛ ایستاد و جلو آمد. حرکت نبوی و حرکت حسینی، مثل دایره‌ی متحد‌المركز هستند. به یک

جهت متوجّهند. لذا این جا « حسین منی و انا من حسین»^۱ معنا پیدا می‌کند. این عظمت کار امام حسین است.

امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا که فرمود: بروید و این جا نمانید؛ دست بچه‌های مرا هم بگیرید و ببرید؛ اینها مرا می‌خواهند، شوخی که نکرد.^۲ فرض کنید آنها قبول می‌کردند و می‌رفتند و امام حسین، تک و تنها و یا با ده نفر می‌ماند؛ آیا خیال می‌کنید عظمت کار امام حسین کم می‌شد؟ نه؛ عینا باز همین عظمت را داشت. اگر به جای این هفتاد و دو نفر، هفتاد و دو هزار نفر اطراف امام حسین را می‌گرفتند، آیا باز عظمت کار کم می‌شد؟

تفاوت شجاعت و عظمت مجاهدت امام حسین(ع) با شجاعت‌های دیگر

نه، عظمت کار این جا بود که امام حسین علیه‌السلام، در مقابل فشار و سنگینی یک دنیای متعزّض و مدّعی، احساس تردید نکرد؛ در حالی که آدمهای معمولی احساس تردید می‌کنند. آدمهای فوق معمولی هم احساس تردید می‌کنند. کما این که بارها گفته‌ام عبدالله بن عباس - که یک شخصیت بزرگی است - و همه آقازاده‌های قریش، از آن وضع ناراحت بودند. عبدالله زبیر، عبدالله عمر، عبدالرحمن بن ابی بکر و فرزندان بزرگان صحابه و بعضی صحابه از این قبیلند. در مدینه عدّه زیادی صحابه بودند؛ آدمهای با غیرتی هم بودند - نه این که خیال کنید با غیرت نبودند - همان کسانی بودند که در مقابل تهاجم مسلم بن عقبه، در قضیه «حرّه» مدینه - که سال بعد به مدینه حمله بردند و همه را قتل عام کردند - ایستادند؛ جنگیدند و مبارزه کردند. خیال نکنید ترسو بودند؛ نه، شمشیرزن و شجاع بودند.

اما شجاعت ورود در میدان جنگ، یک مسأله است و شجاعت مواجه شدن با یک دنیا، یک مسأله دیگر است. امام حسین علیه‌السلام این دومی را داشت. برای این دومی حرکت کرد. برای همین است که من بارها تأکید کرده‌ام که حرکت امام بزرگوار ما، یک حرکت حسینی بود. امام بزرگوار در زمان ما، رشحه‌ای از حرکت حسینی را در کار خود داشت. حالا بعضی

۱. بالارشاد، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. وقعة الطف، ص ۱۹۸.

بگویند که امام حسین در صحرای کربلا، تشنه شهید شد؛ ولی امام بزرگوار، با این عزت، حکومت و زندگی کردند؛ از دنیا رفتند و تشییع شدند. شاخص قضیه اینها نیست. شاخص قضیه مواجه شدن با یک عظمت پوشالی است که همه چیزها را هم با خود دارد.

قبلاً گفتم که دشمن امام حسین علیه السلام، پول و زور و شمشیر زن و مروج و مبلغ و سینه چاک داشت. عزیزان من! الان وضع شما این است. کربلا تا آخر دنیا گسترده است. کربلا که به مرزهای آن میدان چند صد متری محدود نمی شد. الان همان روز است. همه دنیای استکبار و ظلم امروز، با جمهوری اسلامی مواجه است.

بیانات معظم رهبری در دیدار پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار - ۱۳۷۵/۹/۲۴

۳۹. تفاوت تبلیغ دینی در حکومت اسلامی با دورانهای دیگر

در قضیه محرم - که در تاریخ اسلام، از همه جهت قضیه نمونه و بی نظیری است - یک جهت بارز، همین قضیه تبلیغ است. فرصتی است برای این که به برکت خون مطهر و نابحق ریخته حسین بن علی علیه الصلاة والسلام و اصحاب و خانواده آن بزرگوار و واقعه مظلومانه آنها، مردم نسبت به حقایق آن دینی که این دماء مطهره به پاس آن ریخته شد، آشنا و آگاه شوند. این هم یکی از برکات ماندگار حادثه کربلاست و باید آن را قدر دانست.

تأثیر برقراری حاکمیت اسلامی در ارتباط با تبلیغ بخش‌های مختلف دین

چند صد سال است که در ایران و شاید در بقیه نقاط پیرو مذهب اهل بیت در عالم، سنت تبلیغ در ماه مهم محرم جاری است. تبلیغ در دورانی که حاکمیت اسلام نیست، یک تفاوت اساسی با تبلیغ در دوران حاکمیت اسلام دارد. در دوران حاکمیت اسلام، تبلیغ هر بخشی از دین، می‌تواند درست در جای خود واقع شود؛ یعنی بیان یک بخش از مجموعه‌ای که برای اداره زندگی مردم لازم است. در حالی که وقتی حاکمیت اسلام وجود ندارد، این طور نیست؛ بخشها از هم جداست، به هم بی‌ارتباط است و همه مجموعه، کامل نیست.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با روحانیان و مبلغان اعزامی در آستانه
ماه محرم الحرام - ۱۳۷۶/۲/۱۳ - ماه محرم الحرام

۴۰. ارزش و اهمیت تلاش امام سجّاد (ع) و حضرت زینب (س) در حفظ و زنده نگهداشتن خون شهیدا

اگر این حقیقت، به وسیله کسانی که امروز در قبال شهیدان مسؤولیت دارند، زنده بماند، حفظ و تقدیس گردد و بزرگ نگاه داشته شود، همیشه تاریخ آینده ما، از این ایثار بزرگی که آنان کردند، بهره خواهد برد. همچنان که تاریخ بشریت، هنوز از خون به ناحق ریخته سرور شهیدان تاریخ، حضرت ابی عبدالله الحسین علیه الصّلاة والسّلام بهره می برد؛ چون کسانی که وارث آن خون بودند، مدبرانه ترین و شیواترین روشها را برای زنده نگهداشتن این خون به کار بردند.

وظیفه‌ی امروز ما در حفظ و تقدیس خون اصحاب عاشورا

گاهی رنج و زحمت زنده نگهداشتن خون شهید، از خود شهادت کمتر نیست. رنج سی ساله امام سجّاد علیه الصّلاة والسّلام و رنج چندین ساله زینب کبری علیها سلام از این قبیل است. رنج بردند تا توانستند این خون را نگه بدارند. بعد از آن هم همه ائمه علیهم السّلام تا دوران غیبت، این رنج را متحمّل شدند. امروز، ما چنین وظیفه‌ای داریم. البته شرایط امروز، با آن روز متفاوت است. امروز بحمدالله حکومت حق - یعنی حکومت شهیدان - قائم است. پس، ما وظایفی داریم.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با خانواده‌های سرداران شهید استان
تهران - ۱۳۷۶/۲/۱۷

۴۱. راه بزرگ ماندگاری حادثه‌ی عاشورا

عاشورا؛ مجموعه‌ی مصائب بزرگ و صبری بزرگ

در جریان یک زندگی شرافتمندانه، البته مصائب زیاد است. خودِ صحنه عاشورای حسینی، صحنه انواع مصائب است. واقعاً عجیب است که خدای متعال، این عرصه عاشورای حسینی را چطور مجموعه‌ای از مصیبت‌های بزرگ قرار داد که انسان‌های بزرگی و در رأس آنها حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه‌الصلاة والسلام، با کرامت و بزرگواری و صبر و شکر، توانستند این مصائب بزرگ را تحمّل کنند. هر دو طرف قضیه، در عرصه تاریخ بشر بی‌نظیر است. هم آن‌طور مصیبت‌ها با آن شدّت و با آن تنوع که همه با هم در یک صبح تا عصر اتفاق افتاد، در دنیا نظیر ندارد؛ هم صبری که در مقابل این مصیبت‌ها شد، در تاریخ نظیر ندارد.

امام سجّاد(ع) و حضرت زینب(س) تحمل‌کنندگان اصلی مصیبت‌ها و رنج اسارت

آن شهدات‌ها، آن مظلومیت‌ها، آن احساس غربت، آن تشنگی، آن فشار تألماتی که بر یک نفر به خاطر خانواده‌اش وارد می‌شود، آن نگرانی از آینده، بعد هم فقدان عزیزترین عزیزان عالم وجود - یعنی حسین بن علی علیه‌السلام - و

خانواده و فرزندان و اصحابش و بعد هم اسارت؛ آن هم نه اسارت در دست یک عده مردم باشرف؛ چون اسارت در دست انسانی که باشرف باشد، قابل تحمّل است؛ اما آن انسانها، انسانهای باشرفی نبودند، انسان نبودند؛ ددمنش بودند. خاندان امام حسین چنین اسارتی را بعد از آن همه مصیبت از صبح تا عصر عاشورا تحمّل کردند. تحمّل کننده کیست؟ امام سجّاد - مقام امامت - است، زینب - تالی تلوّ مقام امامت - است، بعد زنان و کودکانی اند که به حسب ظاهر، مقامات عالی معنوی مثل ولایت و امامت هم ندارند؛ اما تحمّل کردند. این است آن راز بزرگی که حادثه‌ی عاشورا را ماندگار کرد.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده‌های معظّم اسرا و مفقودان

جنگ تحمیلی - ۱۳۷۶/۲/۳۱

۴۲. معنویت پشوانمی عظمت شخصیت و جهاد امام حسین(ع)

شخصیت درخشان و بزرگوار امام حسین علیه‌السلام دو وجهه دارد: یک وجهه، همان وجهه جهاد و شهادت و توفانی است که در تاریخ به راه انداخته و همچنان هم این توفان با همه برکاتی که دارد، برپا خواهد بود؛ که شما با آن آشنا هستید. یک بعد دیگر، بعد معنوی و عرفانی است که بخصوص در دعای عرفه به شکل عجیبی نمایان است. ما مثل دعای عرفه کمتر دعایی را داریم که سوز و گداز و نظم عجیب و توسل به ذیل عنایت حضرت حق متعال بر فانی دیدن خود در مقابل ذات مقدس ربوبی در آن باشد؛ دعای خیلی عجیبی است.

دعای عرفه‌ی امام سجّاد؛ شرح دعای عرفه‌ی امام حسین(ع)

دعای دیگری^۱ مربوط به روز عرفه در صحیفه سجّادیه هست، که از فرزند این بزرگوار است. من یک وقت این دو دعا را با هم مقایسه می‌کردم؛ اوّل دعای امام حسین را می‌خواندم، بعد دعای صحیفه سجّادیه را. مکرّر به نظر من این طور رسیده است که دعای حضرت سجّاد، مثل شرح دعای عرفه

۱. صحیفه سجّادیه، دعای ۴۷.

است. آن، متن است؛ این، شرح است. آن، اصل است؛ این، فرع است. دعای عرفه، دعای عجیبی است. شما عین همین روحیه را در خطابی که حضرت در مجمع بزرگان زمان خود - بزرگان اسلام و بازماندگان تابعین و امثال اینها - در منی ایراد کردند، مشاهده می‌کنید. ظاهراً هم متعلق به همان سال آخر یا سال دیگری است - من الان درست در ذهنم نیست - که آن هم در تاریخ و در کتب حدیث ثبت است.

نگاهی به جنبه‌ی عرفانی ماجرای عاشورا

به قضیه عاشورا و کربلا برمی‌گردیم. می‌بینیم این جا هم با این که میدان حماسه و جنگ است، اما از لحظه اول تا لحظه آخری که نقل شده است که حضرت صورت مبارکش را روی خاکهای گرم کربلا گذاشت و عرض کرد: «الهی رضاً بقضائک و تسلیماً لأمرک»، با ذکر و تضرع و یاد و توسل همراه است. از وقت خروج از مکه که فرمود: «من کان فینا باذلاً مهیجته موطناً علی لقاءالله نفسه فلیرحل معنا»، با دعا و توسل و وعده لقای الهی و همان روحیه دعای عرفه شروع می‌شود، تا گودال قتلگاه و «رضاً بقضائک» لحظه آخر. یعنی خود ماجرای عاشورا هم یک ماجرای عرفانی است. جنگ است، کشتن و کشته شدن است، حماسه است - و حماسه‌های عاشورا، فصل فوق‌العاده درخشانی است - اما وقتی شما به بافت اصلی این حادثه حماسی نگاه می‌کنید، می‌بینید که عرفان هست، معنویت هست، تضرع و روح دعای عرفه هست. پس، آن وجه دیگر شخصیت امام حسین علیه‌السلام هم باید به عظمت این وجه جهاد و شهادت و با همان اوج و عروج، مورد توجه قرار گیرد.

حال نکته‌ای که می‌خواهم عرض کنم، این جاست. شاید بشود قاطعاً گفت که همین معنویت و عرفان و توسل و فناء فی الله و محو در معشوق و ندیدن خود در مقابل اراده ذات مقدس ربوبی است که ماجرای عاشورا را هم این طور با عظمت و پُرشکوه و ماندگار کرده است. به عبارت دیگر، این

۱. وقعة الطف، ص ۲۵۱.

۲. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

جانبِ اوّل - یعنی جانب جهاد و شهادت - آفریده و مخلوق آن جانبِ دوم است؛ یعنی همان روح عرفانی و معنوی. خلیپها مؤمنند و می‌روند مجاهدت می‌کنند، به شهادت هم می‌رسند - شهادت است، هیچ چیزی کم ندارد - اما یک شهادت هم هست که بیش از روح ایمان، از یک دل سوزان، از یک روح مشتعل و بی‌تاب در راه خدا و در محبت پروردگار و غرقه در ذات و صفات الهی، سرچشمه می‌گیرد. این‌گونه مجاهدتی، طعم دیگری پیدا می‌کند. این، حال دیگری می‌بخشد. این، اثر دیگری در تکوین می‌گذارد.

توصیه به خواندن وصیتنامه‌ی شهدا و درک روح عرفانی مندرج در آنها

رشحاتی از این را ما در جنگ مشاهده کردیم. این که شما دیدید امام فرمودند وصیت‌نامه این جوانان را بخوانید، من حدسم این است - البته در این مورد چیزی از امام نشنیدم - که این یک توصیه خشک و خالی نبود. خود امام، آن وصیت‌نامه‌ها را خوانده بودند و آن گلوله آتشین در قلب مبارکشان اثر گذاشته بود و می‌خواستند که دیگران هم از آن بی‌بهره نمانند. کم‌این که خود من هم در طول سالهای جنگ و بعد از آن تا امروز، بحمدالله با این وصیت‌نامه‌ها تا حدودی انس داشتم و دارم و دیده‌ام که بعضی از این وصیت‌نامه‌ها، چطور حاکی از همان روح عرفان است.

سرعت طیّ مسیر برخی جوانان رزمنده نسبت به طیّ طریق سالکان

راهی را که یک عارف و یک سالک در طول سی سال، چهل سال طی می‌کند - ریاضت می‌کشد، عبادت می‌کند، حضور پیدا می‌کند، از اساتید فرا می‌گیرد، چقدر گریه‌ها، چقدر نضرّعها، چقدر کارهای بزرگ - این راه طولانی را یک جوان در ظرف ده روز، پانزده روز، بیست روز در جبهه پیدا کرده و طی کرده است. یعنی از آن لحظه‌ای که این جوان با هر انگیزه‌ای - طبعاً با انگیزه دینی، همراه با آن حماسه‌های جوانی - به جبهه رفته و این حالت بتدریج در جبهه به یک حالت عزم بر فداکاری و گذشت مطلق از همه هستی خود تبدیل شده و او خاطرات و یا وصیت‌نامه خود را نوشته است، تا لحظه شهادت،

این حالت همین‌طور لحظه‌به‌لحظه پُرشورتر، و این قرب نزدیکتر، و این سیر سریعتر شده است؛ تا آن روزهای آخر و لحظه‌های آخر و ساعات آخر، اگر چیزی از او مانده است، مثل یک گلوله آتشین در دل انسان اثر می‌گذارد. این جوانانی که خاطرات نوشتند و شهید شدند، انسان در نوشته‌هایشان، چنین خصوصیتی را خیلی به‌وضوح مشاهده می‌کند. این، رشحه‌ای از همان روح حسینی است. پس، پشتوانه حادثه عاشورا، معنویت است.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با گروه کثیری از پاسداران سپاه پاسداران
انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار - ۱۳۷۶/۹/۱۳

۴۳. صدور معروفترین دعاها از سه امامی که بیشتر درگیر مبارزات بوده‌اند

عجیب این است که اگرچه از همه ائمه علیهم‌السلام - تا آن جایی که در ذهنم هست - تقریباً دعاهایی مأثور است و ادعیه‌ای به ما رسیده است، اما بیشترین و معروفترین دعاها از سه امام است، که هر سه درگیر مبارزات بزرگ مدّت عمر خودشان بودند: یکی امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که دعاهایی مثل دعای کمیل و دعاهای دیگر از آن بزرگوار رسیده است، که یک عالم و غوغایی است. بعد ادعیه مربوط به امام حسین علیه‌السلام است، که همین دعای عرفه مظهر آنهاست. این دعا، واقعاً دعای عجیبی است. بعد هم امام سجاد علیه‌السلام است که فرزند و پیام‌آور عاشورا و مبارز در مقابل کاخ ستم یزید است. این سه امامی که حضورشان در صحنه‌های مبارزات از همه بارزتر است، دعایشان هم از همه بیشتر است؛ درسشان در خلال دعا هم از همه بیشتر است. آن وقت شما همین خصوصیات اخلاقی را در صحیفه سجّادیه نگاه کنید.

توصیه به انس با صحیفه‌ی سجّادیه

من به یکایک شما عزیزان توصیه می‌کنم تا آن‌جا که می‌توانید، با صحیفه

سجادیّه مأنوس شوید. کتاب بسیار عظیمی است. این که گفته‌اند زبور آل محمد، واقعاً همین طور است؛ پُر از نغمه‌های معنوی است، دعا و درس است؛ هم درس اخلاق است، هم درس علم‌النفس است، هم درس امور اجتماعی است. آن‌جا ملاحظه کنید: «اللهم انی اعوذ بک من هیجان الحرص و سورة الغضب ... والحاح الشهوة»^۱. یعنی یکی یکی این خصوصیات معنوی و اخلاقی و این ریشه‌های فاسدی را که در نفس ما هست، در زبان دعا به ما معرفی می‌کند.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با گروه کثیری از پاسداران سپاه پاسداران
انقلاب اسلامی به مناسبت روز پاسدار - ۱۳۷۶/۹/۱۳

۴۴. تحلیل جامع تاریخ اسلام از بعثت تا واقعه‌ی عاشورا

سه بحث عمده پیرامون عاشورا

در مباحث مربوط به عاشورا، سه بحث عمده وجود دارد:

یکی بحث علل و انگیزه‌های قیام امام حسین علیه‌السلام است، که چرا امام حسین قیام کرد؛ یعنی تحلیل دینی و علمی و سیاسی این قیام. در این زمینه، ما قبلاً تفصیلاً عرایضی عرض کرده‌ایم؛ فضلا و بزرگان هم بحثهای خوبی کرده‌اند. امروز وارد آن بحث نمی‌شویم.

بحث دوم، بحث درسهای عاشورا است که یک بحث زنده و جاودانه و همیشگی است و مخصوص زمان معینی نیست. درس عاشورا، درس فداکاری و دینداری و شجاعت و مواسات و درس قیام‌الله و درس محبت و عشق است. یکی از درسهای عاشورا، همین انقلاب عظیم و کبیری است که شما ملت ایران پشت سر حسین زمان و فرزند ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام انجام دادید. خود این، یکی از درسهای عاشورا بود. در این زمینه هم من امروز هیچ بحثی نمی‌کنم.

بحث سوم، درباره‌ی عبرتهای عاشورا است که چند سال قبل از این، ما این مسأله را مطرح کردیم که عاشورا غیر از درسها، عبرتهایی هم دارد. بحث عبرتهای عاشورا مخصوص زمانی است که اسلام حاکمیت داشته باشد. حداقل این است که بگوییم عمده این بحث، مخصوص به این زمان است؛

یعنی زمان ما و کشور ما، که عبرت بگیریم. ما قضیه را این گونه طرح کردیم که چطور شد جامعه اسلامی به محوریت پیامبر عظیم الشان، آن عشق مردم به او، آن ایمان عمیق مردم به او، آن جامعه سرتاپا حماسه و شور دینی و آن احکامی که بعداً مقداری درباره آن عرض خواهم کرد، همین جامعه ساخته و پرداخته، همان مردم، حتی بعضی همان کسانی که دوره‌های نزدیک به پیامبر را دیده بودند، بعد از پنجاه سال کارشان به آن جا رسید که جمع شدند، فرزند همین پیامبر را با فجیعترین وضعی کشتند؟! انحراف، عقبگرد، برگشتن به پشت سر، از این بیشتر چه می‌شود؟!

سخنرانی حضرت زینب(س) در بازار کوفه درباره‌ی ارتجاع و عقبگرد اُمّت

زینب کبری سلام‌الله‌علیها در بازار کوفه، آن خطبه عظیم را اساساً بر همین محور ایراد کرد: «یا اهل الکوفه، یا اهل الختل و الغدر، اُتَبکون؟!». ^۱ مردم کوفه وقتی که سر مبارک امام حسین را بر روی نیزه مشاهده کردند و دختر علی را اسیر دیدند و فاجعه را از نزدیک لمس کردند، بنا به ضجّه و گریه کردند. فرمود: «اُتَبکون؟!؛ گریه می‌کنید؟! «فلا رقات الدمعه ولا هدئت الرنه»^۲؛ گریه‌تان تمامی نداشته باشد. بعد فرمود: «انما مثلکم کمثل التي نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلاً بینکم»^۳. این، همان برگشت است؛ برگشت به فقهرا و عقبگرد. شما مثل زنی هستید که پشمها یا پنبه‌ها را با مغزل^۴ نخ می‌کند؛ بعد از آن که این نخها آماده شد، دوباره شروع می‌کند نخها را از نو باز کردن و پنبه نمودن! شما در حقیقت نخهای رشته خود را پنبه کردید. این، همان برگشت است. این، عبرت است. هر جامعه اسلامی، در معرض همین خطر هست.

امام خمینی عزیز بزرگ ما، افتخار بزرگش این بود که یک اُمّت بتواند عامل به سخن آن پیامبر باشد. شخصیت انسانهای غیر پیامبر و غیر معصوم، مگر با آن شخصیت عظیم قابل مقایسه است؟ او، آن جامعه را به وجود آورد

۱، ۲ و ۳. لهوف، سیدبن طاووس ص ۸۸ و ۶۷، معالی السبطين، ج ۲، ص ۶۰.

۴. مغزل: دوک، وسیله‌ای که با آن نخ یا ریسمان ریستند.

و آن سرانجام دنبالش آمد. آیا هر جامعه اسلامی، همین عاقبت را دارد؟ اگر عبرت بگیرند، نه؛ اگر عبرت نگیرند، بله. عبرتهای عاشورا این جاست.

ما مردم این زمان، بحمدالله به فضل پروردگار، این توفیق را پیدا کرده‌ایم که آن راه را مجدداً برویم و اسم اسلام را در دنیا زنده کنیم و پرچم اسلام و قرآن را برافراشته نماییم. در دنیا این افتخار نصیب شما ملت شد. این ملت تا امروز هم که تقریباً بیست سال از انقلابش گذشته است، قرص و محکم در این راه ایستاده و رفته است. اما اگر دقت نکنید، اگر مواظب نباشیم، اگر خودمان را آن‌چنان که باید و شاید، در این راه ننگه نداریم، ممکن است آن سرنوشت پیش بیاید. عبرت عاشورا، این جاست.

حال من می‌خواهم مقداری درباره موضوعی که چند سال پیش آن را مطرح کردم و بحمدالله دیدم فضلاً درباره آن بحث کردند، تحقیق کردند، سخنرانی کردند و مطلب نوشتند، با توسع صحبت کنم. البته بحث کامل در این مورد، بحث نماز جمعه نیست؛ چون طولانی است و ان‌شاءالله اگر عمری داشته باشم و توفیقی پیدا کنم، در جلسه‌ای غیر نماز جمعه، این موضوع را مفصل با خصوصیاتش بحث خواهم کرد. امروز می‌خواهم یک گذر اجمالی به این مسأله بکنم و اگر خدا توفیق دهد، در واقع یک کتاب را در قالب یک خطبه بریزم و به شما عرض کنم.

اولاً حادثه را باید فهمید که چقدر بزرگ است، تا دنبال عللش بگردیم. کسی نگوید که حادثه عاشورا، بالاخره کشتاری بود و چند نفر را کشتند. همان‌طور که همه ما در زیارت عاشورا می‌خوانیم: «لقد عظمت الرزیه و جلت و عظمت المصیبه»، مصیبت، خیلی بزرگ است. رزیه، یعنی حادثه بسیار بزرگ. این حادثه، خیلی عظیم است. فاجعه، خیلی تکان دهنده و بی‌نظیر است.

درک عظمت حادثه‌ی عاشورا با تحلیل سه دوره از زندگی امام حسین(ع)

برای این که قدری معلوم شود که این حادثه چقدر عظیم است، من

۱. الاقبال سیدبن طاووس، ص ۳۳۳.

سه دوره کوتاه را از دوره‌های زندگی حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام اجمالاً مطرح می‌کنم. شما ببینید این شخصیتی که انسان در این سه دوره می‌شناسد، آیا می‌توان حدس زد که کارش به آن‌جا برسد که در روز عاشورا یک عده از امت جدش او را محاصره کنند و با این وضعیت فجیع، او و همه یاران و اصحاب و اهل بیتش را قتل عام کنند و زنانشان را اسیر بگیرند؟ این سه دوره، یکی دوران حیات پیامبر اکرم است. دوم، دوران جوانی آن حضرت، یعنی دوران بیست و پنج‌ساله تا حکومت امیرالمؤمنین است. سوم، دوران فترت بیست ساله بعد از شهادت امیرالمؤمنین تا حادثه کربلاست.

امام حسین(ع) در دوران حیات پیامبر اکرم(ص)

در دوران حیات پیامبر اکرم، امام حسین عبارت است از کودک نور دیده سوگلی پیامبر. پیامبر اکرم دختری به نام فاطمه دارد که همه مردم مسلمان در آن روز می‌دانند که پیامبر فرمود: «انَّ الله لیغضب لغضب فاطمة»؛ اگر کسی فاطمه را خشمگین کند، خدا را خشمگین کرده است. «و یرضی لرضاها»؛^۱ اگر کسی او را خشنود کند، خدا را خشنود کرده است. ببینید، این دختر چقدر عظیم‌المنزله است که پیامبر اکرم در مقابل مردم و در ملاء عام، راجع به او این‌گونه حرف می‌زند. این مسأله‌ای عادی نیست.

پیامبر اکرم این دختر را در جامعه اسلامی به کسی داده است که از لحاظ افتخارات، در درجه اعلاست؛ یعنی علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام. او، جوان، شجاع، شریف، از همه مؤمنتر، از همه باسابقه‌تر، از همه شجاعتر و در همه میدانها حاضر است. کسی است که اسلام به شمشیر او می‌گردد؛ هر جایی که همه در می‌مانند، این جوان جلو می‌آید، گره‌ها را باز می‌کند و بن‌بستها را می‌شکند. این داماد محبوب عزیزی که محبوبیت او نه به خاطر خویشاوندی، بلکه به خاطر عظمت شخصیت اوست، همسر نو دیده پیامبر است. کودکی از اینها متولد شده است و او حسین بن علی است.

۱. امالی شیخ صدوق، ص ۳۱۴.

۲. همان.

البته همه این حرفها درباره امام حسن علیه السّلام هم هست؛ اما من حالا بحثم راجع به امام حسین علیه السّلام است؛ عزیزترین عزیزان پیامبر؛ کسی که رئیس دنیای اسلام، حاکم جامعه اسلامی و محبوب دل همه مردم، او را در آغوش می‌گیرد و به مسجد می‌برد. همه می‌دانند که این کودک، محبوب دل این محبوب همه است. او روی منبر مشغول خطبه خواندن است که این کودک، پایش به مانعی می‌گیرد و به زمین می‌افتد. پیامبر از منبر پایین می‌آید، او را در بغل می‌گیرد و آرامش می‌کند. ببینید؛ مسأله این است.

پیامبر درباره امام حسن و امام حسین شش، هفت ساله فرمود: «سیدی شباب اهل الجنّه»؛ اینها سرور جوانان بهشتند. اینها که هنوز کودکتند، جوان نیستند؛ اما پیامبر می‌فرماید سرور جوانان اهل بهشتند. یعنی در دوران شش، هفت سالگی هم در حدّ یک جوان است؛ می‌فهمد، درک می‌کند، عمل می‌کند، اقدام می‌کند، ادب می‌ورزد و شرافت در همه وجودش موج می‌زند. اگر آن روز کسی می‌گفت که این کودک به دست امت همین پیامبر، بدون هیچ‌گونه جرم و تخلفی به قتل خواهد رسید، برای مردم غیرقابل باور بود؛ همچنان که پیامبر فرمود و گریه کرد و همه تعجب کردند که یعنی چه؛ مگر می‌شود؟!

امام حسین(ع) در دوران بعد از وفات پیامبر اکرم(ص) تا حکومت امیرالمؤمنین

(علی(ع

دوره دوم، دوره بیست و پنجساله بعد از وفات پیامبر تا حکومت امیرالمؤمنین است. حسین جوان، بالنده، عالم و شجاع است. در جنگها شرکت می‌جوید، در کارهای بزرگ دخالت می‌کند، همه او را به عظمت می‌شناسند؛ نام بخشندگان که می‌آید، همه چشمها به سوی او برمی‌گردد. در هر فضیلتی، در میان مسلمانان مدینه و مکه، هر جایی که موج اسلام رفته است، مثل خورشیدی می‌درخشد. همه برای او احترام قائلند. خلفای زمان، برای او و برادرش احترام قائلند و در مقابل او، تعظیم و تجلیل و تبجیل و

۱. بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۷۸.

تجلیل می‌کنند و نامش را به عظمت می‌آورند. جوان نمونه دوران، و محترم پیش همه. اگر آن روز کسی می‌گفت که همین جوان، به دست همین مردم کشته خواهد شد، هیچ کس باور نمی‌کرد.

امام حسین(ع) در دوران پس از شهادت حضرت علی(ع)

دوره سوم، دوره بعد از شهادت امیرالمؤمنین است؛ یعنی دوره غربت اهل بیت. امام حسن و امام حسین علیهماالسلام باز در مدینه‌اند. امام حسین، بیست سال بعد از این مدت، به صورت امام معنوی همه مسلمانان، مفتی بزرگ همه مسلمانان، مورد احترام همه مسلمانان، محل ورود و تحصیل علم همه، محل تمسک و توسل همه کسانی که می‌خواهند به اهل بیت اظهار ارادتی بکنند، در مدینه زندگی کرده است. شخصیت محبوب، بزرگ، شریف، نجیب، اصیل و عالم. او به معاویه نامه می‌نویسد؛ نامه‌ای که اگر هر کسی به هر حاکمی بنویسد، جزایش کشته شدن است. معاویه باعظمت تمام این نامه را می‌گیرد، می‌خواند، تحمل می‌کند و چیزی نمی‌گوید. اگر در همان اوقات هم کسی می‌گفت که در آینده نزدیکی، این مرد محترم شریف عزیز نجیب - که مجسم‌کننده اسلام و قرآن در نظر هر بیننده است - ممکن است به دست همین امت قرآن و اسلام کشته شود - آن هم با آن وضع - هیچ‌کس تصور هم نمی‌کرد؛ اما همین حادثه باورنکردنی، همین حادثه عجیب و حیرت‌انگیز، اتفاق افتاد. چه کسانی کردند؟ همانهایی که به خدمتش می‌آمدند و سلام و عرض اخلاص هم می‌کردند. این یعنی چه؟ معنایش این است که جامعه اسلامی در طول این پنجاه سال، از معنویت و حقیقت اسلام تهی شده است. ظاهرش اسلامی است؛ اما باطنش پوک شده است. خطر این جاست. نمازها برقرار است، نماز جماعت برقرار است، مردم هم اسمشان مسلمان است و عده‌ای هم طرفدار اهل بیتند!

البته من به شما بگویم که در همه عالم اسلام، اهل بیت را قبول داشتند؛ امروز هم قبول دارند و هیچ کس در آن تردید ندارد. حبّ اهل بیت در همه عالم اسلام، عمومی است؛ الان هم همین‌طور است. الان هم هر جای دنیای

اسلام بروید، اهل بیت را دوست می‌دارند. آن مسجدی که منتسب به امام حسین علیه‌السلام است و مسجد دیگری که در قاهره منتسب به حضرت زینب است، ولوله زوآر و جمعیت است. مردم می‌روند قبر را زیارت می‌کنند، می‌بوسند و توسّل می‌جویند.

همین یکی، دو سال قبل از این، کتابی جدید - نه قدیمی؛ چون در کتابهای قدیمی خیلی هست - برای من آوردند، که این کتاب درباره معنای اهل بیت نوشته شده است. یکی از نویسندگان فعلی حجاز تحقیق کرده و در این کتاب اثبات می‌کند که اهل بیت، یعنی علی، فاطمه، حسن و حسین. حالا ما شیعیان که این حرفها جزو جانمان است؛ اما آن برادر مسلمان غیرشیعه این را نوشته و نشر کرده است. این کتاب هم هست، من هم آن را دارم و لابد هزاران نسخه از آن چاپ شده و پخش گردیده است.

بنابراین، اهل بیت محترمند؛ آن روز هم در نهایت احترام بودند؛ اما در عین حال وقتی جامعه تهی و پوک شد، این اتفاق می‌افتد. حالا عبرت کجاست؟ عبرت این جاست که چه کار کنیم جامعه آن‌گونه نشود. ما باید بفهمیم که آن‌جا چه شد که جامعه به این جا رسید. این، آن بحث مشروح و مفصّلی است که من مختصرش را می‌خواهم عرض کنم.

چهار محور اصلی نظام تأسیسی پیامبر اکرم(ص)

اول به عنوان مقدمه عرض کنم: پیامبر اکرم نظامی را به وجود آورد که خطوط اصلی آن چند چیز بود. من در میان این خطوط اصلی، چهار چیز را عمده یافتم: اول، معرفت شفاف و بی‌ابهام؛ معرفت نسبت به دین، معرفت نسبت به احکام، معرفت نسبت به جامعه، معرفت نسبت به تکلیف، معرفت نسبت به خدا، معرفت نسبت به پیامبر، معرفت نسبت به طبیعت. همین معرفت بود که به علم و علم اندوزی منتهی شد و جامعه اسلامی را در قرن چهارم هجری به اوج تمدن علمی رساند. پیامبر نمی‌گذاشت ابهام باشد. در این زمینه، آیات عجیبی از قرآن هست که مجال نیست الان عرض کنم. در هر جایی که ابهامی به وجود می‌آمد، یک آیه نازل می‌شد تا ابهام را برطرف کند. خط اصلی دوم، عدالت مطلق و بی‌اغماض بود. عدالت در قضاوت،

عدالت در برخورداریهای عمومی و نه خصوصی - امکاناتی که متعلق به همه مردم است و باید بین آنها باعدالت تقسیم شود - عدالت در اجرای حدود الهی، عدالت در مناصب و مسؤولیت‌دهی و مسؤولیت‌پذیری. البته عدالت، غیر از مساوات است؛ اشتباه نشود. گاهی مساوات، ظلم است. عدالت، یعنی هر چیزی را به جای خود گذاشتن و به هر کسی حق او را دادن. آن عدل مطلق و بی‌اغماض بود. در زمان پیامبر، هیچ کس در جامعه اسلامی از چارچوب عدالت خارج نبود.

سوم، عبودیت کامل و بی‌شریک در مقابل پروردگار؛ یعنی عبودیت خدا در کار و عمل فردی، عبودیت در نماز که باید قصد قربت داشته باشد، تا عبودیت در ساخت جامعه، در نظام حکومت، نظام زندگی مردم و مناسبات اجتماعی میان مردم بر مبنای عبودیت خدا که این هم تفصیل و شرح فراوانی دارد.

چهارم، عشق و عاطفه جوشان. این هم از خصوصیات اصلی جامعه اسلامی است؛ عشق به خدا، عشق خدا به مردم؛ «يُحِبُّهُمْ وَ يَحْبُّونَهُ»^۱، «ان الله يَحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يَحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»^۲، «قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله»^۳. محبت، عشق، محبت به همسر، محبت به فرزند، که مستحب است فرزند را ببوسی؛ مستحب است که به فرزند محبت کنی؛ مستحب است که به همسرت عشق بورزی و محبت کنی؛ مستحب است که به برادران مسلمان محبت کنی و محبت داشته باشی؛ محبت به پیامبر، محبت به اهل بیت؛ «الْأُمَّوَدَةُ فِي الْقُرْبَى»^۴.

پیامبر این خطوط را ترسیم کرد و جامعه را بر اساس این خطوط بنا نمود. پیامبر حکومت را ده سال همین‌طور کشاند. البته پیداست که تربیت انسانها کار تدریجی است؛ کار دفعی نیست. پیامبر در تمام این ده سال تلاش می‌کرد که این پایه‌ها استوار و محکم شود و ریشه بدواند؛ اما این ده سال، برای این

۱. سوره‌ی مانده، آیه‌ی ۵۴.

۲. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۲.

۳. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۳۱.

۴. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۲۳.

که بتواند مردمی را که درست برضد این خصوصیات بار آمدند، متحوّل کند، زمان خیلی کمی است. جامعه جاهلی، در همه چیزش عکس این چهار مورد بود؛ مردم معرفتی نداشتند، در حیرت و جهالت زندگی می‌کردند، عبودیت هم نداشتند؛ طاغوت بود، طغیان بود، عدالتی هم وجود نداشت؛ همه‌اش ظلم بود، همه‌اش تبعیض بود - که امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه در تصویر ظلم و تبعیض دوران جاهلیت، بیانات عجیب و شیوایی دارد، که واقعاً یک تابلو هنری است؛ «فی فتن داستهم باخفافها و وطئتهم باظلافها»^۱ - محبت هم نبود، دختران خود را زیر خاک می‌کردند، کسی را از فلان قبیله بدون جرم می‌کشتند - «تو از قبیله ما یکی را کشتی، ما هم باید از قبیله شما یکی را بکشیم!» - حالا قاتل باشد، یا نباشد؛ بی‌گناه باشد، یا بی‌خبر باشد؛ جفا می‌طلق، بی‌رحمی مطلق، بی‌محبتی و بی‌عاطفگی مطلق.

مردمی را که در آن جوّ بار آمدند، می‌شود در طول ده سال تربیت کرد، آنها را انسان کرد، آنها را مسلمان کرد؛ اما نمی‌شود این را در اعماق جان آنها نفوذ داد؛ بخصوص آن‌چنان نفوذ داد که بتوانند به نوبه خود در دیگران هم همین تأثیر را بگذارند.

مردم پی‌درپی مسلمان می‌شدند. مردمی بودند که پیامبر را ندیده بودند. مردمی بودند که آن ده سال را درک نکرده بودند. این مسأله «وصایت»ی که شیعه به آن معتقد است، در این جا شکل می‌گیرد. وصایت، جانشینی و نصب الهی، سرمنشأش این‌جاست؛ برای تداوم آن تربیت است، و الا معلوم است که این وصایت، از قبیل وصایتهایی که در دنیا معمول است، نیست، که هر کسی می‌میرد، برای پسر خودش وصیت می‌کند. قضیه این است که بعد از پیامبر، برنامه‌های او باید ادامه پیدا کند.

حالا نمی‌خواهیم وارد بحثهای کلامی شویم. من می‌خواهم تاریخ را بگویم و کمی تاریخ را تحلیل کنم، و بیشترش را شما تحلیل کنید. این بحث هم متعلق به همه است؛ صرفاً مخصوص شیعه نیست. این بحث، متعلق به شیعه و سنی و همه فرق اسلامی است. همه باید به این بحث توجه کنند؛ چون این بحث برای همه مهم است.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی دوم.

تحلیل تغییرات فردی و اجتماعی با بررسی آیه‌ی مبارکه‌ی سوره‌ی فاتحه

و اما ماجراهای بعد از رحلت پیامبر. چه شد که در این پنجاه سال، جامعه اسلامی از آن حالت به این حالت برگشت؟ این اصل قضیه است، که متن تاریخ را هم بایستی در این جا نگاه کرد. البته بنایی که پیامبر گذاشته بود، بنایی نبود که به زودی خراب شود؛ لذا در اوایل بعد از رحلت پیامبر که شما نگاه می‌کنید، همه چیز - غیر از همان مسأله وصایت - سر جای خودش است: عدالت خوبی هست، ذکر خوبی هست، عبودیت خوبی هست. اگر کسی به ترکیب کلی جامعه اسلامی در آن سالهای اول نگاه کند، می‌بیند که علی‌الظاهر چیزی به قهقرا نرفته است. البته گاهی چیزهایی پیش می‌آید؛ اما ظواهر، همان پایه‌گذاری و شالوده‌ریزی پیامبر را نشان می‌دهد. ولی این وضع باقی نمی‌ماند. هر چه بگذرد، جامعه اسلامی بتدریج به طرف ضعف و تهی شدن پیش می‌رود.

ببینید، نکته‌ای در سوره مبارکه حمد هست که من مکرر در جلسات مختلف آن را عرض کرده‌ام. وقتی که انسان به پروردگار عالم عرض می‌کند «اهدنا الصراط المستقیم»^۱ - ما را به راه راست و صراط مستقیم هدایت کن - بعد این صراط مستقیم را معنا می‌کند: «صراط الذین انعمت علیهم»^۲؛ راه کسانی که به آنها نعمت دادی. خدا به خیلها نعمت داده است؛ به بنی اسرائیل هم نعمت داده است: «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم»^۳. نعمت الهی که مخصوص انبیا و صلحا و شهدا نیست: «فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النّبیّین والصدّیقین والشّهداء والّصّالحین»^۴. آنها هم نعمت داده شده‌اند؛ اما بنی اسرائیل هم نعمت داده شده‌اند.

کسانی که نعمت داده شده‌اند، دو گونه‌اند:

یک عدّه کسانی که وقتی نعمت الهی را دریافت کردند، نمی‌گذارند که خدای متعال بر آنها غضب کند و نمی‌گذارند گمراه شوند. اینها همانهایی

۱. سوره‌ی فاتحه، آیه‌ی ۶.

۲. همان، آیه‌ی ۷.

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۰.

۴. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۹.

هستند که شما می‌گویید خدایا راه اینها را به ما هدایت کن. «غیرالمغضوب علیهم»، با تعبیر علمی و ادبیش، برای «الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» صفت است؛ که صفت «الَّذِينَ»، این است که «غیرالمغضوب علیهم و لا الضَّالِّينَ»؛ آن کسانی که مورد نعمت قرار گرفتند، اما دیگر مورد غضب قرار نگرفتند؛ «و لا الضَّالِّينَ»، گمراه هم نشدند.

یک دسته هم کسانی هستند که خدا به آنها نعمت داد، اما نعمت خدا را تبدیل کردند و خراب نمودند. لذا مورد غضب قرار گرفتند؛ یا دنبال آنها راه افتادند، گمراه شدند. البته در روایات ما دارد که «المغضوب علیهم»، مراد یهودند، که این، بیان مصداق است؛ چون یهود تا زمان حضرت عیسی، با حضرت موسی و جانشینانش، عالماً و عامداً مبارزه کردند. «ضالین»، نصاری هستند؛ چون نصاری گمراه شدند. وضع مسیحیت این‌گونه بود که از اول گمراه شدند - یا لاقلاً اکثریتشان این‌طور بودند - اما مردم مسلمان نعمت پیدا کردند. این نعمت، به سمت «المغضوب علیهم» و «الضالین» می‌رفت؛ لذا وقتی که امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید، در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «فلما ان قتل الحسين صلوات الله عليه اشد غضب الله تعالى على اهل الارض»؛^۱ وقتی که حسین علیه‌السلام کشته شد، غضب خدا درباره مردم شدید شد. معصوم است دیگر. بنابراین، جامعه مورد نعمت الهی، به سمت غضب سیر می‌کند؛ این سیر را باید دید. خیلی مهم است، خیلی سخت است، خیلی دقت نظر لازم دارد.

وضعیت عملکرد نمونه‌هایی از خواص در ماجرای عاشورا

من حالا فقط چند مثال بیاورم. خواص و عوام، هر کدام وضعی پیدا کردند. حالا خواصی که گمراه شدند، شاید «مغضوب علیهم» باشند؛ عوام شاید «ضالین» باشند. البته در کتابهای تاریخ، پُر از مثال است. من از این جا به بعد، از تاریخ «ابن اثیر» نقل می‌کنم؛ هیچ از مدارک شیعه نقل نمی‌کنم؛ حتی از مدارک مورخان اهل سنتی که روایتشان در نظر خود اهل سنت، مورد تردید

۱. سوره‌ی فاتحه، آیه‌ی ۷.

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۶۸.

است - مثل ابن قتیبہ - ہم نقل نمی‌کنم. «ابن قتیبہ دینوری» در کتاب «الامامة والسياسة»، چیزهای عجیبی نقل می‌کند که من همه آنها را کنار می‌گذارم. وقتی آدم به کتاب «کامل التواریخ» ابن اثیر می‌نگرد، حس می‌کند که کتاب او دارای عصبیت اموی و عثمانی است. البته احتمال می‌دهم که به جهتی ملاحظه می‌کرده است. در قضایای «یوم الدار»^۱ که جناب «عثمان» را مردم مصر و کوفه و بصره و مدینه و غیره کشتند، بعد از نقل روایات مختلف، می‌گوید علت این حادثه چیزهایی بود که من آنها را ذکر نمی‌کنم: «لعل»؛ علت‌هایی دارد که نمی‌خواهم بگویم. وقتی قضیه جناب «ابی ذر» را نقل می‌کند و می‌گوید معاویه جناب ابی ذر را سوار آن شتر بدون جهاز کرد و آن‌طور او را تا مدینه فرستاد و بعد هم به «ربذه» تبعید شد، می‌نویسد چیزهایی اتفاق افتاده است که من نمی‌توانم بنویسم.^۲ حالا یا این است که او واقعاً - به قول امروز ما - خودسانسوری داشته و یا این که تعصب داشته است. بالاخره او نه شیعه است و نه هوای تشیع دارد؛ فردی است که احتمالاً هوای اموی و عثمانی هم دارد. همه آنچه که من از حالا به بعد نقل می‌کنم، از ابن اثیر است.

چند مثال از خواص: خواص در این پنجاه سال چگونه شدند که کار به این جا رسید؟ من دقت که می‌کنم، می‌بینم همه آن چهار چیز تکان خورد: هم عبودیت، هم معرفت، هم عدالت، هم محبت. این چند مثال را عرض می‌کنم که عین تاریخ است.

۱. سعید بن عاص

«سعید بن عاص» یکی از بنی‌امیه و قوم و خویش عثمان بود. بعد از «ولید بن عقبه بن ابی معیط» - همان کسی که شما فیلمش را در سریال امام علی دیدید؛ همان ماجرای کشتن جادوگر در حضور او - «سعید بن عاص» روی کار آمد، تا کارهای او را اصلاح کند. در مجلس او، فردی گفت که «ما وجود طلحة؟» «طلحة بن عبدالله»، چقدر جواد و بخشنده است؟ لابد پولی به کسی داده بود، یا به کسانی محبتی کرده بود که او دانسته بود. «فقال سعید ان من

۱. ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۶۷ تا ۱۷۰.

۲. ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۱۳ تا ۱۱۶.

له مثل النشاستج لحقیق ان یكون جوادا^۱. یک مزرعه خیلی بزرگ به نام «نشاستج» در نزدیکی کوفه بوده است - شاید همین نشاسته خودمان هم از همین کلمه باشد - در نزدیکی کوفه، سرزمینهای آباد و حاصلخیزی وجود داشته است که این مزرعه بزرگ کوفه، ملک طلحه صحابی پیامبر در مدینه بوده است. سعیدبن عاص گفت: کسی که چنین ملکی دارد، باید هم بخشنده باشد! «والله لو ان لی مثله»^۲ - اگر من مثل نشاستج را داشتم - «لاعاشکم الله به عیاشا رغدا»^۳، گشایش مهمی در زندگی شما پدید می‌آورد؛ چیزی نیست که می‌گویید او جواد است! حال شما این را با زهد زمان پیامبر و زهد اوایل بعد از رحلت پیامبر مقایسه کنید و ببینید که بزرگان و امرا و صحابه در آن چند سال، چگونه زندگی‌ای داشتند و به دنیا با چه چشمی نگاه می‌کردند. حالا بعد از گذشت ده، پانزده سال، وضع به این جا رسیده است.

۲. ابوموسی اشعری

نمونه بعدی، جناب «ابوموسی اشعری» حاکم بصره بود؛ همین ابوموسای معروف حکمیت. مردم می‌خواستند به جهاد بروند، او بالای منبر رفت و مردم را به جهاد تحریض کرد. در فضیلت جهاد و فداکاری، سخنها گفت. خیلی از مردم اسب نداشتند که سوار شوند بروند؛ هر کسی باید سوار اسب خودش می‌شد و می‌رفت. برای این که پیاده‌ها هم بروند، مبالغی هم درباره‌ی فضیلت جهاد پیاده گفت؛ که آقا جهاد پیاده چقدر فضیلت دارد، چقدر چنین است، چنان است! آن قدر دهان و نفسش در این سخن گرم بود که یک عدّه از آنهایی که اسب هم داشتند، گفتند ما هم پیاده می‌رویم؛ اسب چیست! «فحملوا الی فرسهم»^۴؛ به اسبهایشان حمله کردند، آنها را راندند و گفتند بروید، شما اسبها ما را از ثواب زیادی محروم می‌کنید؛ ما می‌خواهیم پیاده

۱. ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۱۳۷ تا ۱۴۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۹۹ تا ۱۰۰.

برویم بجنگیم تا به این ثوابها برسیم! عده‌ای هم بودند که یک خرده اهل تأمل بیشتری بودند؛ گفتند صبر کنیم، عجله نکنیم، ببینیم حاکمی که این طور درباره جهاد پیاده حرف زد، خودش چگونه بیرون می‌آید؟ ببینیم آیا در عمل هم مثل قولش هست، یا نه؛ بعد تصمیم می‌گیریم که پیاده برویم یا سواره. این عین عبارت ابن‌اثیر است. او می‌گوید: وقتی که ابوموسی از قصرش خارج شد، «اخرج ثقله من قصره علی اربعین بغلاً»؛ اشیای قیمتی که با خود داشت، سوار بر چهل استر با خودش خارج کرد و به طرف میدان جهاد رفت! آن روز بانک نبود و حکومتها هم اعتباری نداشت. یک وقت دیدید که در وسط میدان جنگ، از خلیفه خبر رسید که شما از حکومت بصره عزل شده‌اید. این همه اشیای قیمتی را که دیگر نمی‌تواند بیاید و از داخل قصر بردارد؛ راهش نمی‌دهند. هر جا می‌رود، مجبور است با خودش ببرد. چهل استر، اشیای قیمتی او بود، که سوار کرد و با خودش از قصر بیرون آورد و به طرف میدان جهاد برد! «فلما خرج تتعله بعنانه»^۱؛ آنهایی که پیاده شده بودند، آمدند و زمام اسب جناب ابوموسی را گرفتند. «و قالو احملنا علی بعض هذا الفضول»^۲؛ ما را هم سوار همین زیادیه‌ها کن! اینها چیست که با خودت به میدان جنگ می‌بری؟ ما پیاده می‌رویم؛ ما را هم سوار کن. «وارغب فی المشی کما رغبتنا»^۳؛ همان گونه که به ما گفتی پیاده راه بیفتید، خودت هم قدری پیاده شو و پیاده راه برو. «فضرب القوم بسوطه»^۴؛ تازیانه‌اش را کشید و به سر و صورت آنها زد و گفت بروید، بیخودی حرف می‌زنید! «فترکوا دابة فمضی»^۵، از اطرافش پراکنده و متفرق شدند؛ اما البته تحمل نکردند. به مدینه پیش جناب عثمان آمدند و شکایت کردند؛ او هم ابوموسی را عزل

۱. ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۹۹ تا ۱۰۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

۵. همان.

۶. همان.

کرد. اما ابوموسی یکی از اصحاب پیامبر و یکی از خواص و یکی از بزرگان است؛ این وضع اوست!

۳. سعد بن ابی وقاص

مثال سوم: «سعد بن ابی وقاص» حاکم کوفه شد. او از بیت‌المال قرض کرد. در آن وقت، بیت‌المال دست حاکم نبود. یک نفر را برای حکومت و اداره امور مردم می‌گذاشتند، یک نفر را هم رئیس دارایی می‌گذاشتند که او مستقیم به خود خلیفه جواب می‌داد. در کوفه، حاکم «سعد بن ابی وقاص» بود؛ رئیس بیت‌المال، «عبدالله بن مسعود» که از صحابه خیلی بزرگ و عالی مقام محسوب می‌شد. او از بیت‌المال مقداری قرض کرد - حالا چند هزار دینار، نمی‌دانم - بعد هم ادا نکرد و نداد. «عبدالله بن مسعود» آمد مطالبه کرد؛ گفت پول بیت‌المال را بده. «سعد بن ابی وقاص» گفت ندارم. بینشان حرف شد؛ بنا کردند با هم جار و جنجال کردن. جناب «هاشم بن عتبه بن ابی وقاص» - که از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مرد خیلی بزرگواری بود - جلو آمد و گفت بد است، شما هر دو از اصحاب پیامبرید، مردم به شما نگاه می‌کنند. جنجال نکنید؛ بروید قضیه را به گونه‌ای حل کنید. «عبدالله مسعود» که دید نشد، بیرون آمد. او به هر حال مرد امینی است. رفت عده‌ای از مردم را دید و گفت بروید این اموال را از داخل خانه‌اش بیرون بکشید - معلوم می‌شود که اموال بوده است - به «سعد» خبر دادند؛ او هم یک عده دیگر را فرستاد و گفت بروید و نگذارید. به خاطر این که «سعد بن ابی وقاص»، قرض خودش به بیت‌المال را نمی‌داد، جنجال بزرگی به وجود آمد. حالا «سعد بن ابی وقاص» از اصحاب شورا است؛ در شورای شش نفره، یکی از آنهاست؛ بعد از چند سال، کارش به این جا رسید. ابن‌اثیر می‌گوید: «فکان اول مانرغ به بین اهل الکوفه»؛ این اول حادثه‌ای بود که در آن، بین مردم کوفه اختلاف شد؛ به خاطر این که یکی از خواص، در دنیا طلبی این‌طور پیش رفته است و از خود بی‌اختیاری نشان می‌دهد!

۱. ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۸۲ تا ۸۳.

ماجرای خرید خمس غنائم توسط مروان بن حکم

ماجرای دیگر: مسلمانان رفتند، افریقیه - یعنی همین منطقه تونس و مغرب - را فتح کردند و غنائم را بین مردم و نظامیان تقسیم نمودند. خمس غنائم را باید به مدینه بفرستند. در تاریخ ابن اثیر دارد که خمس زیادی بوده است. البته در این جایی که این را نقل می‌کند، آن نیست؛ اما در جای دیگری که داستان همین فتح را می‌گوید، خمس مفصلی بوده که به مدینه فرستاده‌اند. خمس که به مدینه رسید، «مروان بن حکم» آمد و گفت همه‌اش را به پانصد هزار درهم می‌خرم؛ به او فروختند! پانصد هزار درهم، پول کمی نبود؛ ولی آن اموال، خیلی بیش از اینها ارزش داشت. یکی از مواردی که بعدها به خلیفه ایراد می‌گرفتند، همین حادثه بود. البته خلیفه عذر می‌آورد و می‌گفت این رَحِم من است؛ من «صله رَحِم» می‌کنم و چون وضع زندگی‌اش هم خوب نیست، می‌خواهم به او کمک کنم! بنابراین، خواص در مادیات غرق شدند.

ماجرای تبدیل خلافت به پادشاهی در دوران ولید بن عقبه

ماجرای بعدی: «استعمل الولید بن عقبه بن ابی معیط علی الکوفه»^۱؛ «ولید بن عقبه» را - همان ولیدی که باز شما او می‌شناسیدش که حاکم کوفه بود - بعد از «سعد بن ابی وقاص» به حکومت کوفه گذاشت. او هم از بنی‌امیه و از خویشاوندان خلیفه بود. وقتی که وارد شد، همه تعجب کردند؛ یعنی چه؟ آخر این آدم، آدمی است که حکومت به او بدهند؟! چون ولید، هم به حماقت معروف بود، هم به فساد! این ولید، همان کسی است که آیه‌ی شریفه «ان جاءکم فاسق بنبأ فتبیینوا»^۲ درباره اوست. قرآن اسم او را «فاسق» گذاشته است؛ چون خبری آورد و عده‌ای در خطر افتادند و بعد آیه آمد که «ان جاءکم فاسق بنبأ فتبیینوا»؛ اگر فاسقی خبری آورد، بروید به تحقیق بپردازید؛ به حرفش گوش نکنید. آن فاسق، همین «ولید» بود. این، متعلق به زمان پیامبر است.

۱. ابن اثیر، ج ۳، ص ۸۸ تا ۹۱.

۲. همان، ص ۸۲ تا ۸۳.

۳. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۶.

معیارها و ارزشها و جابه‌جایی آدمها را ببینید! این آدمی که در زمان پیامبر، در قرآن به نام «فاسق» آمده بود و همان قرآن را هم مردم هر روز می‌خواندند، در کوفه حاکم شده است! هم «سعدبن ابی وقاص» و هم «عبدالله بن مسعود». هر دو تعجب کردند! «عبدالله بن مسعود» وقتی چشمش به او افتاد، گفت من نمی‌دانم تو بعد از این که ما از مدینه آمدیم، آدم صالحی شدی یا نه! عبارتش این است: «مادری اصلحت بعدنا ام فسد الناس»؛ تو صالح نشدی، مردم فاسد شدند که مثل تویی را به عنوان امیر به شهری فرستادند! «سعدبن ابی وقاص» هم تعجب کرد؛ منتها از بُعد دیگری. گفت: «اکست بعدنا ام حمقنا بعدک»؟؛ تو که آدم احمقی بودی، حالا آدم باهوشی شده‌ای، یا ما این قدر احمق شده‌ایم که تو بر ما ترجیح پیدا کرده‌ای؟! ولید در جوابش برگشت گفت: «لاتجز عن اباسحق»؟؛ ناراحت نشو «سعدبن ابی وقاص»، «کل ذلک لم یکن»؛ نه ما زیرک شده‌ایم، نه تو احمق شده‌ای؛ «وانما هو الملک»؛ مسأله، مسأله پادشاهی است! - تبدیل حکومت الهی، خلافت و ولایت به پادشاهی، خودش داستان عجیبی است - «یتغده قوم و یتعشاه اخرون»؛ یکی امروز متعلق به اوست، یکی فردا متعلق به اوست؛ دست به دست می‌گردد. «سعدبن ابی وقاص»، بالأخره صحابی پیامبر بود. این حرف برای او خیلی گوش‌خراش بود که مسأله، پادشاهی است. «فقال سعد: اراکم جعلتموها ملکا»؛ گفت: می‌بینیم که شما قضیه خلافت را به پادشاهی تبدیل کرده‌اید!

یک وقت جناب عمر، به جناب سلمان گفت: «أملک انا ام خلیفه؟»؛ به نظر تو، من پادشاهم یا خلیفه؟ سلمان، شخص بزرگ و بسیار معتبری بود؛ از صحابه عالی‌مقام بود؛ نظر و قضاوت او خیلی مهم بود. لذا عمر در زمان خلافت، به او این حرف را گفت. «قال له سلمان، سلمان در جواب گفت: «ان انت جبیت من ارض المسلمین درهماً او اقلّ او اکثر»؛ اگر تو از اموال مردم یک درهم، یا کمتر از یک درهم، یا بیشتر از یک درهم برداری،

۱. ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۸۲ تا ۸۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

«و وضعته فی غیر حقّه»؛ نه این که برای خودت برداری؛ در جایی که حقّ آن نیست، آن را بگذاری، «فانت ملک لا خلیفه»، در آن صورت تو پادشاه خواهی بود و دیگر خلیفه نیستی. او معیار را بیان کرد. در روایت «ابن اثیر» دارد که «فبکا عمر»؛ عمر گریه کرد. موعظه عجیبی است. مسأله، مسأله خلافت است. ولایت، یعنی حکومتی که همراه با محبت، همراه با پیوستگی با مردم است، همراه با عاطفه نسبت به آحاد مردم است، فقط فرمانروایی و حکمرانی نیست؛ اما پادشاهی معنایش این نیست و به مردم کاری ندارد. پادشاه، یعنی حاکم و فرمانروا؛ هر کار خودش بخواد، می کند.

اینها مال خواص بود. خواص در مدّت این چند سال، کارشان به این جا رسید. البته این مربوط به زمان «خلفای راشدین» است که مواظب بودند، مقید بودند، اهمیت می دادند، پیامبر را سالهای متمادی درک کرده بودند، فریاد پیامبر هنوز در مدینه طنین انداز بود و کسی مثل علی بن ابی طالب در آن جامعه حاضر بود. بعد که قضیه به شام منتقل شد، مسأله از این حرفها بسیار گذشت. این نمونه های کوچکی از خواص است. البته اگر کسی در همین تاریخ «ابن اثیر»، یا در بقیه تواریخ معتبر در نزد همه برادران مسلمان ما جستجو کند، نه صدها نمونه که هزاران نمونه از این قبیل هست.

به مقام عالم دینی رسیدن کعب الاحبارها در جامعه ی منحط شده

طبیعی است که وقتی عدالت نباشد، وقتی عبودیت خدا نباشد، جامعه پوک می شود؛ آن وقت ذهنها هم خراب می شود. یعنی در آن جامعه ای که مسأله ثروت اندوزی و گرایش به مال دنیا و دل بستن به حُطام دنیا به این جاها می رسد، در آن جامعه کسی هم که برای مردم معارف می گوید «کعب الاحبار» است؛ یهودی تازه مسلمانی که پیامبر را هم ندیده است! او در زمان پیامبر مسلمان نشده است، زمان ابی بکر هم مسلمان نشده است؛ زمان عمر مسلمان شد، و زمان عثمان هم از دنیا رفت! بعضی «کعب الاحبار» تلفظ می کنند که غلط است؛ «کعب الاحبار» درست است. احبار، جمع خبر است. خبر، یعنی عالم یهود. این کعب، قطب علمای یهود بود، که آمد مسلمان شد؛

بعد بنا کرد راجع به مسائل اسلامی حرف زد! او در مجلس جناب عثمان نشسته بود که جناب ابی ذر وارد شد؛ چیزی گفت که ابی ذر عصبانی شد و گفت که تو حالا داری برای ما از اسلام و احکام اسلامی سخن می‌گویی؟! ما این احکام را خودمان از پیامبر شنیده‌ایم.^۱

وقتی معیارها از دست رفت، وقتی ارزشها ضعیف شد، وقتی ظواهر پوک شد، وقتی دنیاطلبی و مال‌دوستی بر انسانهایی حاکم شد که عمری را با عظمت گذرانده و سالهایی را بی‌اعتنا به زخارف دنیا سپری کرده بودند و توانسته بودند آن پرچم عظیم را بلند کنند، آن وقت در عالم فرهنگ و معارف هم چنین کسی سررشته‌دار امور معارف الهی و اسلامی می‌شود؛ کسی که تازه مسلمان است و هرچه خودش بفهمد، می‌گوید؛ نه آنچه که اسلام گفته است؛ آن وقت بعضی می‌خواهند حرف او را بر حرف مسلمانان سابقه‌دار مقدم کنند!

نمونه‌ای از انحراف عوام بر اثر بی‌بصیرتی و غفلت و دنیا دوستی خواص

این مربوط به خواص است. آن وقت عوام هم که دنباله‌رو خواصند، وقتی خواص به سمتی رفتند، دنبال آنها حرکت می‌کنند. بزرگترین گناه انسانهای ممتاز و برجسته، اگر انحرافی از آنها سر بزند، این است که انحرافشان موجب انحراف بسیاری از مردم می‌شود. وقتی دیدند سدها شکست، وقتی دیدند کارها برخلاف آنچه که زبانها می‌گویند، جریان دارد و برخلاف آنچه که از پیامبر نقل می‌شود، رفتار می‌گردد، آنها هم آن طرف حرکت می‌کنند.

و اما یک ماجرا هم از عامه مردم: حاکم بصره به خلیفه در مدینه نامه نوشت مالیاتی که از شهرهای مفتوح می‌گیریم، بین مردم خودمان تقسیم می‌کنیم؛ اما در بصره کم است، مردم زیاد شده‌اند؛ اجازه می‌دهید که دو شهر اضافه کنیم؟ مردم کوفه که شنیدند حاکم بصره برای مردم خودش خراج دو شهر را از خلیفه گرفته است، سراغ حاکمشان آمدند. حاکمشان که بود؟ «عمّار بن یاسر»؛ مرد ارزشی، آن‌که مثل کوه، استوار ایستاده بود. البته از این

۱. تاریخ ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۱۵.

قبیل هم بودند - کسانی که تکان نخورند - اما زیاد نبودند. پیش عمار یاسر آمدند و گفتند تو هم برای ما این طور بخواه و دو شهر هم تو برای ما بگیر. عمار گفت: من این کار را نمی‌کنم. بنا کردند به عمار حمله کردن و بدگویی کردن. نامه نوشتند، بالاخره خلیفه او را عزل کرد!

شبهه این ماجرا برای ابی‌ذر و دیگران هم اتفاق افتاد. شاید خود «عبدالله بن مسعود» یکی از همین افراد بود. وقتی که رعایت این سررشته‌ها نشود، جامعه از لحاظ ارزشها پوک می‌شود. عبرت، این جاست.

تفاوت دنیاطلبی و سازندگی

عزیزان من! انسان این تحولات اجتماعی را دیر می‌فهمد؛ باید مراقب بود. تقوا یعنی این. تقوا یعنی آن کسانی که حوزه حاکمیتشان شخص خودشان است، مواظب خودشان باشند. آن کسانی هم که حوزه حاکمیتشان از شخص خودشان وسیعتر است، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب دیگران باشند. آن کسانی که در رأسند، هم مواظب خودشان باشند، هم مواظب کل جامعه باشند که به سمت دنیاطلبی، به سمت دل بستن به زخارف دنیا و به سمت خودخواهی نروند. این معنایش آباد نکردن جامعه نیست؛ جامعه را آباد کنند و ثروتهای فراوان به وجود آورند؛ اما برای شخص خودشان نخواهند؛ این بد است. هر کس بتواند جامعه اسلامی را ثروتمند کند و کارهای بزرگی انجام دهد، ثواب بزرگی کرده است. این کسانی که بحمدالله توانستند در این چند سال کشور را بسازند، پرچم سازندگی را در این کشور بلند کنند، کارهای بزرگی را انجام دهند، اینها کارهای خیلی خوبی کرده‌اند؛ اینها دنیاطلبی نیست. دنیاطلبی آن است که کسی برای خود بخواهد؛ برای خود حرکت کند؛ از بیت‌المال یا غیر بیت‌المال، به فکر جمع کردن برای خود بیفتد؛ این بد است. باید مراقب باشیم. همه باید مراقب باشند که این طور نشود. اگر مراقبت نباشد، آن وقت جامعه همین طور بتدریج از ارزشها تهیدست می‌شود و به نقطه‌ای می‌رسد که فقط یک پوسته ظاهری باقی می‌ماند. ناگهان یک

امتحان بزرگ پیش می‌آید - امتحان قیام ابی‌عبدالله - آن وقت این جامعه در این امتحان مردود می‌شود!

گفتند به تو حکومت ری را می‌خواهیم بدهیم.^۱ ری آن وقت، یک شهر بسیار بزرگ پُر فایده بود. حاکمیت هم مثل استانداری امروز نبود. امروز استانداران ما یک مأمور اداری هستند؛ حقوقی می‌گیرند و همه‌اش زحمت می‌کشند. آن زمان این‌گونه نبود. کسی که می‌آمد حاکم شهری می‌شد، یعنی تمام منابع درآمد آن شهر در اختیارش بود؛ یک مقدار هم باید برای مرکز بفرستد، بقیه‌اش هم در اختیار خودش بود؛ هر کار می‌خواست، می‌توانست بکند؛ لذا خیلی برایشان اهمیت داشت. بعد گفتند اگر به جنگ حسین بن علی نروی، از حاکمیت ری خبری نیست. این جا یک آدم ارزشی، یک لحظه فکر نمی‌کند؛ می‌گوید مرده شوی ری را ببرند؛ ری چیست؟ همه دنیا را هم به من بدهید، من به حسین بن علی اخم هم نمی‌کنم؛ من به عزیز زهرا، چهره هم در هم نمی‌کشم؛ من بروم حسین بن علی و فرزندانش را بکشم که می‌خواهید به من ری بدهید؟! آدمی که ارزشی باشد، این‌طور است؛ اما وقتی که درون تهی است، وقتی که جامعه، جامعه دور از ارزشهاست، وقتی که آن خطوط اصلی در جامعه ضعیف شده است، دست و پا می‌لغزد؛ حالا حدّا کثر یک شب هم فکر می‌کند؛ خیلی حدّت کردند، یک شب تا صبح مهلت گرفتند که فکر کنند! اگر یک سال هم فکر کرده بود، باز هم این تصمیم را گرفته بود. این، فکر کردنش ارزشی نداشت. یک شب فکر کرد، بالاخره گفت بله، من ملک ری را می‌خواهم! البته خدای متعال همان را هم به او نداد. آن وقت عزیزان من! فاجعه کربلا پیش می‌آید.

جهاد و حماسه‌ی عاشقانه؛ دو روی سکه‌ی عاشورا

در این جا یک کلمه راجع به تحلیل حادثه عاشورا بگویم و فقط اشاره‌ای بکنم. کسی مثل حسین بن علی علیه‌السلام که خودش تجسم ارزشهاست، قیام می‌کند، برای این که جلو این انحطاط را بگیرد؛ چون این انحطاط می‌رفت تا به آن جا برسد که هیچ چیز باقی نماند؛ که اگر یک وقت مردمی هم خواستند

۱. اشاره به عمر بن سعد ابی‌وقاص.

خوب زندگی کنند و مسلمان زندگی کنند، چیزی در دستشان نباشد. امام حسین می ایستد، قیام می کند، حرکت می کند و یک‌تنه در مقابل این سرعت سراشیب سقوط قرار می‌گیرد. البته در این زمینه، جان خودش را، جان عزیزانش را، جان علی اصغرش را، جان علی اکبرش را و جان عباسش را فدا می‌کند؛ اما نتیجه می‌گیرد.

«و انا من حسین»؛ یعنی دین پیامبر، زنده شده حسین بن علی است. آن روی قضیه، این بود؛ این روی سکه، حادثه عظیم و حماسه پُرشور و ماجرای عاشقانه عاشوراست که واقعاً جز با منطق عشق و با چشم عاشقانه، نمی‌شود قضایای کربلا را فهمید. باید با چشم عاشقانه نگاه کرد تا فهمید حسین بن علی در این تقریباً یک شب و نصف روز، یا حدود یک شبانه‌روز - از عصر تا سوعا تا عصر عاشورا - چه کرده و چه عظمتی آفریده است! لذاست که در دنیا باقی مانده و تا ابد هم خواهد ماند. خیلی تلاش کردند که حادثه عاشورا را به فراموشی بسپارند؛ اما نتوانستند.

ذکر مصیبت حضرت قاسم بن الحسن (ع) بر اساس کتاب لهوف سید بن طاووس
 من امروز می‌خواهم از روزی مقتل «ابن طاووس» - که کتاب «لهوف» است - یک چند جمله ذکر مصیبت کنم و چند صحنه از این صحنه‌های عظیم را برای شما عزیزان بخوانم. البته این مقتل، مقتل بسیار معتبری است. این سید بن طاووس - که علی بن طاووس باشد - فقیه است، عارف است، بزرگ است، صدوق است، موثق است، مورد احترام همه است، استاد فقهای بسیار بزرگی است؛ خودش ادیب و شاعر و شخصیت خیلی برجسته‌ای است. ایشان اولین مقتل بسیار معتبر و موجز را نوشت. البته قبل از ایشان مقاتل زیادی است. استادشان - ابن نما^۱ - مقتل دارد، «شیخ طوسی» مقتل دارد، دیگران هم دارند. مقتلهای زیادی قبل از ایشان نوشته شد؛ اما وقتی «لهوف» آمد، تقریباً همه آن مقاتل، تحت الشعاع قرار گرفت. این مقتل بسیار خوبی است؛ چون عبارات، خیلی خوب و دقیق و خلاصه انتخاب شده

۱. شیخ نجم‌الدین جعفر بن نما.

است. من حالا چند جمله از اینها را می‌خوانم.

یکی از این قضایا، قضیه به میدان رفتن «قاسم بن الحسن» است که صحنه بسیار عجیبی است. قاسم بن الحسن علیه الصلوة والسلام یکی از جوانان کم سال دستگاه امام حسین است. نوجوانی است که «لم يبلغ الحلم»^۱؛ هنوز به حد بلوغ و تکلیف نرسیده بوده است. در شب عاشورا، وقتی که امام حسین علیه السلام فرمود که این حادثه اتفاق خواهد افتاد و همه کشته خواهند شد و گفت شما بروید و اصحاب قبول نکردند که بروند، این نوجوان سیزده، چهارده ساله عرض کرد: عمو جان! آیا من هم در میدان به شهادت خواهم رسید؟ امام حسین خواست که این نوجوان را آزمایش کند - به تعبیر ما - فرمود: عزیزم! کشته شدن در ذائقه تو چگونه است؟ گفت «احلی من العسل»؛ از عسل شیرینتر است. ببینید؛ این، آن جهتگیری ارزشی در خاندان پیامبر است. تربیت شده‌های اهل بیت این گونه‌اند. این نوجوان از کودکی در آغوش امام حسین بزرگ شده است؛ یعنی تقریباً سه، چهار ساله بوده که پدرش از دنیا رفته و امام حسین تقریباً این نوجوان را بزرگ کرده است؛ مربی به تربیت امام حسین است. حالا روز عاشورا که شد، این نوجوان پیش عمو آمد. در این مقتل این گونه ذکر می‌کند: «قال الراوی: و خرج غلام»^۲. آن‌جا روایانی بودند که ماجراها را می‌نوشتند و ثبت می‌کردند. چند نفرند که قضایا از قول آنها نقل می‌شود. از قول یکی از آنها نقل می‌کند و می‌گوید: همین‌طور که نگاه می‌کردیم، ناگهان دیدیم از طرف خیمه‌های ابی عبدالله، پسر نوجوانی بیرون آمد: «کان وجه شقة قمر»^۳؛ چهره‌اش مثل پاره ماه می‌درخشید. «فجعل یقاتل»؛ آمد و مشغول جنگیدن شد.

این را هم بدانید که جزئیات حادثه کربلا هم ثبت شده است؛ چه کسی کدام ضربه را زد، چه کسی اوّل زد، چه کسی فلان چیز را دزدید؛ همه اینها ذکر شده است. آن کسی که مثلاً قطیفه حضرت را دزدید و به غارت برد، بعداً

۱. زندگانی حضرت ابی عبدالله الحسین سیدالشهدا (ع)، تألیف ابوالقاسم سحاب، ص ۴۸۴.

۲. لهوف، ابن طاووس، ترجمه سید احمد زنجانی، (با نام آهی سوزان بر مزار شهیدان)، ص ۱۱۵.

۳. همان.

به او می گفتند: «سرق القطیفه»! بنابراین، جزئیات ثبت شده و معلوم است؛ یعنی خاندان پیامبر و دوستانشان نگذاشتند که این حادثه در تاریخ گم شود.

«فضربه ابن فضیل العضدی علی رأسه فطلقه»؛ ضربه، فرق این جوان را شکافت. «فوقع الغلام لوجهه»؛ پسرک با صورت روی زمین افتاد. «وصاح یا عمّاه»؛ فریادش بلند شد که عموجان. «فجل الحسین علیه السّلام كما یجل الصقر». به این خصوصیات و زیباییهای تعبیر دقت کنید! صقر، یعنی باز شکاری. می گوید حسین علیه السّلام مثل باز شکاری، خودش را بالای سر این نوجوان رساند. «ثم شدّ شدّة لیث اغضب». شدّ، به معنای حمله کردن است. می گوید مثل شیر خشمگین حمله کرد. «فضرب ابن فضیل بالسيف»؛ اوّل که آن قاتل را با یک شمشیر زد و به زمین انداخت. عده‌ای آمدند تا این قاتل را نجات دهند؛ اما حضرت به همه آنها حمله کرد. جنگ عظیمی در همان دور و بر بدن «قاسم بن الحسن»، به راه افتاد. آمدند جنگیدند؛ اما حضرت آنها را پس زد. تمام محوطه را گرد و غبار میدان فراگرفت. راوی می گوید: «وانجلت الغبر»؛ بعد از لحظاتی گرد و غبار فرو نشست. این منظره را که تصویر می کند، قلب انسان را خیلی می سوزاند: «فرأیت الحسین علیه السّلام»: من نگاه کردم، حسین بن علی علیه السّلام را در آن جا دیدم. «قائماً علی رأس الغلام»؛ امام حسین بالای سر این نوجوان ایستاده است و دارد با حسرت به او نگاه می کند. «و هو یبحث برجلیه»؛ آن نوجوان هم با پاهایش زمین را می شکافت؛ یعنی در حال جان دادن است و پا را تکان می دهد. «والحسین علیه السّلام یقول: بعداً لقوم قتلوک»؛ کسانی که تو را به قتل رساندند، از رحمت خدا دور باشند. این یک منظره، که منظره بسیار عجیبی است و نشان دهنده عاطفه و عشق امام حسین به این نوجوان است، و درعین حال فداکاری او و فرستادن این نوجوان به میدان جنگ و عظمت روحی این جوان و جفاى آن مردمی که با این نوجوان هم این گونه رفتار کردند.

ذکر مصیبت علی اکبر(ع)

یک منظره دیگر، منظره میدان رفتن علی اکبر علیه السّلام است که یکی

از آن مناظر بسیار پُرماجرا و عجیب است. واقعاً عجیب است؛ از همه طرف عجیب است. از جهت خود امام حسین، عجیب است؛ از جهت این جوان - علی اکبر - عجیب است؛ از جهت زنان و بخصوص جناب زینب کبری، عجیب است. راوی می‌گوید این جوان پیش پدر آمد. اولاً علی اکبر را هجده ساله تا بیست و پنجساله نوشته‌اند؛ یعنی حداقل هجده سال و حداکثر بیست و پنج سال. می‌گوید: «خرج علی بن الحسین»؛ علی بن الحسین برای جنگیدن، از خیمه‌گاه امام حسین خارج شد. باز در این جا راوی می‌گوید: «و کان من اشبه الناس خلقاً»؛ این جوان، جزو زیباترین جوانان عالم بود؛ زیبا، رشید، شجاع. «فاستأذن اباه فی القتال»؛ از پدر اجازه گرفت که برود بجنگد. «فأذن له»؛ حضرت بدون ملاحظه اذن داد. در مورد «قاسم بن الحسن»، حضرت اول اذن نمی‌داد، و بعد مقداری التماس کرد، تا حضرت اذن داد؛ اما «علی بن الحسین» که آمد، چون فرزند خودش است، تا اذن خواست، حضرت فرمود که برو. «ثمّ نظر الیه نظر یأیس منه»؛ نگاه نومیدانه‌ای به این جوان کرد که به میدان می‌رود و دیگر برنخواهد گشت. «وارخی علیه السّلام عینه و بکی»؛ چشمش را رها کرد و بنا کرد به اشک ریختن.

یکی از خصوصیات عاطفی دنیای اسلام همین است؛ اشک ریختن در حوادث و پدیده‌های عاطفی. شما در قضایا زیاد می‌بینید که حضرت گریه کرد. این گریه، گریه جزع نیست؛ این همان شدت عاطفه است؛ چون اسلام این عاطفه را در فرد رشد می‌دهد. حضرت بنا کرد به گریه کردن. بعد این جمله را فرمود که همه شنیده‌اید: «اللّهم اشهد»؛ خدایا خودت گواه باش. «فقد برز الیهم غلام»؛ جوانی به سمت اینها برای جنگ رفته است که «اشبه الناس خلقاً و خلقاً و منطقاً برسولک».

شباهت به پیامبر اکرم (ص)؛ راز محبت خاص امام حسین (ع) به علی اکبر (ع)
 یک نکته در این جا هست که من به شما عرض کنم. ببینید؛ امام حسین در دوران کودکی، محبوب پیامبر بود؛ خود او هم پیامبر را بی‌نهایت دوست می‌داشت. حضرت شش، هفت ساله بود که پیامبر از دنیا رفت. چهره پیامبر،

به صورت خاطره بی‌زوالی در ذهن امام حسین مانده است و عشق به پیامبر در دل او هست. بعد خدای متعال، علی اکبر را به امام حسین می‌دهد. وقتی این جوان کمی بزرگ می‌شود، یا به حد بلوغ می‌رسد، حضرت می‌بیند که چهره، درست چهره پیامبر است؛ همان قیافه‌ای که این قدر به او علاقه داشت و این قدر عاشق او بود، حالا این به جدّ خودش شبیه شده است. حرف می‌زند، صدا شبیه صدای پیامبر است. حرف زدن، شبیه حرف زدن پیامبر است. اخلاق، شبیه اخلاق پیامبر است؛ همان بزرگواری، همان کرم و همان شرف.

بعد این‌گونه می‌فرماید: «کنا اذا اشتقنا الی نبیک نظرنا الیه»؛ هر وقت که دل‌مان برای پیامبر تنگ می‌شد، به این جوان نگاه می‌کردیم؛ اما این جوان هم به میدان رفت. «فصاح و قال یابن سعد قطع الله رحمک کما قطعت رحمی». بعد نقل می‌کند که حضرت به میدان رفت و جنگ بسیار شجاعانه‌ای کرد و عدّه زیادی از افراد دشمن را تارومار نمود؛ بعد برگشت و گفت تشنه‌ام. دوباره به طرف میدان رفت. وقتی که اظهار عطش کرد، حضرت به او فرمودند: عزیزم! یک مقدار دیگر بجنگ؛ طولی نخواهد کشید که از دست جدّت پیامبر سیراب خواهی شد. وقتی امام حسین این جمله را به علی اکبر فرمود، علی اکبر در آن لحظه آخر، صدایش بلند شد و عرض کرد: «یا ابنا علیک السّلام»؛ پدرم! خدا حافظ. «هذا جدی رسول الله یقرئک السّلام»؛ این جدم پیامبر است که به تو سلام می‌فرستد. «و یقول عجل القدوم علینا»؛ می‌گوید بیا به سمت ما.

نجات تاریخ توسط امام حسین(ع)، حضرت زینب(س) و اصحاب عاشورا

اینها منظره‌های عجیب این ماجرای عظیم است. و امروز هم که روز جناب زینب کبری سلام‌الله‌علیهاست. آن بزرگوار هم ماجراهای عجیبی دارد. حضرت زینب، آن کسی است که از لحظه شهادت امام حسین، این بار امانت را بر دوش گرفت و شجاعانه و با کمال اقتدار؛ آن‌چنان که شایسته دختر امیرالمؤمنین است، در این راه حرکت کرد. اینها توانستند اسلام را

جاودانه کنند و دین مردم را حفظ نمایند. ماجرای امام حسین، نجاتبخشیِ یک ملت نبود، نجاتبخشیِ یک امت نبود؛ نجاتبخشیِ یک تاریخ بود. امام حسین، خواهرش زینب و اصحاب و دوستانش، با این حرکت، تاریخ را نجات دادند.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران - ۱۳۷۷/۲/۱۸

۴۵. ارزش والای مقام شهادت و شهید

به پدیده شهادت، از چند طرف می‌توان نگاه کرد. از هر طرف هم که نگاه کنیم، این پدیده، بسیار باشکوه و پر از تالو است. یک بار از طرف ارزش شهادت در پیشگاه پروردگار، به این پدیده می‌نگریم؛ زبان ما قاصر است که بتوانیم در این باب، ارزش والای شهادت را بیان کنیم. در روایتی است که وقتی هر خیر و هر ارزشی ملاحظه می‌شود، ارزش والاتری از آن هست، تا به ارزش «شهادت» می‌رسد؛ بالاتر از ارزش «شهادت» چیزی نیست.^۱

اگر قرار باشد با مبانی دینی و فلسفه دین، راجع به این قضیه صحبت کنیم، خواهیم دید دقیقاً همین‌طور است؛ هیچ چیزی بالاتر از این نیست که انسانی به دست خود، با اراده و اختیار خود، جان و هستی خود را فدای یک آرمان بزرگ و والای الهی کند. معنای شهادت، این است. لذا شهادت در پیشگاه پروردگار، تعبیر ویژه‌ای دارد. در قرآن، کشته شدن در راه خدا یک مرگ نیست: «افان مات او قتل». کشته شدن در راه خدا را با مرگهای معمولی، یکسان به حساب نمی‌آورد. در معیار الهی و با دیدگاه دینی و قرآنی، یک مفهوم دیگر و یک معنای فاخری است. از این‌رو کسی که این

۱. قال رسول الله (ص): فوق كلِّ برٍّ برٌّ حتى يقتل الرجل في سبيل الله عزوجل فليس فوقه برٌّ.
بحارالانوار: ج ۱۰۰، ص ۱۰.

عطیه الهی شامل حال او می‌گردد و در راه خدا شهید می‌شود، این خود سپاسگزاری خداست.

خدای متعال، بزرگترین لطف را در حق شهید کرده است. ملاحظه کنید! هیچ کس در دنیا باقی ماندنی نیست؛ همه رفتنی‌اند. انسانها به انواع و اقسام مرگها می‌میرند؛ جوان و پیر هم ندارد - انسانها در جوانی هم می‌میرند، در پیری هم می‌میرند، در کودکی هم می‌میرند؛ مردن برای همه است - خدای متعال، این مرگی را که سرنوشت حتمی همه است و انسان، ناچار باید از این دروازه عبور کند، در مورد شهید به گونه‌ای قرار داده که این قدر ارزش پیدا کرده است! در حالی که مرگهای معمولی، این ارزش را ندارد. لطفی از این بالاتر؟! فضلی بر شهید از این بیشتر؟! همه ما می‌میریم؛ چقدر ارزش دارد که خدای متعال این مرگ را، این رفتن را، این سرنوشت حتمی را در مسیری قرار دهد که این قدر دارای فضیلت باشد! لذا شهید در عالم ملکوت و برزخ، شکرگزار پروردگار است؛ متشکر است از این که چنین لطفی به او شده است. لحظه شهادت، جزو شیرینترین لحظات هر شهیدی است. ببینید چه قدر باارزش و والاست!

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار جمعی از خانواده‌های شهدای نیروهای مسلح و جهاد سازندگی - ۱۳۷۷/۷/۵

۴۶. اخلاص، اعتماد به خدا، موقع‌شناسی؛ سه صفت برجسته‌ی امام حسین (ع)

در خلال دهها و صدها خصوصیتی که امت اسلام به برکت اسلام و قرآن و اهل بیت از آن برخوردار است، یکی هم این است که مردم ما الگوهای بزرگ و درخشانی در جلو چشم خود دارند. برای ملت‌ها، الگو خیلی مهم است. شما ببینید؛ ملت‌های مختلف، اگر در شخصیتی رشحه‌ای از عظمت وجود داشته است، او را مطلق می‌کنند، بزرگ می‌کنند، نام او را جاودانه می‌کنند؛ برای این‌که حرکت عمومی نسل‌هایشان را به آن سمتی که می‌خواهند، جهت بدهند. گاهی شخصیت واقعی هم ندارند؛ اما در داستان‌ها و شعرها و افسانه‌های گوناگون ملی و اساطیر، آنها را مطرح می‌کنند. اینها همه از این سرچشمه گرفته است که ملت‌ها از میان خود، به دیدن نمونه‌های بزرگ احتیاج دارند. این در اسلام به صورت فراوان و بی‌نظیری هست، که از جمله بزرگترین آنها حضرت اباعبدالله علیه‌السلام پیشوای مسلمین و فرزند پیامبر و شهید بزرگ تاریخ بشر است.

برجستگی وجود اباعبدالله علیه‌السلام دارای ابعاد است که هر کدام از این ابعاد هم بحث و توضیح و تبیین فراوانی به دنبال دارد؛ ولی اگر دو، سه صفت برجسته را در میان همه این برجستگی‌ها اسم بیاوریم، یکی از آنها «اخلاص» است؛ یعنی رعایت کردن وظیفه‌ی خدایی و دخالت ندادن

منافع شخصی و گروهی و انگیزه‌های مادی در کار. صفت برجسته دیگر «اعتماد به خدا» است. ظواهر حکم می‌کرد که این شعله در صحرای کربلا خاموش خواهد شد. چطور این را «فرزدق» شاعر می‌دید؛ اما امام حسین علیه‌السلام نمی‌دید؟! نصیحت کنندگانی که از کوفه می‌آمدند، می‌دیدند؛ اما حسین بن علی علیه‌السلام که عین الله بود، نمی‌دید و نمی‌فهمید؟! ظواهر همین بود؛ ولی اعتماد به خدا حکم می‌کرد که علی‌رغم این ظواهر، یقین کند که حرف حق و سخن درست او غالب خواهد شد. اصل قضیه هم این است که نیت و هدف انسان تحقق پیدا کند. اگر هدف تحقق پیدا کرد، برای انسان با اخلاص، شخص خود او که مهم نیست.

یکی از بزرگان اهل سلوک و معرفت را دیدم در نامه‌ای نوشته است که اگر فرض کنیم - به فرض محال - همه کارهایی که نبی مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم انجام داد و هدف او بود که آنها را انجام دهد، انجام می‌گرفت، منتها به نام یک کس دیگر، آیا در آن صورت پیامبر اسلام ناراضی بود؟ آیا می‌گفت که چون به نام دیگری است، نخواهم کرد؟ آیا این گونه بود؟ یا نه؛ هدف این است که آن کارها انجام گیرد؛ به نام چه کسی انجام گیرد، مهم نیست. پس، هدف مهم است. «شخص» و «من» و «خود» برای انسان با اخلاص اهمیتی ندارد. اخلاص را دارد، اعتماد به خدا را هم دارد. می‌داند که خدای متعال حتماً این هدف را غالب خواهد کرد؛ چون فرموده است: «و انّ جندنا لهم الغالبون» خیلی از این جنودی که غالبند، در میدان جهاد به خاک شهادت می‌افتند و از بین می‌روند؛ لیکن فرموده است: «و انّ جندنا لهم الغالبون»؛ در عین حال غلبه با آنهاست.

خصوصیت سوم، شناختن «موقع» است. امام حسین علیه‌السلام در فهم «موقع» اشتباه نکرد. در قبل از حادثه کربلا، ده سال امامت و مسؤولیت با او بود. آن حضرت در مدینه مشغول کارهای دیگری بود و کار کربلایی نمی‌کرد؛ اما به مجرد این که فرصت به او اجازه داد که آن کار مهم را انجام دهد، فرصت را شناخت و آن را چسبید؛ موقع را شناخت و آن را از دست نداد. این سه خصوصیت، تعیین کننده است. در تمام ادوار نیز همین طور است؛ در انقلاب نیز همین گونه بود. امام ما هم که می‌بینید این قدر خدای

متعال او را به مقام رفیع رساند - و رفعاۀ مکانا علیاً - و علی‌رغم همه عوامل در سرتاسر دنیای مادیّت و استکبار که می‌خواستند او را محو کنند، به فراموشی دهند و کوچک کنند، او را حفظ و بزرگ کرد و ماندگار و جاودان نمود، علّت همین بود که این سه خصوصیت را داشت: اولاً با اخلاص بود و برای خود چیزی نمی‌خواست؛ ثانیاً به خدای خود اعتماد داشت و می‌دانست که کار و هدف، تحقق پیدا خواهد کرد - به بندگان خدا هم اعتماد داشت - ثالثاً زمان و «موقع» را از دست نداد. در لحظه لازم، اقدام لازم، صحبت لازم، اشاره لازم و حرکت لازم را کرد.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار گروه کثیری از پاسداران و بسیجیان به مناسبت میلاد امام حسین(ع) و روز پاسدار - ۱۳۷۷/۹/۲

۴۷. خداوند متعال؛ خونخواه خون حضرت علی(ع) و امام حسین(ع)

در همه آثار اسلامی، ما دو نفر را داریم که از آنها به «ثارالله» تعبیر شده است. در فارسی، ما یک معادل درست و کامل برای اصطلاح عربی «ثار» نداریم. وقتی کسی از خانواده‌ای از روی ظلم به قتل می‌رسد، خانواده مقتول صاحب این خون است. این را «ثار» می‌گویند و آن خانواده حق دارد خونخواهی کند. این‌که می‌گویند خون خدا، تعبیر خیلی نارسا و ناقصی از «ثار» است و درست مراد را نمی‌فهماند. «ثار»، یعنی حق خونخواهی. اگر کسی «ثار» یک خانواده است، یعنی این خانواده حق دارد درباره او خونخواهی کند. در تاریخ اسلام از دو نفر اسم آورده شده است که صاحب خون اینها و کسی که حق خونخواهی اینها را دارد، خداست. این دو نفر یکی امام حسین است و یکی هم پدرش امیرالمؤمنین؛ «یا ثارالله وابن ثاره». پدرش امیرالمؤمنین هم حق خونخواهی اش متعلق به خداست.

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران - ۱۳۷۷/۱۰/۱۸

۴۸. اصلاح امت، و رواج عمل به احکام دینی؛ مهمترین اهداف نهضت سیدالشهدا (ع)

من در بین فرمایشهای حضرت ابی عبدالله الحسین علیه الصلوة والسلام - که هر کدام نکته‌ای دارد و من به شما عزیزان عرض می‌کنم که به منظور بیان گفتارهای گویا و روشن‌گر برای مردم، از کلمات این بزرگوار باید حداکثر استفاده بشود - این جمله را مناسب مجلس خودمان می‌بینم که بنا بر آنچه که از آن بزرگوار نقل کرده‌اند، آن حضرت فرمود: «اللهم انک تعلم ان الذی کان منال منافع فی سلطان ولا التماس شیء من فضول الحطام»؛ پروردگارا! این حرکتی که ما کردیم، این قیامی که ما کردیم، این تصمیمی که بر این اقدام گرفتیم، تو می‌دانی که برای قدرت طلبی نبود. قدرت‌طلبی برای یک انسان نمی‌تواند هدف واقع شود. نخواستیم زمام قدرت را در دست گیریم. برای منال دنیوی هم نبود که چرب و شیرین زندگی را به کام خودمان برسانیم و شکمی از عزا درآوریم؛ مال و ذخیره‌ای درست کنیم و ثروتی به هم بزنیم. برای اینها نبود. پس برای چه بود؟ ایشان چند جمله فرموده است که خط و جهت ما را ترسیم می‌کند. در همه ادوار تبلیغ اسلام، اینها جهت است. «ولکن لنری المعالم من دینک»؛ پرچمهای دین را برای مردم برافراشته کنیم و شاخصها را به چشم آنها بیاوریم.

شاخصها مهم است. همیشه شیطان در میان جماعات اهل دین، از تحریف استفاده می‌کند و راه را عوضی نشان می‌دهد. اگر بتواند بگوید «دین را کنار بگذار»، این کار را می‌کند، تا از طریق شهوات و تبلیغات مضر، ایمان دینی را از مردم بگیرد. اگر آن ممکن نشد، این کار را می‌کند که نشانه‌های دین را عوضی بگذارد؛ مثل این که شما در جاده‌ای حرکت می‌کنید، ببینید آن سنگ نشان - آن نشانه راهنما - طرفی را نشان می‌دهد؛ در حالی که دست خائنی آمده آن را عوض کرده و مسیر را به آن طرف نشان داده است.

امام حسین علیه‌السلام هدیف اول خود را این قرار می‌دهد: «لنری المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک»؛ در میان کشور اسلامی، فساد را ریشه کن کنیم و اصلاح به وجود آوریم. اصلاح یعنی چه؟ یعنی نابود کردن فساد. فساد چیست؟ فساد انواع و اقسامی دارد: دزدی فساد است، خیانت فساد است، وابستگی فساد است، زورگویی فساد است، انحرافهای اخلاقی فساد است، انحرافهای مالی فساد است، دشمنیهای بین خودیها فساد است، گرایش به دشمنان دین فساد است، علاقه نشان دادن به چیزهای ضدّ دینی فساد است. همه چیز در سایه دین به وجود می‌آید. در جملات بعدی می‌فرماید: «و یأمن المظلومون من عبادک»؛ بندگان مظلوم تو امنیت پیدا کنند. منظور، مظلومان جامعه است، نه ستمگران، نه ستم‌پیشگان، نه مدّاحان ستم، نه عمله ستم! «مظلومون»، مردمانی هستند که دست و پایی ندارند؛ راه به جایی ندارند. هدف این است که مردمان مستضعف جامعه و انسانهای ضعیف - در هر سطحی و در هر جایی - امنیت پیدا کنند: امنیت حیثیتی، امنیت مالی، امنیت قضایی؛ همین که امروز در دنیا نیست. امام حسین علیه‌السلام درست نقطه مقابل آن چیزی را می‌خواست که در زمان سلطه طواغیت در آن روز بود. امروز هم در سطح دنیا که نگاه می‌کنید، می‌بینید همین است؛ پرچمهای دین را وارونه می‌کنند، بندگان مظلوم خدا را مظلومتر می‌کنند و ستمگران، پنجه‌شان به خون مظلومان بیشتر فرو می‌رود.

مظلومیت شدید مسلمانان بالکان، نمونه‌ای از فساد ستمگران امروز جهان

ببینید در دنیا چه خبر است! ببینید با مسلمانان کوزوو چگونه عمل می‌کنند! پانصد هزار انسان - بلکه بیشتر - بچه، بزرگ، زن، مرد و مریض، در بیابانها، در مرزها؛ آن هم نه مرزها و بیابانهای مهربان که در بین دشمن، زیر فشار دشمنی که راه را در مقابلشان مین گذاری می‌کند و پشت سرشان گلوله می‌اندازد. هدف این است که اینها را تار و مار کنند.

امروز من به شما عرض کنم - دیگر نمی‌خواهم آن را خیلی باز کنم - اراده جمعی بر این است که مسلمانان را در منطقه بالکان تار و مار و پراکنده کنند؛ از سر برآوردن یک دولت اسلامی و یک مجموعه اسلامی - هرگونه اسلامی، ولو اسلامی که صدسال است معارف الهی را درست به گوشش نرسانده‌اند - جلوگیری کنند؛ چون همان هم برایشان خطرناک است! می‌دانند که اگر نسل امروز مسلمانان بالکان، به فرض با اسلام آشنا نباشند، نسل فردای آنها با اسلام آشنا خواهد شد. همین که هویت اسلامی در آنها زنده شود، خطر است؛ که بعضیها هم در بیاناتشان به این نکته اشاره کردند. آن دولتها با هم می‌جنگند؛ اما آنچه که در بین این زد و خوردها مورد توجه قرار ندارد و به آن اهمیت واقعی داده نمی‌شود - هرچند به زبان چیزهایی می‌گویند - وضع مسلمانان مظلوم است؛ «بأمن المظلومون من عبادک». هدف از هر قیامی، هدف از هر انقلابی، هدف از هر قدرت اسلامی‌ای و اصلاً هدف از حاکمیت دین خدا، رسیدگی به وضع «مظلومون» و عمل به فرایض، احکام و سنن الهی است.

امام حسین علیه‌السلام در آخر می‌فرماید: «و یعمل بفرائضک و احکامک و سننک». هدف آن بزرگوار اینهاست. حالا فلان آقا از گوشه‌ای درمی‌آید و بدون اندک آشنایی با معارف اسلامی و با کلمات امام حسین علیه‌السلام و حتی با یک لغت عربی، درباره اهداف قیام حسینی قلمفرسایی می‌کند، که امام حسین برای فلان هدف قیام کرده است! از کجا می‌گویی؟! این کلام امام حسین علیه‌السلام است: «و یعمل بفرائضک و احکامک و سننک»؛ یعنی امام حسین علیه‌السلام جان خودش و جان پاکیزه‌ترین انسانهای زمان خودش را

فدا می‌کند، برای این که مردم به احکام دین عمل کنند. چرا؟ چون سعادت، در عمل به احکام دین است؛ چون عدالت، در عمل به احکام دین است؛ چون آزادی و آزادگی انسان، در عمل به احکام دین است. از کجا می‌خواهند آزادی را پیدا کنند؟! زیر چتر احکام دین است که همه خواسته‌های انسانها برآورده می‌شود.

بیانات در دیدار علما و روحانیون و مبلغان در آستانه‌ی ماه محرم الحرام -
۱۳۷۸/۱/۲۳

۴۹. عوامل معنوی و مجاهدت در راه خدا؛ عامل بقای حقیقی اصحاب عاشورا

قاعدتاً نکته‌ای توجّه را جلب می‌کند و آن این است که این شخصیت‌های عظیمی که هر کدام به نحوی امروز سرتاسر تاریخ بشر را روشن کرده‌اند - حسین بن علی علیه السلام، امام سجّاد علیه السلام، حضرت ابوالفضل (علیه السلام) - کسانی هستند که در دوران خودشان، به گمان باطل مادّی، به کلی نابود و هضم شدند. حسین بن علی علیه السلام با همه جوانان و شخصیت‌های برجسته خانواده‌اش - برادران، فرزندان، نزدیکان، جوانان و اصحاب غیور - در غربت کامل به شهادت رسیدند، در غربت کامل هم دفن شدند. نه کسی آنها را تشییع کرد و نه کسی برای آنها اقامه‌ی عزّا نمود. کسانی به گمان باطل، فکر می‌کردند اگر اینها بمانند، ممکن است بساط انتقامگیری راه بیندازند. خیال می‌کردند که با شهادت حسین بن علی علیه السلام و همراهانش، کار تمام شد. امام سجّاد علیه السلام سی و چهار سال بعد از آن روز، در مدینه ظاهراً در حال انزوا زندگی کرد. نه لشکری، نه مجموعه‌ای و نه هیاهویی به ظاهر وجود نداشت. ابوالفضل العباس علیه السلام هم یکی از شهدای روز عاشورا است. تصوّر باطل قدرتهای مادّی - که با منطق مادّی حکومت می‌کنند - معمولاً این است که اینها تمام شدند و از بین رفتند؛ ولی می‌بینید که واقعیت قضیه این طور نیست. اینها تمام نشدند؛

اینها ماندند و روزه‌روز بر عظمت و جلالت و جذابیت و تأثیرگذاریشان افزوده شد؛ دلها را قبضه و تصرف کردند و دایره وجود خودشان را گسترش دادند. امروز صدها میلیون مسلمان - اعم از شیعه و غیر شیعه - به نام اینها تبرک می‌جویند؛ از سخن اینها استفاده می‌کنند؛ یاد آنها را گرامی می‌دارند. اینها پیروزی در تاریخ است؛ پیروزی حقیقی و ماندگار.

عوامل مادی و معنوی قدرت

سؤالی که در ذهن انسان پیش می‌آید، این است که قضیه چیست؟ عامل این بقا چیست؟ به نظر من، این یکی از اساسیترین و در عین حال واضحترین و رایجترین حقایق زندگی بشر است. منتها مانند همه حقایق واضح، توجه انسانهای غافل را بر نمی‌انگیزد. همه حقایق عالم، پدیده‌های مهمی هستند - این خورشید، این ماه، این آمدن شب و روز، این آمدن فصول گوناگون، این دنیا آمدن، رفتن، مردن، زندگی کردن - هر کدام از این حوادث، برای یک انسان، در خور تدبیر و درس است؛ لیکن افراد غافل به اینها توجه نمی‌کنند. این افراد متدبّرند که به آنها اعتنا می‌کنند؛ از آنها استفاده می‌نمایند و بهره‌اش را هم می‌برند. آن حقیقتی هم که گفتیم، از همین حقایق واضحی است که در طول تاریخ بوده است و آن این است که ما دوگونه عوامل قدرت داریم: عوامل مادی قدرت، عوامل معنوی قدرت. عوامل مادی قدرت، یعنی همین پول و زور و رو و کارهایی که قدرتمندان در طول تاریخ کردند. اگر هم نتیجه‌ای به بار آمده است، نتیجه چند صباحی از زندگی است. شما ببینید این قدرتمندان عالم چقدر عمر کردند؛ چقدر بعد از آن جنگها و بعد از آن سیاسیکاریها و بعد از آن همه تلاش توانستند ثمره آنرا ببرند! خیلی کوتاه و چند سالی، که در واقع هیچ چیزی نیست. اما یک دسته هم عوامل معنوی قدرتمند؛ یعنی ایمان، پاکی و پارسایی، راستی و حقانیت، ارزشهای دینی و الهی همراه با مجاهدت. این قدرت، قدرت ماندگار است. قدرتی که از این راه حاصل می‌شود، به معنای بگیر و ببند و بهره ببر و تمتع کن نیست؛ قدرت ماندگار تاریخی است؛ قدرت سرنوشت‌ساز بشر است و می‌ماند؛ کما این که

انبیا تا امروز زنده‌اند؛ بزرگان مشعلدار عدل و داد در تاریخ بشر هنوز زنده‌اند. یعنی چه زنده‌اند؟ یعنی آن خطی که آنها برای اثبات و جانداختن آن، تلاش و مجاهدت می‌کردند، در زندگی بشر ماند و به‌صورت یک مفهوم ماندگار و یک درس برای بشر درآمد. امروز همه خیرات و زیباییها و نیکوییهای که برای بشر وجود دارد، ناشی از همان درسها و دنباله همان تعالیم انبیا و دنباله همان تلاش مصلحان و خیرخواهان است. اینها می‌ماند.

تلاش ابرقدرتها برای حذف حاکمیت دینی

امام حسین علیه‌السلام عامل معنوی قدرت را داشت. اگرچه خود او به شهادت رسید؛ اما مجاهدتش برای این نبود که چند صبحی در زندگی خوش بگذراند، تا ما بگوییم حالا که به شهادت رسید، پس شکست خورد. مجاهدت او برای این بود که خط توحید را، خط حاکمیت الله را، خط دین و خط نجات و صلاح انسان را در میان بشر ماندگار و تثبیت کند؛ زیرا عواملی سعی می‌کردند که این خط را به کلی پاک کنند. شما امروز هم نمونه آن را می‌بینید. یک موقع بود که وقتی ما این حقایق را می‌گفتیم، ذهنیات به حساب می‌آمد؛ اما امروز همه آن حقایق ذهنی تحقق پیدا کرده است. می‌بینید که امروز قدرتهای دنیا اصرار دارند و پولها خرج می‌کنند برای این که بتوانند خط حاکمیت دین را از دنیا پاک کنند. در بخشی از عالم اتفاقی افتاده است؛ ملتی قیام کرده و حاکمیت دینی و ارزشهای دینی را علی‌رغم میل قدرتمندان به وجود آورده است. این، درسی در عالم برای ملتهای دیگر شد.

بیانات مقام معظم رهبری و فرمانده کل قوا در دیدار فرماندهان و گروه
کثیری از پاسداران سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به مناسبت «روز پاسدار»
۱۳۷۸/۸/۲۲ -

۵۰. اهداف امام حسین(ع): جهاد علیه جهل و زبونی انسان

یک جمله در زیارت اربعین امام حسین علیه الصلوة والسلام ذکر شده است که مانند بسیاری از جملات این زیارتها و دعاها، بسیار پرمغز و در خور تأمل و تدبّر است. امروز به مناسبت روز تاسوعا و روز عزا، در خطبه اول قدری پیرامون همین جمله - که ناظر به جهت قیام حسینی است - عرایضی عرض می‌کنیم. آن جمله این است: «و بذل مهجته فیک»^۱. این زیارت اربعین است؛ منتها فقره‌های اوّل آن، دعاست که گوینده این جملات خطاب به خداوند متعال عرض می‌کند: «و بذل مهجته فیک»؛ یعنی حسین بن علی، جان و خون خود را در راه تو داد؛ «لیستنقذ عبادک من الجهالة»^۲ تا بندگان تو را از جهل نجات دهد؛ «و حیره الضلالة»^۳ و آنها را از سرگردانی ناشی از ضلالت و گمراهی برهاند. این یک طرف قضیه، یعنی طرف قیام کننده؛ حسین بن علی علیه السلام است. طرف دیگر قضیه، در فقره بعدی معرفی می‌شود: «و قد توازر علیه من غرته الدنيا و باع حظّه بالارذل الأدنی»^۴؛ نقطه مقابل، کسانی

۱. مصباح المتهجد، ص ۷۸۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

بودند که فریب زندگی، آنها را به خود مشغول و دنیای مادی، زخارف دنیایی، شهوات و هواهای نفس، از خود بیخودشان کرده بود؛ «و باع حظه بالارذل الأذنی»؛ سهمی را که خدای متعال برای هر انسانی در آفرینش عظیم خود قرار داده است - این سهم عبارت است از سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت - به بهای پست و ناچیز و غیر قابل اعتنایی فروخته بودند. این، خلاصه نهضت حسینی است.

با مذاقه در این بیان، انسان احساس می‌کند که نهضت حسینی در واقع با دو نگاه قابل ملاحظه است، که هر دو هم درست است؛ اما مجموع دو نگاه، نشاندهنده‌ی ابعاد عظیم این نهضت است. یک نگاه، حرکت ظاهری حسین بن علی است؛ که حرکت علیه یک حکومت فاسد و منحرف و ظالم و سرکوبگر - یعنی حکومت یزید - است؛ اما باطن این قضیه، حرکت بزرگتری است که نگاه دوم، انسان را به آن می‌رساند؛ و آن حرکت علیه جهل و زبونی انسان است. در حقیقت، امام حسین اگرچه با یزید مبارزه می‌کند، اما مبارزه گسترده تاریخی وی با یزیدِ کوتاه‌عمر بی‌ارزش نیست؛ بلکه با جهل و پستی و گمراهی و زبونی و ذلت انسان است. امام حسین با اینها مبارزه می‌کند.

مرور اجمالی حوادث و تغییرات جامعه از زمان بعثت پیامبر اکرم (ص) تا دوران امام حسین (ع)

یک حکومت آرمانی به وسیله اسلام به وجود آمد. اگر بخواهیم ماجرای امام حسین را در سطوری خلاصه کنیم، این‌طور می‌شود: بشریت، دچار ظلم و جهل و تبعیض بود. حکومت‌های بزرگ دنیا، که حکومت قیصر و کسرای آن زمان است - چه در ایران آن روز، چه در امپراتوری روم آن روز - حکومت اشرافیگری و حکومت غیرمردمی و حکومت شمشیر بی‌منطق و حکومت جهالت و فساد بود. حکومت‌های کوچکتر هم - مثل آنچه که در جزیره‌العرب بود - از آنها بدتر بودند و مجموعاً جاهلیتی دنیا را فرا گرفته بود. در این میان، نور اسلام به وسیله پیامبر خدا و با مدد الهی و مبارزات

عظیم و توانفرسای مردمی توانست اوّل یک منطقه از جزیره‌العرب را روشن کند و بعد بتدریج گسترش یابد و شعاع آن همه جا را فرا گیرد. وقتی پیامبر از دنیا می‌رفت، این حکومت، حکومت مستقری بود که می‌توانست الگوی همه بشریت در طول تاریخ باشد؛ و اگر آن حکومت با همان جهت ادامه پیدا می‌کرد، بدون تردید تاریخ عوض می‌شد؛ یعنی آنچه که بنا بود در قرن‌ها بعد از آن - در زمان ظهور امام زمان در وضعیت فعلی - پدید آید، در همان زمان پدید آمده بود. دنیای سرشار از عدالت و پاکی و راستی و معرفت و محبّت، دنیای دوران امام زمان است که زندگی بشر هم از آن جا به بعد است. زندگی حقیقی انسان در این عالم، مربوط به دوران بعد از ظهور امام زمان است که خدا می‌داند بشر در آن جا به چه عظمت‌هایی نایل خواهد شد. بنابراین، اگر ادامه حکومت پیامبر میسر می‌شد و در همان دوره‌های اوّل پدید می‌آمد و تاریخ بشریت عوض می‌شد، فرجام کار بشری مدت‌ها جلو می‌افتاد؛ اما این کار به دلایلی نشد.

خصوصیت حکومت پیامبر این بود که به جای ابتناء بر ظلم، ابتناء بر عدل داشت. به جای شرک و تفرقه فکری انسان، متّکی بر توحید و تمرکز بر عبودیت ذات مقدس پروردگار بود. به جای جهل، متّکی بر علم و معرفت بود. به جای کینه‌ورزی انسانها با هم، متّکی بر محبّت و ارتباط و اتّصال و رفق و مدارا بود؛ یعنی یک حکومت از ظاهر و باطن آراسته. انسانی که در چنین حکومتی پرورش پیدا می‌کند، انسانی باتقوا، پاکدامن، عالم، بابصیرت، فعّال، پُرنشاط، متحرّک و رو به کمال است. با گذشت پنجاه سال، قضایا عوض شد. اسم، اسم اسلام ماند؛ نام، نام اسلامی بود؛ اما باطن دیگر اسلامی نبود. به جای حکومت عدل، باز حکومت ظلم بر سر کار آمد. به جای برابری و برادری، تبعیض و دودستگی و شکاف طبقاتی به وجود آمد. به جای معرفت، جهل حاکم شد. در این دوره پنجاه ساله، هرچه به طرف پایین می‌آییم، اگر انسان بخواهد از این سرفصلها بیشتر پیدا کند، صدها شاهد و نمونه وجود دارد که اهل تحقیق باید اینها را برای ذهنهای جوان و جوینده روشن کنند.

امامت به سلطنت تبدیل شد! ماهیت امامت، با ماهیت سلطنت، مغایر و

متفاوت و مناقض است. این دو ضدّ همنند. امامت، یعنی پیشوایی روحی و معنوی و پیوند عاطفی و اعتقادی با مردم. اما سلطنت، یعنی حکومت با زور و قدرت و فریب؛ بدون هیچ‌گونه علقه معنوی و عاطفی و ایمانی. این دو، درست نقطه مقابل هم است. امامت، حرکتی در میان امت، برای امت و در جهت خیر است. سلطنت، یعنی یک سلطه مقتدرانه علیه مصالح مردم و برای طبقات خاص؛ برای ثروت‌اندوزی و برای شهوترانی گروه حاکم. آنچه که ما در زمان قیام امام حسین می‌بینیم، دومی است، نه آن اولی. یعنی یزیدی که بر سر کار آمده بود، نه با مردم ارتباط داشت، نه علم داشت، نه پرهیزگاری و پاکدامنی و پارسایی داشت، نه سابقه جهاد در راه خدا داشت، نه ذره‌ای به معنویات اسلام اعتقاد داشت، نه رفتار او رفتار یک مؤمن و نه گفتار او گفتار یک حکیم بود. هیچ چیزش به پیامبر شباهت نداشت. در چنین شرایطی، برای کسی مثل حسین بن علی - که خود او همان امامی است که باید به جای پیامبر قرار گیرد - فرصتی پیش آمد و قیام کرد.

اگر به تحلیل ظاهری قضیه نگاه کنیم، این قیام، قیام علیه حکومت فاسد و ضدّ مردمی یزید است؛ اما در باطن، یک قیام برای ارزشهای اسلامی و برای معرفت و برای ایمان و برای عزت است. برای این است که مردم از فساد و زبونی و پستی و جهالت نجات پیدا کنند. لذا ابتدا که از مدینه خارج شد، در پیام به برادرش محمد بن حنفیه - و در واقع در پیام به تاریخ - چنین گفت: «أنتی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما»^۱ من با تکبر، با غرور، از روی فخر فروشی، از روی میل به قدرت و تشنه قدرت بودن قیام نکردم؛ «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی»^۲ من می‌بینم که اوضاع در میان امت پیامبر دگرگون شده است؛ حرکت، حرکت غلطی است؛ حرکت، حرکت به سمت انحطاط است؛ در ضد جهتی است که اسلام می‌خواست و پیامبر آورده بود. قیام کردم برای این که با اینها مبارزه کنم.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۲. همان.

وجوه دوگانگی مبارزه‌ی امام حسین(ع)

مبارزه امام حسین دو وجه دارد و ممکن است دو نتیجه به بار بیاورد؛ اما هر دو نتیجه خوب است. یک نتیجه این بود که امام حسین علیه‌السلام بتواند بر حکومت یزید پیروز شود و قدرت را از چنگ کسانی که با زور بر سر مردم می‌کوبیدند و سرنوشت مردم را تباه می‌کردند، خارج کند و کار را در مسیر صحیح خود بیندازد. اگر این کار صورت می‌گرفت، البته باز مسیر تاریخ عوض می‌شد. یک وجه دیگر این بود که امام حسین نتواند به هر دلیلی این پیروزی سیاسی و نظامی را به دست بیاورد؛ آن وقت امام حسین در این جا دیگر نه با زبان، بلکه با خون، با مظلومیت، با زبانی که تاریخ تا ابد آن را فراموش نخواهد کرد، حرف خود را مثل یک جریان مداوم و غیرقابل انقطاع در تاریخ به جریان می‌اندازد. و این کار را امام حسین کرد.

البته کسانی که دم از ایمان می‌زدند، اگر رفتاری غیر از آن داشتند که به امام حسین نشان دادند، شقّ اوّل پیش می‌آمد و امام حسین می‌توانست دنیا و آخرت را در همان زمان اصلاح کند؛ اما کوتاهی کردند! البته بحث این‌که چرا و چطور کوتاهی کردند، از آن بحث‌های بسیار طولانی و مرارتباری است که بنده در چند سال قبل از این تحت عنوان «خواص و عوام» آن را مقداری مطرح کردم - یعنی چه کسانی کوتاهی کردند، گناه و تقصیر به گردن چه کسانی بود؛ چطور کوتاهی کردند، کجا کوتاهی کردند - که من نمی‌خواهم آن حرفها را مجدداً بگویم. بنابراین، کوتاهی شد و به خاطر کوتاهی دیگران، مقصود اوّل حاصل نشد؛ اما مقصود دوم حاصل گردید. این دیگر چیزی است که هیچ قدرتی نمی‌تواند آن را از امام حسین بگیرد. قدرت رفتن به میدان شهادت؛ دادن جان و دادن عزیزان؛ آن گذشت بزرگی که از بس عظیم است، هر عظمتی که دشمن داشته باشد در مقابلش، کوچک و محو می‌شود و این خورشید درخشان، روزبه‌روز در دنیای اسلام به نورافشانی بیشتری می‌پردازد و بشریت را احاطه می‌کند.

امروز بیش از پنج قرن و ده قرن پیش، حسین بن علی اسلام و شما، در دنیا شناخته شده است. امروز وضع به گونه‌ای است که متفکران و روشنفکران و آنهایی که بی‌غرضند، وقتی به تاریخ اسلام بر می‌خورند و ماجرای امام

حسین را می‌بینند، احساس خضوع می‌کنند. آنهایی که از اسلام سر در نمی‌آورند، اما مفاهیم آزادی، عدالت، عزّت، اعتلاء و ارزشهای والای انسانی را می‌فهمند، با این دید نگاه می‌کنند و امام حسین، امام آنها در آزادیخواهی، در عدالت‌طلبی، در مبارزه با بدیها و زشتیها و در مبارزه با جهل و زبونی انسان است.

بیانات در خطبه‌های نماز جمعه تهران - ۱۳۷۹/۱/۲۶

۵۱. دستاوردهای امامت برای بشریت: عزت، معرفت، عبودیت

امامت، یعنی دستگاهی که عزت خدایی را برای مردم به وجود می‌آورد. علم و معرفت به مردم می‌دهد. رفق و مدارا را میان آنها ترویج می‌کند. اُبّهت اسلام و مسلمین را در مقابل دشمن حفظ می‌کند. اما سلطنت و حکومت‌های جائزانه، نقطه مقابل آن است. امروز در بسیاری از کشورهای دنیا اسم زمامداران پادشاه نیست، اما در واقع پادشاهند. اسمشان سلطان نیست و ظواهر دموکراسی هم در آن‌جاها جاری است، اما در باطن، همان سلطنت است؛ یعنی رفتار تعنادآمیز با مردم و رفتار ذلت‌آمیز با هر قدرتی که بالاسر آنها باشد! حتی شما می‌بینید که در یک کشور بزرگ و مقتدر، رؤسای سیاسی آنها باز به نوبه خود مقهور و اسیر دست صاحبان کمپانیها، مراکز شبکه‌ای پنهان جهانی، مراکز مافیایی و مراکز صهیونیستی هستند. مجبورند طبق میل دل آنها حرف بزنند و موضعگیری کنند؛ برای این‌که آنها نرنجند. این سلطنت است. وقتی که در رأس، ذلت و زبونی وجود داشت، در قاعده و بدنه هم ذلت و زبونی وجود خواهد داشت. امام حسین علیه این قیام کرد.

تجلی عزت و معنویت در همه‌ی مراحل قیام امام حسین(ع)

در رفتار امام حسین، از اوّلی که از مدینه حرکت کرد، تا مثل فردایی که

در کربلا به شهادت رسید، همان معنویت و عزّت و سرافرازی و درعین حال عبودیت و تسلیم مطلق در مقابل خدا محسوس است. در همه مراحل هم این طور است. آن روز که صدها نامه و شاید هزارها نامه با این مضمون برای او آوردند که ما شیعیان و مخلصان توایم و در کوفه و در عراق منتظرت هستیم، دچار غرور نشد. آن جا که سخنرانی کرد و فرمود: «خط الموت علی ولد آدم مخط القلاده فی جید الفتاة»^۱ صحبت از مرگ کرد. نگفت چنان و چنین می‌کنیم. دشمنانش را تهدید و دوستانش را تطمیع به تقسیم مناصب کوفه نکرد. حرکت مسلمانانه همراه با معرفت، همراه با عبودیت و همراه با تواضع، آن وقتی است که همه دستها را به طرفش دراز کرده‌اند و نسبت به او اظهار ارادت می‌کنند. آن روز هم که در کربلا همراه یک جمع کمتر از صد نفر، توسط سی هزار جمعیت از اراذل و اوباش محاصره شد و جانش را تهدید کردند، عزیزانش را تهدید کردند، زنها و حرمش را تهدید به اسارت کردند، ذره‌ای اضطراب در این مرد خدا و این بنده خدا و این عزیز اسلام مشاهده نشد.

استواری امام حسین(ع) علی‌رغم سرازیر شدن امواج غم و اندوه و بلایا

آن راوی‌ای که حوادث روز عاشورا را نقل کرده و در کتابها دهن به دهن منتقل شده است، می‌گوید: «فوالله ما رأیت مکثورا»^۲. مکثور، یعنی کسی که امواج غم و اندوه بر سرش بریزد؛ بچه‌اش بمیرد، دوستانش نابود شوند، ثروتش از بین برود و همه امواج بلا به طرفش بیاید. راوی می‌گوید من هیچ کس را در چهار موجه بلا مثل حسین بن علی محکم‌دل‌تر و استوارتر ندیدم؛ «اربط جاشا»^۳. در میدانهای گوناگون جنگها، در میدانهای اجتماعی، در میدان سیاست، انسان به آدمهای گوناگونی برخورد می‌کند؛ کسانی که دچار غمهای گوناگونند. راوی می‌گوید هرگز ندیدم کسی در چنین هنگامه‌ای با این همه مصیبت، مثل حسین بن علی، چهره‌ای شاد، مصمم، حاکی از عزم و اراده

۱. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

۲. بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۰.

۳. همان.

و متوکل به خدا داشته باشد. این همان عزت الهی است. این جریان را امام حسین در تاریخ گذاشت و بشر فهمید که باید برای چنان حکومت و جامعه‌ای مبارزه کند؛ جامعه‌ای که در آن پستی و جهالت و اسارت انسان و تبعیض نباشد. همه باید برای چنان اجتماعی جهاد کنند که به وجود بیاید و می‌آید و ممکن است.

انقلاب اسلامی حرکتی در امتداد راه عزتمندانه‌ی عاشورا

یک روز بود که بشر مأیوس بود؛ اما انقلاب اسلامی و نظام اسلامی نشان داد که همه چیز ممکن است. نظام اسلامی به آن حد نرسیده است، اما بزرگترین موانع را در راه رسیدن به آن مرحله از سر راه برداشت. وجود حکومت طاغوتی، حکومت دیکتاتوری، حکومت انسانهایی که بر مردم شیر بودند، ولی در مقابل قدرتها روباه می‌نمودند؛ در مقابل مردم خودشان با تفرعن و تکبر بودند، اما در مقابل بیگانگان تسلیم و خاضع بودند، بزرگترین مانع برای یک ملت است؛ آن هم حکومتی که همه قدرتهای جهانی از او حمایت می‌کردند. ملت ایران نشان داد که این کار، عملی و ممکن است؛ این مانع را برداشت و در این راه حرکت کرد.

به لطف و فضل الهی، در این راه گامهای زیادی برداشته شده است. اما برادران و عزیزان! ما در نیمه راهیم. اگر پیام امام حسین را زنده نگه می‌داریم، اگر نام امام حسین را بزرگ می‌شماریم، اگر این نهضت را حادثه عظیم انسانی در طول تاریخ می‌دانیم و بر آن ارج می‌نهمیم، برای این است که یادآوری این حادثه به ما کمک خواهد کرد که حرکت کنیم و جلو برویم و انگشت اشاره امام حسین را تعقیب کنیم و به لطف خدا به آن هدفها برسیم و ملت ایران ان شاء الله خواهد رسید. نام امام حسین علیه السلام را خدا بزرگ کرده است و حادثه کربلا را در تاریخ نگه داشته است. این که می‌گوییم ما بزرگ نگه‌داریم، معنایش این نیست که ما این کار را می‌کنیم؛ نه. این حادثه عظیمتر از آن است که حوادث گوناگون دنیا بتواند آن را کمرنگ کند و از بین ببرد.

امروز، روز تاسوعا و فردا، روز عاشورا است. روز عاشورا، اوج همین حادثه عظیم و بزرگ است. حسین بن علی علیه السلام با ساز و برگ جنگ به کربلا نیامده بود. کسی که می خواهد به میدان جنگ برود، سرباز لازم دارد؛ اما امام حسین بن علی علیه السلام زنان و فرزندان خود را هم با خود آورده است. این به معنای آن است که این جا باید حادثه ای اتفاق بیفتد که عواطف انسانها را در طول تاریخ همواره به خود متوجه کند؛ تا عظمت کار امام حسین معلوم شود. امام حسین می داند که دشمن پست و رذل است. می بیند کسانی که به جنگ او آمده اند، عده ای جزو اراذل و اوباش کوفه اند که در مقابل یک پاداش کوچک و حقیر، حاضر شده اند به چنین جنایت بزرگی دست بزنند. می داند که بر سر زن و فرزند او چه خواهند آورد. امام حسین از اینها غافل نیست؛ اما در عین حال تسلیم نمی شود؛ از راه خود بر نمی گردد؛ بر حرکت در این راه پافشاری می کند. پیداست که این راه چقدر مهم است؛ این کار چقدر بزرگ است.

ذکر مصیبت حضرت ابوالفضل (ع) بر اساس کتاب ارشاد و کتاب لهوف

من امروز چند جمله ذکر مصیبت کنم. البته شما از ساعتی پیش این جا بوده اید؛ ذکر مصیبت کرده اند و شنیده اید. این روزها هم در همه مجالس و محافل، ذکر مصیبت است. امروز، روز تاسوعاست و رسم بر این است که در این روز، گویندگان و نوحه سرایان، راجع به شهادت ابوالفضل العباس روضه بخوانند. آن طور که از مجموع قراین به دست می آید، از مردان رزم آور - غیر از کودک شش ماهه، یا بچه یازده ساله - ابوالفضل العباس آخرین کسی است که قبل از امام حسین به شهادت رسیده است؛ و این شهادت هم باز در راه یک عمل بزرگ - یعنی آوردن آب برای لب تشنگان خیمه های اباعبدالله الحسین - است. در زیارات و کلماتی که از ائمه علیهم السلام راجع به ابوالفضل العباس رسیده است، روی دو جمله تأکید شده است: یکی بصیرت، یکی وفا. بصیرت ابوالفضل العباس کجاست؟ همه یاران حسینی، صاحبان بصیرت بودند؛ اما او بصیرت را بیشتر نشان داد. در روز تاسوعا،

مثل امروز عصری، وقتی که فرصتی پیدا شد که او خود را از این بلا نجات دهد؛ یعنی آمدند به او پیشنهاد تسلیم و امان‌نامه کردند و گفتند ما تو را امان می‌دهیم؛ چنان بر خورد جوانمردانه‌ای کرد که دشمن را پشیمان نمود. گفت: من از حسین جدا شوم؟! وای بر شما! اف بر شما و امان‌نامه شما! نمونه دیگر بصیرت او این بود که به سه نفر از برادرانش هم که با او بودند، دستور داد که قبل از او به میدان بروند و مجاهدت کنند؛ تا این که به شهادت رسیدند. می‌دانید که آنها چهار برادر از یک مادر بودند: ابوالفضل العباس - برادر بزرگتر - جعفر، عبدالله و عثمان. انسان برادرانش را در مقابل چشم خود برای حسین بن علی قربانی کند؛ به فکر مادر داغدارش هم نباشد که بگوید یکی از برادران برود تا این که مادرم دلخوش باشد؛ به فکر سرپرستی فرزندان صغیر خودش هم نباشد که در مدینه هستند؛ این همان بصیرت است. وفاداری حضرت ابوالفضل العباس هم از همه جا بیشتر در همین قضیه وارد شدن در شریعه فرات و نوشیدن آب است. البته نقل معروفی در همه دهانها است که امام حسین علیه‌السلام حضرت ابوالفضل را برای آوردن آب فرستاد. اما آنچه که من در نقلهای معتبر - مثل «ارشاد» مفید و «لهوف» ابن طاووس - دیدم، اندکی با این نقل تفاوت دارد. که شاید اهمیت حادثه را هم بیشتر می‌کند. در این کتابهای معتبر این‌طور نقل شده است که در آن لحظات و ساعت آخر، آن‌قدر بر این بچه‌ها و کودکان، بر این دختران صغیر و بر اهل حرم تشنگی فشار آورد که خود امام حسین و ابوالفضل با هم به طلب آب رفتند. ابوالفضل تنها نرفت؛ خود امام حسین هم با ابوالفضل حرکت کرد و به طرف همان شریعه فرات - شعبه‌ای از نهر فرات که در منطقه بود - رفتند، بلکه بتوانند آبی بیاورند. این دو برادر شجاع و قوی‌پنجه، پشت به پشت هم در میدان جنگ جنگیدند. یکی امام حسین در سن نزدیک به شصت سالگی است، اما از لحاظ قدرت و شجاعت جزو نام‌آوران بی‌نظیر است. دیگری هم برادر جوان سی و چند ساله‌اش ابوالفضل العباس است، با آن خصوصیتی که همه او را شناخته‌اند. این دو برادر، دوش به دوش هم،

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۸۹.

گاهی پشت به پشت هم، در وسط دریای دشمن، صف لشکر را می‌شکافند. برای این که خودشان را به آب فرات برسانند، بلکه بتوانند آبی بیاورند. در انشای این جنگ سخت است که ناگهان امام حسین احساس می‌کند دشمن بین او و برادرش عباس فاصله انداخته است. در همین حیص و بیص است که ابوالفضل به آب نزدیکتر شده و خودش را به لب آب می‌رساند. آن‌طور که نقل می‌کنند، او مشک آب را پر می‌کند که برای خیمه‌ها ببرد. در این جا هر انسانی به خود حق می‌دهد که یک مشت آب هم به لبهای تشنه خودش برساند؛ اما او در این جا وفاداری خویش را نشان داد. ابوالفضل العباس وقتی که آب را برداشت، تا چشمش به آب افتاد، «فذكر عطش الحسين»؛ به یاد لبهای تشنه امام حسین، شاید به یاد فریادهای العطش دختران و کودکان، شاید به یاد گریه عطشناک علی اصغر افتاد و دلش نیامد که آب را بنوشد. آب را روی آب ریخت و بیرون آمد. در این بیرون آمدن است که آن حوادث رخ می‌دهد و امام حسین علیه السلام ناگهان صدای برادر را می‌شنود که از وسط لشکر فریاد زد: «یا ابا ادرک اخاک».

بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران - ۱۳۷۹/۱/۲۶

۵۲. مقابله با طواغیت، مهمترین کار انبیاء

عرصه‌ی حکومتداری؛ بیشترین نمود گناه و بی‌تقوایی

بشر در طول تاریخ، بیشترین خطا و گنهکاری و بی‌تقوایی خود را در عرصه حکومتداری نشان داده است. گناهایی که از سوی حاکمان و زمامداران و مسلمان بر سرنوشت مردم سرزده است، با گناهان بسیار بزرگ افراد معمولی و عادی قابل مقایسه نیست. در این عرصه، بشر کمتر از خرد و اخلاق و حکمت بهره برده است. در این عرصه، منطق خیلی کمتر از عرصه‌های دیگر زندگی بشری حاکم بوده است. کسانی که خسارت این بی‌خردی و بی‌منطقی و فساد و گناه‌آلودگی را پرداخته‌اند، آحاد افراد بشر - گاهی مردم یک جامعه و گاهی مردم جوامع متعدد - بودند. این حکومتها در آغاز به شکل استبداد فردی بودند؛ بعد با تحوّل جوامع بشری، به صورت استبداد جمعی و سازمان‌یافته درآمدند. لذا مهمترین کار انبیای عظام الهی مقابله با طواغیت و کسانی است که نعمتهای خدا را ضایع کردند: «و اذا تولّى سعى فى الأرض ليفسد فيها و يهلك الحرث و النسل»^۱. آیه قرآن، از این حکومتهای فاسد، با این تعبیرات تکان‌دهنده یاد می‌کند؛ سعی کردند تا فساد را جهانگیر کنند. «ألم ترى الى الذين بدلوا نعمة الله كفراً و احلوا قومهم

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۰۵.

دارالبوار جهنم یصلونها و بئس القرار»؛ نعمتهای الهی و انسانی و طبیعی را به کفران تبدیل کردند و انسانها را که باید از این نعم برخوردار می‌شدند، در جهنم سوزانی که از کفران خود به وجود آوردند، سوزاندند و کباب کردند. انبیاء در مقابل اینها صف‌آرایی کردند. اگر انبیاء با طواغیت عالم و طغیانگران تاریخ برخورد نداشتند، احتیاج به جنگ و جدل نبود. این که قرآن می‌گوید: «و کأین من نبی قاتل معه ربیون کثیر»^۱، چه بسیار پیامبرانی که همراه با مؤمنان خداپرست، به قتال و جنگ دست زدند؛ این جنگ با چه کسانی بود؟ طرف جنگ انبیاء، همین حکومت‌های فاسد، قدرتهای ویرانگر و طغیانگر تاریخ بودند که بشریت را بدبخت و نابود کردند.

نهضت آزادیبخش انبیاء الهی

انبیاء نجات‌دهندگان انسانند؛ لذا در قرآن، یک هدف بزرگ نبوتها و رسالتها، اقامه عدل معرفی شده است: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط»^۲. اصلاً انزال کتابهای الهی و ارسال رسل برای این بوده است که قسط و عدل در میان جوامع حاکم شود؛ یعنی نمادهای ظلم و زورگویی و فساد از میان برخیزد. حرکت امام حسین علیه‌السلام، چنین حرکتی بود. فرمود: «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی»^۳. همچنین فرمود: «من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله او تاركا لعهد الله مخالفا لسنة رسول الله فعمل فی عباد الله بالاثم والعدوان ثم لم یغیر علیه بقول و لا فعل كان حقا علی الله أن یدخله مدخله»^۴؛ یعنی اگر کسی کانون فساد و ظلم را ببیند و بی تفاوت بنشیند، در نزد خدای متعال با او هم‌سرنوشت است. فرمود: من برای گردنکشی و تفرعن حرکت نکردم. دعوت مردم عراق از امام حسین علیه‌السلام برای این بود که برود و حکومت کند؛ امام هم به

۱. سوره‌ی ابراهیم، آیات ۲۸ - ۲۹.

۲. سوره‌ی آل‌عمران، آیه ۱۴۶.

۳. سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۲۵.

۴. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

۵. رجال نجاشی، ص ۱۴۴.

همین دعوت پاسخ دادند. یعنی چنین نیست که امام حسین علیه‌السلام به فکر حکومت نبود، امام حسین علیه‌السلام به فکر سرکوب کردن قدرتهای طاغوتی بود؛ چه با گرفتن حکومت و چه با شهادت و دادن خون.

امام حسین علیه‌السلام می‌دانست که اگر این حرکت را نکند، این امضای او، این سکوت او، این سکون او، چه بر سر اسلام خواهد آورد. وقتی قدرتی همه امکانات جوامع و یا یک جامعه را در اختیار دارد و راه طغیان پیش می‌گیرد و جلو می‌رود، اگر مردان و داعیه‌داران حق در مقابل او اظهار وجود نکنند و حرکت او را تخطئه نکنند، با این عمل، کار او را امضا کرده‌اند؛ یعنی ظلم به امضای اهل حق می‌رسد، بدون این‌که خودشان خواسته باشند. این گناهی بود که آن روز بزرگان و آقازادگان بنی‌هاشم و فرزندان سردمداران بزرگ صدر اسلام مرتکب شدند. امام حسین علیه‌السلام این را بر نمی‌تافت؛ لذا قیام کرد.

پاسخ قاطع امام سجاد(ع) در مقابل سخن یکی از مردم

نقل شده است بعد از آن‌که امام سجاد علیه‌السلام پس از حادثه عاشورا به مدینه برگشت - شاید از آن وقتی که این کاروان از مدینه بیرون رفت و دوباره برگشت ده، یازده ماه فاصله شده بود - یک نفر خدمت ایشان آمد و عرض کرد: یا بن‌رسول‌الله! دیدید رفتید، چه شد! راست هم می‌گفت؛ این کاروان در حالی رفته بود که حسین بن علی علیه‌السلام، خورشید درخشان اهل بیت، فرزند پیغمبر و عزیز دل رسول‌الله، در رأس و میان آنها بود؛ دختر امیرالمؤمنین با عزت و سرافرازی رفته بود؛ فرزندان امیرالمؤمنین - عباس و دیگران - فرزندان امام حسین، فرزندان امام حسن، جوانان برجسته و زبده و نامدار بنی‌هاشم، همه با این کاروان رفته بودند؛ حالا این کاروان برگشته و فقط یک مرد - امام سجاد (علیه‌السلام) - در این کاروان هست؛ زنها اسارت کشیده، رنج و داغ دیده‌اند؛ امام حسین نبود، علی اکبر نبود، حتی کودک شیرخوار در میان این کاروان نبود. امام سجاد علیه‌السلام در جواب آن شخص فرمود: فکر کن اگر نمی‌رفتیم، چه می‌شد! بله، اگر نمی‌رفتند،

جسمها زنده می ماند، اما حقیقت نابود می شد؛ روح ذوب می شد؛ وجدانها پایمال می شد؛ خرد و منطق در طول تاریخ محکوم می شد و حتی نام اسلام هم نمی ماند.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام
جمهوری اسلامی - ۱۳۸۰/۱۲/۲۷

۵۳. تمسک به معنویت امام حسین (ع)؛ راه کسب عزت و افتخار

حسین بن علی علیه السلام مظهر عزت راستین و نمودار کامل افتخار حقیقی است؛ هم در چشم ما مردم اسیر در دستگاه مادی عالم و هم برای رستگاران عالم ملکوت...

امیدواریم ملت عزیز ما با تمسک به معنویت حسین بن علی علیه السلام و با آشنایی بیشتر با آن بزرگوار، عزت و افتخار و سربلندی را برای خود کسب کند؛ همچنان که بحمدالله به برکت آن حضرت و به برکت اسلام و قرآن، از عزت و افتخار معنوی برخوردار بوده و هست.

پیام نوروزی رهبر معظم انقلاب اسلامی در ابتدای سال ۱۳۸۱ - ۱۳۸۱/۱/۱

۵۴. احساس عزّت و افتخار در هر سه بُعد نهضت عظیم حسینی

این سال، سال «عزّت و افتخار حسینی» است. این عزّت، چگونه عزّتی است؟ این افتخار، افتخار به چیست؟ آن کسی که حرکت حسین بن علی علیه السلام را بشناسد، می داند که این عزّت، چگونه عزّتی است. از سه بُعد و با سه دیدگاه، این نهضت عظیم حسینی را که در تاریخ این طور ماندگار شده است، می شود نگاه کرد. در هر سه بُعد، آنچه که بیش از همه چشم را خیره می کند، احساس عزّت و سربلندی و افتخار است.

ابعاد سه گانه‌ی حرکت امام حسین (ع)

۱. مبارزه حق در مقابل باطل مقتدر

یک بُعد، مبارزه حق در مقابل باطل مقتدر است که امام حسین علیه السلام و حرکت انقلابی و اصلاحی او چنین کرد. یک بُعد دیگر، تجسّم معنویت و اخلاق در نهضت حسین بن علی است. در این نهضت عرصه مبارزه‌ای وجود دارد که غیر از جنبه اجتماعی و سیاسی و حرکت انقلابی و مبارزه علنی حق و باطل است و آن، نفس و باطن انسانهاست. آن جایی که ضعفها، طمعها، حقارتها، شهوتها و هواهای نفسانی در وجود انسان، او را از برداشتن گامهای

بلند باز می‌دارد، یک صحنه جنگ است؛ آن هم جنگی بسیار دشوارتر. آن‌جایی که مردان و زنان مؤمن و فداکار پشت سر حسین بن علی علیه‌السلام راه می‌افتند؛ دنیا و مافیها، لذتها و زیباییهای دنیا، در مقابل احساس وظیفه از چشم آنها می‌افتد؛ انسانهایی که معنویت مجسم و متبلور در باطنشان، بر جنود شیطانی - همان جنود عقل و جنود جهلی که در روایات ما هست - غلبه پیدا کرد و به عنوان یک عده انسان نمونه، والا و بزرگ، در تاریخ ماندگار شدند. بُعد سوم که بیشتر در بین مردم رایج است، فجایع، مصیبتها، غصه‌ها، غمها و خون‌دل‌های عاشوراست؛ لیکن در همین صحنه سوم، باز هم عزت و افتخار هست. کسانی که اهل نظر و فکر و تأملند، باید هر سه بُعد را دنبال کنند.

در آن بُعد اول که امام حسین علیه‌السلام یک حرکت انقلابی به راه انداخت، مظهر عزت و افتخار بود. نقطه مقابل حسین بن علی چه کسی بود؟ آن حکومت ظالم فاسد بدکاره‌ای بود که «یعمل فی عبادالله بالاثم و العدوان». نمودار اصلی این بود که در جامعه‌ای که زیر قدرت او بود، با بندگان خدا و انسانها با ستم، عدوان، غرور، تکبر، خودخواهی و خودپرستی رفتار می‌کرد؛ این خصوصیت عمده آن حکومت بود. چیزی که برایشان مطرح نبود، معنویت و رعایت حقوق انسانها بود. حکومت اسلامی را به همان حکومت طاغوتی که قبل از اسلام و در دورانهای مختلف در دنیا وجود داشته است، تبدیل کرده بودند. در صورتی که بارزترین خصیصه نظام اسلامی، حکومت است؛ برجسته‌ترین بخشهای آن جامعه ایده‌آلی که اسلام می‌خواهد ترتیب دهد، شکل و نوع حکومت و رفتار حاکم است.

به تعبیر بزرگان آن روز، امامت را به سلطنت تبدیل کرده بودند. امامت یعنی پیشوایی قافله دین و دنیا. در قافله‌ای که همه به یک سمت و هدف والا در حرکتند، یک نفر بقیه را راهنمایی می‌کند و اگر کسی گم شود، دست او را می‌گیرد و برمی‌گرداند؛ اگر کسی خسته شود، او را به ادامه راه تشویق می‌کند؛ اگر کسی پایش مجروح شود، پای او را می‌بندد و کمک معنوی و مادی به همه می‌رساند. این در اصطلاح اسلامی اسمش امام - امام

هدایت - است و سلطنت نقطه مقابل این است. سلطنت به معنای پادشاهی موروثی، فقط یک نوع از سلطنت است. لذا بعضی سلاطین در دنیا هستند که اسمشان سلطان نیست، اما باطنشان تسلط و زورگویی بر انسانهاست. هر کس و در هر دوره‌ای از تاریخ - اسم او هر چه می‌خواهد باشد - وقتی به ملت خود یا به ملت‌های دیگر زور بگوید، این سلطنت است. این که رئیس جمهور یک دولتی - که در همه زمانها، دولتهای مستکبر بوده‌اند و امروز مظهر آن، امریکاست - به خود حق بدهد که بدون هیچ استحقاق اخلاقی، علمی و حقوقی، منافع خود و کمپانیهای پشتیبان خود را بر منافع میلیونها انسان ترجیح دهد و برای ملت‌های دنیا تکلیف معین کند، این سلطنت است؛ حالا اسمش سلطان باشد یا نباشد!

در دوران امام حسین علیه‌السلام امامت اسلامی را به چنین چیزی تبدیل کرده بودند: «يعمل فی عبادالله بالاثم والعدوان». امام حسین علیه‌السلام در مقابل چنین وضعیتی مبارزه می‌کرد. مبارزه او بیان کردن، روشنگری، هدایت و مشخص کردن مرز بین حق و باطل - چه در زمان یزید و چه قبل از او - بود. منتها آنچه در زمان یزید پیش آمد و اضافه شد، این بود که آن پیشوای ظلم و گمراهی و ضلالت، توقع داشت که این امام هدایت پای حکومت او را امضاء کند؛ «بیعت» یعنی این. می‌خواست امام حسین علیه‌السلام را مجبور کند به جای این که مردم را ارشاد و هدایت فرماید و گمراهی آن حکومت ظالم را برای آنان تشریح نماید، بیاید حکومت آن ظالم را امضا و تأیید هم بکند! قیام امام حسین علیه‌السلام از این جا شروع شد. اگر چنین توقع بی‌جا و ابلهانه‌ای از سوی حکومت یزید نمی‌شد، ممکن بود امام حسین همچون زمان معاویه و ائمه بزرگوار بعد از خود، پرچم هدایت را برمی‌افراشت؛ مردم را ارشاد و هدایت می‌کرد و حقایق را می‌گفت. منتها او بر اثر جهالت و تکبر و دوری از همه فضایل و معنویات انسانی یک قدم بالاتر گذاشت و توقع کرد که امام حسین علیه‌السلام پای این سیه‌نامه تبدیل امامت اسلامی به سلطنت طاغوتی را امضاء کند؛ یعنی بیعت کند. امام حسین فرمود «مثلی لا یباع مثله»؛ حسین چنین امضایی نمی‌کند. امام حسین علیه‌السلام باید تا

ابد به عنوان پرچم حق باقی بماند؛ پرچم حق نمی تواند در صف باطل قرار گیرد و رنگ باطل بپذیرد. این بود که امام حسین علیه السلام فرمود: «هیئات منّا الذلّة». حرکت امام حسین، حرکت عزّت بود؛ یعنی عزّت حق، عزّت دین، عزّت امامت و عزّت آن راهی که پیغمبر ارائه کرده بود. امام حسین علیه السلام مظهر عزّت بود و چون ایستاد، پس مایه فخر و مباهات هم بود. این عزّت و افتخار حسینی است. یک وقت کسی حرفی را می زند، حرف را زده و مقصود را گفته است، اما پای آن حرف نمی ایستد و عقب نشینی می کند؛ این دیگر نمی تواند افتخار کند. افتخار متعلّق به آن انسان، ملت و جماعتی است که پای حرفشان بایستند و نگذارند پرچمی را که آنها بلند کرده اند، توفانها از بین ببرد و بخواباند. امام حسین علیه السلام این پرچم را محکم نگه داشت و تا پای شهادت عزیزان و اسارت حرم شریفش ایستاد. عزّت و افتخار در بُعد یک حرکت انقلابی این است.

۲. تبلور معنویت و فضائل در برابر رذایل اخلاقی

در بُعد تبلور معنویت هم همین طور است. بارها این را گفته ام که خیلها به امام حسین علیه السلام مراجعه و او را بر این ایستادگی ملامت می کردند. آنها مردمان بد و یا کوچکی هم نبودند؛ بعضی جزو بزرگان اسلام بودند؛ اما بد می فهمیدند و ضعفهای بشری بر آنها غالب شده بود. لذا می خواستند حسین بن علی را هم مغلوب همان ضعفها کنند؛ اما امام حسین علیه السلام صبر کرد و مغلوب نشد و یکایک کسانی که با امام حسین بودند، در این مبارزه معنوی و درونی پیروز شدند. آن مادری که جوان خود را با افتخار و خشنودی به طرف این میدان فرستاد؛ آن جوانی که از لذات ظاهری زندگی گذشت و خود را تسلیم میدان جهاد و مبارزه کرد؛ پیرمردانی مثل «حیب بن مظاهر» و «مسلم بن عوسجه» که از راحتی دوران پیرمردی و بستر گرم و نرم خانه خودشان گذشتند و سختی را تحمل کردند؛ آن سردار شجاعی که در میان دشمنان جایگاهی داشت - «حُرّ بن یزید ریاحی» - و از آن جایگاه صرف نظر کرد و به حسین بن علی پیوست، همه در این مبارزه باطنی و معنوی پیروز شدند.

پیروزی معنویت بر رذیلت در عرصه‌ی دفاع مقدّس رزمندگان اسلام

آن روز کسانی که در مبارزه معنوی بین فضایل و رذایل اخلاقی پیروز شدند و در صف‌آرایی میان جنود عقل و جنود جهل توانستند جنود عقل را بر جنود جهل غلبه دهند، عدّه اندکی بیش نبودند؛ اما پایداری و اصرار آنها بر استقامت در آن میدان شرف، موجب شد که در طول تاریخ، هزاران هزار انسان آن درس را فراگرفتند و همان راه را رفتند. اگر آنها در وجود خودشان فضیلت را بر رذیلت پیروز نمی‌کردند، درخت فضیلت در تاریخ خشک می‌شد؛ اما آن درخت را آبیاری کردند و شما در زمان خودتان خیلها را دیدید که در درون خود فضیلت را بر رذیلت پیروز و هواهای نفسانی را مقهور احساسات و بینش و تفکر صحیح دینی و عقلانی کردند. همین پادگان دوکوهه و پادگانهای دیگر و میدانهای جنگ و سرتاسر کشور، شاهد دهها و صدها هزار نفر از آنها بوده است. امروز هم دیگران از شما یاد گرفته‌اند؛ امروز در سرتاسر دنیای اسلام آن کسانی که حاضرند در درون خود و در صف‌آرایی حق و باطل، حق را بر باطل پیروز کنند و غلبه دهند، کم نیستند. پایداری شما - چه در دوران دفاع مقدّس و چه در بقیه آزمایشهای بزرگ این کشور - این فضیلتها را در زمانه ما ثابت کرد. زمانه ما زمانه ارتباطات نزدیک است؛ اما این ارتباطات نزدیک همیشه به سود شیطان و شیطنتها نیست؛ به سود معنویتها و اصالتها هم هست. مردم دنیا خیلی چیزها را از شما یاد گرفته‌اند. همین مادری که در فلسطین جوان خودش را می‌بوسد و به طرف میدان جنگ می‌فرستد، یک نمونه است. فلسطین سالهای متمادی، زن و مرد و پیر و جوان داشت؛ اما بر اثر ضعفها و به دلیل آن که در میدان صف‌آرایی معنوی، جنود عقل نمی‌توانست بر جنود جهل پیروز شود، فلسطین دچار ذلت شد و این وضعیت برایش پیش آمد و دشمنان بر آن مسلط شدند. اما امروز وضعیت فلسطین، به گونه دیگری است؛ امروز فلسطین به پا خاسته است؛ امروز ملت فلسطین - زن و مرد - در صف‌آرایی معنوی در درون خود توانسته است جانب معنویت را غلبه دهد و پیروز کند؛ و این ملت پیروز خواهد شد.

۳. عزّت و سربلندی در صحنه‌ی عاشورا

در آن صحنه سوم هم که صحنه فاجعه‌آفرینهای عاشورا است، آنجا هم باز نشانه‌های عزّت مشاهده می‌شود؛ آنجا هم سربلندی و افتخار است. اگر چه مصیبت و شهادت است؛ اگرچه شهادت هر یک از جوانان بنی‌هاشم، کودکان، طفلان کوچک و اصحاب کهنسال در اطراف حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السّلام یک مصیبت و داغ بزرگ است؛ اما هر کدام حامل یک جوهره عزّت و افتخار هم هست.

این‌جا جمعی که شما اجتماع کرده‌اید، اغلب جوانید. در این پادگان دوکوهه هم دهها و صدها هزار جوان آمدند و رفتند. مظهر جوانِ فداکار در کربلا کیست؟ علی‌اکبر، فرزند امام حسین علیه‌السّلام؛ جوانی که در بین جوانان بنی‌هاشم برجسته و نمونه بود؛ جوانی که زیباییهای ظاهری و باطنی را باهم داشت؛ جوانی که معرفت به حقّ امامت و ولایت حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام را با شجاعت و فداکاری و آمادگی برای مقابله با شقاوت دشمن همراه داشت و نیرو و نشاط و جوانی خود را برای هدف و آرمان والای خود صرف کرد. این خیلی ارزش دارد. این جوان فوق‌العاده و برجسته به میدان دشمن رفت و در مقابل چشم پدر و چشمان زنانی که نگران حال او بودند، جسد به خون آغشته‌اش به خیمه‌ها برگشت. این چنین مصیبت و عزایی چیز کوچکی نیست؛ اما همین حرکت او به سمت میدان و آماده شدن برای مبارزه، برای یک مسلمان، تجسم عزّت، بزرگواری، افتخار و مباهات است. این است که خداوند می‌فرماید: «و الله العزّة و لرسوله و للمؤمنین». حسین‌بن‌علی علیه‌السّلام نیز به نوبه خود با فرستادن این جوان به میدان جنگ، عزّت معنوی را نشان داد؛ یعنی پرچم سربلندی و حاکمیت اسلام را که روشن‌کننده مرز بین امامت اسلامی و سلطنت طاغوتی است محکم نگه می‌دارد، ولو به قیمت جان جوان عزیزش باشد.

ویژگی حضرت علی‌اکبر(ع) مسئولیت‌شناسی او

شنیده‌اید - در این روزها، بارها هم تکرار شده است - که هر کدام از اصحاب و یاران امام حسین علیه‌السّلام برای رفتن به میدان جنگ و مبارزه

کردن اجازه می‌خواستند، امام به سرعت اجازه نمی‌داد. بعضیها را ممانعت می‌کرد؛ به بعضی می‌گفت که اصلاً از کربلا برگردید و بروید. او با جوانان بنی‌هاشم و اصحاب خود، چنین رفتار می‌کرد. اما علی اکبر - جوان محبوب و فرزند عزیزش - که اجازه میدان خواست، امام یک لحظه هم درنگ نکرد و به او اجازه داد. این‌جا می‌شود معرفت پسر و عظمت مقام پدر را فهمید. تا وقتی اصحاب بودند، می‌گفتند جانمان را قربان شما می‌کنیم و اجازه نمی‌دادند کسی از بنی‌هاشم - فرزندان امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام - به میدان جنگ بروند. می‌گفتند اول ما می‌رویم و کشته می‌شویم، اگر بعد از کشته شدن ما خواستید، آن وقت به میدان بروید. وقتی که نوبت به جانبازی و شهادت بنی‌هاشم رسید، اول کسی که درخواست اجازه برای میدان می‌کند، همین جوان مسؤولیت‌شناس است؛ او علی اکبر، پسر آقا و پسر امام و از همه به امام نزدیکتر است، پس برای فداکاری از همه شایسته‌تر است. این هم یک مظهر امامت اسلامی است؛ این‌جا جایی نیست که دنیا، منافع مادی، سود اقتصادی و شهوات نفسانی تقسیم کنند؛ این‌جا مجاهدت و سختی است؛ اول کسی که داوطلب می‌شود علی بن‌الحسین، علی اکبر است. این، معرفت این جوان را می‌نماید و امام حسین هم عظمت روحی‌اش را در مقابل این کار نشان می‌دهد و به مجرد این‌که او درخواست می‌کند، امام حسین علیه‌السلام هم اجازه می‌دهد که به میدان برود.

خطرناکتر بودن خودخواهی‌های انسان متناسب با بالاتر بودن قدرت اجرایی
 اینها برای ما درس است؛ همان درسهای ماندگار تاریخ، همان چیزهایی که امروز و فردا، بشریت به آنها نیازمند است. تا وقتی که خودخواهیهای انسان بر او حاکم است، هرچه قدرت اجرایی بالاتر باشد، خطرناکتر است؛ تا وقتی که هواهای نفسانی بر انسان غالب است و تا وقتی انسان همه چیز را برای خود می‌خواهد، هرچه قدرتش بیشتر است، خطرناکتر و سبتر و درنده‌تر است. نمونه‌هایش را در دنیا می‌بینید. هنر اسلام همین است که به کسانی اجازه می‌دهد از نردبان قدرت بالا روند که توانسته باشند لاقلاً در

بعضی از این مراحل امتحان داده و قبول شده باشند. شرطی که اسلام برای مسؤولیتها می‌گذارد، خارج شدن از بسیاری از این هواها و هوسهاست. ما مسؤولان بایستی بیش از همه مراقب خود باشیم؛ بیش از همه دست، زبان، فکر، چشم و عمل خود را کنترل کنیم؛ بیش از همه تقوا در ما لازم است. وقتی بی‌تقوایی بر انسانی حاکم شد، هرچه قدرت او بیشتر باشد، خطرش برای بشریت بیشتر است. وقتی اختیار فشردن تکمه بمب اتم در دست شخصی باشد که نه جان انسانها و نه حقوق ملتها برایش مهم است و نه اجتناب از شهوات نفسانی برای او یک امتیاز و ارزش محسوب می‌شود، برای بشریت خطرناک است. این کسانی که امروز در دنیا از نیروی اتم و سلاحهای مرگبار برخوردارند، باید بر نفس و احساسات خود غلبه داشته و مسلط باشند که متأسفانه این طور نیست. اسلام این مسائل را تبلیغ می‌کند و علت دشمنی قدرتمندان با اسلام هم همین است.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع دهه‌هازار نفر از راهیان نور و
قشرهای مختلف مردم در پادگان دوکوهه- ۱۳۸۱/۱/۹

۵۵. راه حسین بن علی (ع)؛ پرچم حرکت امت اسلام به سوی اهداف اسلامی

تلاش حضرت زینب (س) و امام سجاد (ع) در حفظ و تبلیغ پیام امام حسین (ع)
مسأله‌ی شهید و ایثارگری، کهنه‌شدنی نیست؛ این، موتور حرکت جامعه
است؛ بعضی‌ها از این نکته غفلت می‌کنند. این که می‌بینید بعضی با سخن،
قلم و حرکات خود، نگاهی به ایثار و شهادت می‌اندازند که آن نگاه منفی و
ناسپاسانه است، بر اثر غفلت آنهاست؛ نمی‌فهمند پاسداری از حرمت شهیدان
و ایثارگران چقدر برای یک جامعه و ملت و کشور دارای اهمیت است. شما
بینید خون مطهر حسین بن علی (علیه‌السلام) در کربلا در غربت بر زمین ریخته
شد؛ اما بزرگترین مسؤلیتی که بر عهده‌ی امام سجاد (علیه‌الصلاة والسلام)
و زینب کبری (سلام‌الله‌علیها) قرار گرفت، از همان لحظه‌ی اول این بود که
این پیام را روی دست بگیرند و به سرتاسر دنیای اسلام آن را، به شکل‌های
گوناگون، منتقل کنند. این حرکت برای احیاء دین حقیقی و دین حسین بن علی
و آن هدفی که امام حسین برای آن شهید شد، یک امر ضروری و لازم بود.
البته اجر الهی برای امام حسین محفوظ بود؛ می‌توانستند او را در بوته‌ی
سکوت بگذارند؛ اما چرا امام سجاد (علیه‌السلام) تا آخر عمر - سی سال بعد
از او، امام سجاد زندگی کردند - در هر مناسبتی نام حسین، خون حسین و
شهادت ابا عبدالله را مطرح کردند؛ آن را به یاد مردم آوردند؟ این تلاش برای

چه بود؟ بعضی خیال می‌کنند این کار برای انتقام گرفتن از بنی‌امیه بود؛ در حالی که بنی‌امیه بعدها از بین رفتند. امام رضا (علیه‌السلام) که بعد از آمدن بنی‌عباس است، چرا به ریّان بن شیبب دستور می‌دهد مصیبت‌نامه‌ی ابا‌عبدالله را در میان خودتان بخوانید؟ آن وقت که بنی‌امیه نبودند؛ تارومار شده بودند. این کار برای این است که راه حسین بن علی و خون او عَلم و پرچم حرکت عظیم امت اسلام به سوی هدفهای اسلامی است؛ این پرچم باید سرپا بماند؛ تا امروز هم بر سر پا مانده و تا امروز هم هدایت کرده است.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار خانواده معظم شهدا، جانبازان و آزادگان استان همدان - ۱۳۸۳/۴/۱۶

۵۶. لزوم روشنگری و تحکیم مبانی فکری جوانان

ما چند سال پیش این‌جا راجع به قمه‌زنی - امری که «بَیِّنُ الْغَیِّ» است - مطالبی گفتیم؛ بزرگانی صحبت کردند، نجابت کردند، قبول کردند و مردم زیادی هم پذیرفتند؛ یک وقت دیدیم از گوشه‌هایی سروصدا بلند شد که آقا شما با امام حسین مخالفید! معنای «سفینة النجاة و مصباح الهدی» این است که ما عملی را که بلاشک شرعاً محل اشکال است و به عنوان ثانوی هم حرام مسلم و بَیِّن است، انجام دهیم؟ باید این روشنگری‌ها را بکنیم تا نسل جوان ما به اسلام بیشتر علاقه‌مند شود. گرایش جوانها را به اسلام می‌بینید. این گرایش، گرایش عاطفی است. این گرایش، بسیار ارزشمند است؛ اما مثل موجی است که ممکن است بیاید و برگردد. ما اگر بخواهیم این موج همچنان استمرار داشته باشد، باید پایه‌های فکری جوانها را محکم کنیم. ما این‌همه منبع داریم. همین دعای ابو حمزه که حضرت آقای مشکینی فرمودند، دعای امام حسین در روز عرفه، اینها را جوانهای ما می‌خوانند؛ اما معنایش را نمی‌فهمند. «الهی هب لی قلبا یدنیه منک شوقه»؛ چقدر از این‌گونه مناجات‌ها و از این‌گونه مبانی و از این حرفهای عمیق در دعاهایی مثل مناجات شعبانیه و صحیفه‌ی سجادیه وجود دارد که احتیاج هست ما اینها را برای جوانها بیان و تبیین و روشن کنیم تا بفهمند و با علاقه و عاطفه و شوقی که دارند، بخوانند.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار اعضای مجلس خبرگان رهبری -

۱۳۸۴/۶/۱۷

۵۷. منطق، حماسه، عاطفه؛ سه عنصر اصلی حرکت امام حسین(ع)

در باب عاشورا آنچه که عرض می‌کنم - البته یک سطر از یک کتاب قطور است - این است که عاشورا یک حادثه‌ی تاریخی صرف نبود؛ عاشورا یک فرهنگ، یک جریان مستمر و یک سرمشق دائمی برای امت اسلام بود. حضرت ابی‌عبدالله (علیه‌السّلام) با این حرکت - که در زمان خود دارای توجیه عقلانی و منطقی کاملاً روشنی بود - یک سرمشق را برای امت اسلامی نوشت و گذاشت. این سرمشق فقط شهید شدن هم نیست؛ یک چیز مرکب و پیچیده و بسیار عمیق است. سه عنصر در حرکت حضرت ابی‌عبدالله (علیه‌السّلام) وجود دارد: عنصر منطق و عقل، عنصر حماسه و عزت، و عنصر عاطفه.

عنصر منطق و عقل در این حرکت، در بیانات آن بزرگوار متجلی است؛ قبل از شروع این حرکت، از هنگام حضور در مدینه تا روز شهادت. جمله، جمله‌ی این بیانات نورانی، بیان‌کننده‌ی یک منطق مستحکم است. خلاصه‌ی این منطق هم این است که وقتی شرایط وجود داشت و متناسب بود، وظیفه‌ی مسلمان، «اقدام» است؛ این اقدام خطر داشته باشد در عالی‌ترین مراحل، یا نداشته باشد. خطر بالاترین، آن است که انسان جان خود و عزیزان و نوامیس

نزدیک خود - همسر، خواهر، فرزندان و دختران - را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد و در معرض اسارت قرار دهد. اینها چیزهایی است که از بس تکرار شده، برای ما عادی شده، در حالی که هر یک از این کلمات، تکان‌دهنده است. بنابراین، حتی اگر خطر در این حد هم وجود داشته باشد، وقتی شرایط برای اقدام متناسب با این خطر وجود دارد، انسان باید اقدام کند و دنیا نباید جلوی انسان را بگیرد؛ ملاحظه‌کاری و محافظه‌کاری نباید مانع انسان شود؛ لذت و راحت و عافیت جسمانی نباید مانع راه انسان شود؛ انسان باید حرکت کند. اگر حرکت نکرد، ارکان ایمان و اسلام او بر جا نیست. «آن رسول الله (صلی الله علیه و آله) قال: من رأى سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله و لم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله»؛ منطوق، این است. وقتی اساس دین در خطر است، اگر شما در مقابل این حادثه‌ی فزیع، با قول و فعل وارد نشوید، حق علی الله است که انسان بی‌مسئولیت و بی‌تعهد را با همان وضعیتی که آن طرف مقابل - آن مستکبر و آن ظالم - را با آن روبه‌رو می‌کند، مواجه کند.

درس جاودانه‌ی امام حسین(ع) برای همه‌ی بشریت در طول تاریخ

حسین بن علی (علیه السلام) در خلال بیانات گوناگون - در مکه و مدینه و در بخش‌های مختلف راه، و در وصیت به محمد بن حنفیه این وظیفه را تبیین کرده و آن را بیان فرموده است. حسین بن علی (علیه السلام) عاقبت این کار را می‌دانست؛ نباید تصور کرد که حضرت برای رسیدن به قدرت - که البته هدف آن قدرت، مقدس است - چشمش را بست و برای آن قدرت حرکت کرد؛ نه، هیچ لزومی ندارد که یک نگاه روشنفکرانه ما را به این جا بکشاند. نخیر، عاقبت این راه هم بر حسب محاسبات دقیق برای امام حسین (علیه السلام) با روشن بینی امامت قابل حدس و واضح بود؛ اما «مسأله» آن قدر اهمیت دارد که وقتی شخصی با نفاست جان حسین بن علی (علیه السلام) در مقابل این مسأله قرار می‌گیرد، باید جان خود را در طبق اخلاص بگذارد و به میدان ببرد؛ این برای مسلمان‌ها تا روز قیامت درس است و این درس

عمل هم شده است و فقط این طور نبوده که درسی برای سرمشق دادن روی تخته‌ی سیاه بنویسند، که بعد هم پاک بشود؛ نه، این با رنگ الهی در پیشانی تاریخ اسلام ثبت شد و ندا داد و پاسخ گرفت، تا امروز.

استفاده‌ی امام خمینی(ره) از پیام جاودانه‌ی امام حسین(ع)

در محرم سال ۴۲، امام بزرگوار ما از این ممشاء استفاده کرد و آن حادثه‌ی عظیم پانزده خرداد به وجود آمد. در محرم سال ۱۳۵۷ هم امام عزیز ما باز از همین حادثه الهام گرفت و گفت: «خون بر شمشیر پیروز است» و آن حادثه‌ی تاریخی بی نظیر - یعنی انقلاب اسلامی - پدید آمد. این، مال زمان خود ماست؛ جلوی چشم خود ماست؛ ولی در طول تاریخ هم این پرچم برای ملت‌ها پرچم فتح و ظفر بوده است و در آینده هم باید همین طور باشد و همین طور خواهد بود. این بخش «منطق»، که عقلانی است و استدلال در آن هست. بنابراین، صرف یک نگاه عاطفی، حرکت امام حسین را تفسیر نمی‌کند و بر تحلیل جوانب این مسأله قادر نیست.

عنصر دوم، حماسه است؛ یعنی این مجاهدتی که باید انجام بگیرد، باید با عزت اسلامی انجام بگیرد؛ چون «العزّة لله و لرسوله و للمؤمنین». مسلمان در راه همین حرکت و این مجاهدت هم، بایستی از عزت خود و اسلام حفاظت کند. در اوج مظلومیت، چهره را که نگاه می‌کنی، یک چهره‌ی حماسی و عزتمند است. اگر به مبارزات سیاسی، نظامی گوناگون تاریخ معاصر خودمان نگاه کنید، حتی آنهایی که تنگ گرفته‌اند و به جنگ رویاروی جسمی اقدام کرده‌اند، می‌بینید که گاهی اوقات خودشان را ذلیل کردند! اما در منطق عاشورا، این مسأله وجود ندارد؛ همان جایی هم که حسین بن علی (علیه السلام) یک شب را مهلت می‌گیرد، عزتمندانه مهلت می‌گیرد؛ همان جایی هم که می‌گوید: «هل من ناصر» - استنصار می‌کند - از موضع عزت و اقتدار است؛ آن جایی که در بین راه مدینه تا کوفه با آدم‌های گوناگون برخورد می‌کند و با آنها حرف می‌زند و از بعضی از آنها یاری می‌گیرد، از موضع ضعف و ناتوانی نیست؛ این هم یک عنصر برجسته‌ی دیگر است. این عنصر در همه‌ی

مجاهداتی که رهروان عاشورایی در برنامه‌ی خود می‌گنجانند، باید دیده شود. همه‌ی اقدام‌های مجاهدت‌آمیز - چه سیاسی، چه تبلیغی، چه آن‌جایی که جای فداکاری جانی است - باید از موضع عزت باشد. در روز عاشورا در مدرسه‌ی فیضیه، چهره‌ی امام را نگاه کنید: یک روحانی‌ای که نه سرباز مسلح دارد و نه یک فشنگ در همه‌ی موجودی خود دارد، آن‌چنان با عزت حرف می‌زند که سنگینی عزت او، زانوی دشمن را خم می‌کند؛ این موضع عزت است. امام در همه‌ی احوال همین‌طور بود؛ تنها، بی‌کس، بدون عده و عده، اما عزیز؛ این چهره‌ی امام بزرگوار ما بود. خدا را شکر کنیم که ما در زمانی قرار گرفتیم که یک نمونه‌ی عینی از آنچه را که بارها و سال‌ها گفته‌ایم و خوانده‌ایم و شنیده‌ایم، جلوی چشم ما قرار داد و به چشم خودمان او را دیدیم؛ و او، امام بزرگوار ما بود.

عنصر سوم، عاطفه است؛ یعنی هم در خود حادثه و هم در ادامه و استمرار حادثه، عاطفه یک نقش تعیین‌کننده‌ای ایجاد کرده است، که باعث شد مرزی بین جریان عاشورایی و جریان شیعی با جریان‌های دیگر پیدا شود. حادثه‌ی عاشورا، خشک و صرفاً استدلالی نیست، بلکه در آن عاطفه با عشق و محبت و ترحم و گریه همراه است. قدرت عاطفه، قدرت عظیمی است؛ لذا ما را امر می‌کنند به گریستن، گریاندن و حادثه را تشریح کردن. زینب کبری (سلام‌الله‌علیها) در کوفه و شام منطقی حرف می‌زند، اما مرثیه می‌خواند؛ امام سجاد بر روی منبر شام، با آن عزت و صلابت بر فرق حکومت اموی می‌کوبد، اما مرثیه می‌خواند. این مرثیه‌خوانی تا امروز ادامه دارد و باید تا ابد ادامه داشته باشد، تا عواطف متوجه بشود. در فضای عاطفی و در فضای عشق و محبت است که می‌توان خیلی از حقایق را فهمید، که در خارج از این فضاها نمی‌توان فهمید. این سه عنصر، سه اصلی تشکیل‌دهنده‌ی حرکت عاشورایی حسین‌بن‌علی (ارواحنافداه) است که یک کتاب حرف است و گوشه‌ای از مسائل عاشورای حسینی است؛ اما همین یک گوشه برای ما درس‌های فراوانی دارد.

ما مبلغان، زیر نام حسین‌بن‌علی تبلیغ می‌کنیم. این فرصت بزرگ را

یادِ این بزرگوار به مبلغان دین بخشیده است، که بتوانند تبلیغ دین را در سطوح مختلف انجام بدهند. هر یک از آن سه عنصر باید در تبلیغ ما نقش داشته باشد؛ هم صرف پرداختن به عاطفه و فراموش کردن جنبه‌ی منطقی و عقل که در ماجرای حسین بن علی (علیه السلام) نهفته است، کوچک کردن حادثه است، هم فراموش کردن جنبه‌ی حماسه و عزت، ناقص کردن این حادثه‌ی عظیم و شکستن یک جواهر گرانبهاست؛ این مسأله را باید همه - روضه‌خوان، منبری و مداح - مراقب باشیم.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار روحانیان و مبلغان در آستانه‌ی ماه محرم - ۱۳۸۴/۱۱/۵

۵۸. درسی از درسهای عاشورا

ماجرای عاشورا هم درس است؛ درس اقدام و نه‌راسیدن از خطرات و وارد شدن در میدان‌های بزرگ. آن تجربه با آن خصوصیات و با آن دشواری، از عهده‌ی حسین بن علی (علیه‌السلام) برمی‌آید؛ از عهده‌ی دیگری بر نمی‌آید و بر نمی‌آید؛ لیکن در دامنه‌ی آن قله‌ی بلند و رفیع، کارهای زیاد و نقش‌های گوناگونی هست که من و شما می‌توانیم انجام بدهیم.

بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار پرسنل نیروی هوایی -

۱۳۸۴/۱۱/۱۸

۵۹. درس امام حسین (ع) در توکل و اعتماد به خدا

امت بزرگ اسلامی نمی‌تواند همچون غرب مزور در برابر ظلمی که بر شما می‌رود، بی‌تفاوت و ساکت بماند و با دشمن شما دست دوستی بدهد. هر که چنین کند، با شما دشمنی کرده است و مطمئناً ملت‌های مسلمان از این گناه بزرگ مبرّأیند. امت اسلامی موظف است به هر گونه‌ی ممکن به شما یاری برساند و شما را در ادامه‌ی این راه مبارک کمک کند. به وعده‌ی الهی اعتماد کنید؛ رنج‌ها و دردهای جانکاه خود را که خون‌های بناحق ریخته و سختی‌های هر روزه بر شما وارد می‌سازد، به حساب خدا بنویسید و همچون سرور شهیدان عالم، حسین بن علی (علیهما السلام) در لحظه‌ای که کودک شیرخوارش را در آغوشش با تیر زهرآلود شهید کردند، بگویید: «انما یهون الخطب علیّ انه بعین الله». و بدانید که خداوند پیروزی نهایی مؤمنان و مجاهدان صابر را تضمین کرده است. «و تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقًا وَّ عَدْلًا، لَا مَبْدَلَ لَکَلِمَاتِهِ وَّ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ».

بیانات در سومین کنفرانس بین‌المللی قدس و حمایت از حقوق مردم فلسطین
- ۱۳۸۵/۱/۲۵ -

۶۰. هدف قیام حسینی: زدودن ابرهای جهل و غفلت

دین خدا یعنی برنامه‌ی سعادت بشر در دنیا و آخرت. این برنامه همان‌طور که ضامن رشد و اعتلای معنوی جوامع بشری است، ضامن زنده کردن استعدادهای فکری و رشد دادن به شخصیت و توانایی‌های آنها هم هست. دین خدا همچنانی که به معنویت نظر دارد، به زندگی دنیایی انسان هم نظر دارد و برای خوشبختی انسان برنامه دارد. امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) در نهج‌البلاغه، هدف از بعثت نبی مکرم اسلام را این‌گونه معین می‌کند: «لیثیروا لهم دفائن العقول»؛ تا گنجینه‌های خرد را در درون مردم استخراج کند و به فعلیت برساند. در زیارت اربعین سیدالشهداء (علیه‌السلام) هم می‌خوانیم: «لیستنقذ عباده من الجهالة و حیرة الضلالة»؛ قیام حسینی برای این است که ابرهای جهل و غفلت را از افق زندگی انسان‌ها برطرف کند و آنها را عالم کند؛ آنها را به هدایت حقیقی برساند. نصرت خدای متعال در واقع معنایش این است که در جهت احیای سنت‌های الهی قدم برداریم؛ در طبیعت و جامعه اثر بگذاریم؛ در بیدار کردن فطرت‌ها اثر بگذاریم؛ برای نجات انسان از مجموعه‌ی عوامل بدبختی و تیره‌روزی تلاش کنیم. این، نصرت ماست برای دین خدا.

بیانات در مراسم هفدهمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره)
۱۳۸۵/۳/۱۴-

۶۱. استمرار نهضت امام حسین(ع): مبارزه علیه ظلم و سلطه و یزیدهای زمان

محرّم، یکی از همین مقاطع تاریخی است. عاشورا را شیعه، با همه‌ی وجود نگه داشتند. شما ببینید در طول سالهای متمادی، قرنهای متمادی، یاد امام حسین، نام امام حسین، تربت امام حسین، عزای امام حسین هرگز از بین مردم پیرو اهل بیت و مؤمن به اهل بیت خارج نشد؛ این را رها نکردند؛ هرچند خیلی تلاش شد. حالا شما قضیه‌ی متوکل و بستن راه را شنیده‌اید. اینها آن کارهای چارواداری، مخالفتهای چارواداری بوده است. مخالفتهای بسیار زیادی در طول زمان به شکلهای ظاهراً علمی، به شکل احساساتی، به شکل تجربه‌ای انجام دادند، ولی شیعه نگه داشته است و باید نگه دارد.

زنده نگه‌داشتن نام و یاد امام حسین(ع): راه عبور ملت اسلام از همه‌ی موانع

میگویند چرا ماتم و گریه و اشک را در بین مردم رواج میدهید؟ این ماتم و اشک برای ماتم و اشک نیست، برای ارزشهاست. آنچه پشت سر این عزاداریها، بر سر و سینه زدنهای اشک ریختنها وجود دارد، عزیزترین چیزهایی است که در گنجینه‌ی بشریت ممکن است وجود داشته باشد؛ او همان ارزشهای معنوی الهی است. اینها را میخواهند نگه دارند که حسین بن علی مظهر این ارزشها بود. یاد آنهاست؛ زنده نگه داشتن آنهاست.

و ملت اسلام اگر نام حسین را و یاد حسین را زنده نگه بدارد و آن را الگو قرار بدهد برای خود، از همه‌ی موانع و مشکلات عبور خواهد کرد. لذاست که ما در انقلاب اسلامی، در نظام جمهوری اسلامی از صدر تا ذیل، همه - مردم، مسئولین، بزرگان، شخص امام بزرگوار ما - بر روی مسئله‌ی امام حسین و مسئله‌ی عاشورا و همین عزاداریهای مردمی، تکیه کردند و جا دارد. این عزاداریها جنبه‌ی نمادین دارد، جنبه‌ی حقیقی هم دارد؛ دلها را نزدیک میکند، معارف را روشن میکند.

نقش و تأثیر محرّم در پیروزی انقلاب اسلامی

البته گویندگان، وعاظ، مداحان، سراینده‌گان، همه باید توجه داشته باشند که این یک حقیقت عزیز است؛ با آن نبایست بازی کرد؛ حقایق ماجرای عاشورا را بازیچه نباید قرار داد. هر کسی یک چیزی به آن اضافه بکند، خرافه‌ای را به آن وصل بکند، کارهای غیر معقول را به نام عزاداری انجام بدهد، اینها نباید باشد؛ اینها طرفداری از امام حسین نیست. یک وقتی ما راجع به مسئله‌ی تظاهرات قمه، مطلبی را گفتیم، یک عده‌ای گوشه کنار صداشان بلند شد که آقا! این عزاداری امام حسین است؛ مخالفت نشود با عزاداری امام حسین! این، مخالفت با عزاداری نیست؛ مخالفت با ضایع کردن عزاداری است. عزاداری امام حسین را نباید ضایع کرد. منبر حسینی، مجلس حسینی، محل بیان حقایق دینی، یعنی حقایق حسینی است. شعر در این جهت، حرکت در این جهت، نوحه و مدیحه در این جهت باید باشد. شما دیدید در آن محرّم سال ۵۷، دستجات سینه‌زنی ما در بعضی از شهرستانها مثل یزد و شیراز و جاهای دیگر شروع شد و بعد هم گسترش پیدا کرد به همه‌ی کشور؛ سینه میزدند و حقایق روز را در نوحه‌های خودشان بیان میکردند؛ با ارتباط دادن و اتصال دادن اینها به ماجرای عاشورا، که درست هم هست.

مرحوم شهید مطهری سالها قبل از انقلاب در این حسینیه‌ی ارشاد فریاد میکشید که: والله - قریب به این مضمون - بدانید شمر، امروز - اسم نخست‌وزیر آن روز اسرائیل (صهیونیست) را می‌آورد - اوست. واقع قضیه

هم همین است. ما شمر را لعنت میکنیم، برای اینکه ریشه‌ی شمر شدن و شمیری عمل کردن را در دنیا بکنیم؛ ما یزید و عبیدالله را لعنت میکنیم، برای اینکه با حاکمیت طاغوت، حاکمیت یزیدی، حاکمیت عیش و نوش، حاکمیت ظلم به مؤمنین در دنیا مقابله کنیم. حسین بن علی قیامش برای این بود که بینی حاکمیتهای علیه ارزشهای اسلامی و انسانی و الهی را به خاک بمالد و نابود کند؛ و همین کار را هم امام حسین با قیام خود کرد.

سلطه‌گران دنیای امروز؛ شمرها و یزیدهای امروز

مجالس ما؛ مجالس حسینی، یعنی مجالس ضد ظلم، مجالس ضد سلطه، مجالس ضد شمرها و یزیدها و ابن‌زاده‌های زمان موجود، زمان حاضر، معنایش این است. این استمرار ماجرای امام حسین است.

و امروز دنیا پر از ظلم و جور است. شما ببینید چه میکنند؛ در فلسطین چه میکنند، در عراق چه میکنند، در کشورهای گوناگون چه میکنند، با ملت‌های دنیا چه میکنند، با فقرا چه میکنند، با ثروتهای ملی کشورها چه میکنند. ابعاد عظیم حرکت حسین بن علی (علیه‌السلام) شامل همه‌ی این میدان وسیع میشود. امام حسین نه فقط برای شیعه، نه فقط برای مسلمانها، بلکه برای احرار عالم درس دارد.

رهبر آزادی‌بخش نهضت هند در شصت سال، هفتاد سال قبل اسم حسین بن علی را آورد؛ گفت من از او یاد گرفتم؛ در حالی که هندو بود؛ اصلاً مسلمان نبود. در بین مسلمین هم همینطور است. ماجرای امام حسین این است. شما گنجینه‌دار یک چنین جواهر ذی قیمتی هستید که همه‌ی بشریت میتواند از او بهره برد و استفاده کند.

جهتگیری در عزاداری امام حسین به این نحو باید باشد: گسترش تبیین، بیان، آگاه‌سازی، محکم کردن ایمان مردم، روح تدین را در مردم گسترش دادن، روح شجاعت و غیرت دینی را در مردم زیاد کردن، حالت بی‌تفاوتی و سکر و بی‌حالی را از مردم گرفتن؛ اینهاست معنای قیام حسینی و بزرگداشت عزاداری امام حسین (علیه‌السلام) در زمان ما. لذا زنده است، همیشه هم زنده خواهد بود.

جنبه‌ی عاطفی آن هم تأثیرگذار بر روی عواطف و احساسات همه‌ی مردم است. جنبه‌ی عمقی و معنوی آن، صاحبان فکر و بصیرت را آگاه میکند؛ روشن میکند. بنده بارها در طول این سالها این جمله‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌الصلاة والسلام) را عرض کرده‌ام که فرمود: «ألا لا يحمل هذا العلم إلا أهل البصر والصبر»؛ این پرچم - پرچم انسانیت، اسلام، توحید - را آن کسانی که دارای این دو خصوصیتند، میتوانند بر دست بگیرند و بلند نگه دارند؛ «البصر والصبر»؛ بصیرت و استقامت. امام حسین (علیه‌السلام) مظهر بصیرت و استقامت است.

پیروزی ملت ایران بر استکبار با پیروی از مکتب امام حسین(ع)

پیروان امام حسین هم همین را نشان دادند و بعد از گذشت قرن‌ها، آن روزی که رهبر شایسته‌ای در میان آنها پیدا شد، این حرکت عظیم را به وجود آوردند. انقلاب عظیم اسلامی یک ماجرای عظیمی است؛ داستان عظیمی است. ما در وسط قضیه قرار گرفته‌ایم، ابعاد عظیم این حادثه برای ما خیلی روشن نیست؛ آیندگان تاریخ و کسانی که امروز بیرون از این مجموعه هستند، آنها بیشتر از ما ابعاد و عظمت این حرکت را می‌بینند. در دنیائی که همه‌ی پول و ثروت و قدرت و سیاست و همه چیز و همه چیز در جهت ضد ارزشهای انسانی و دینی است، ناگهان در یک نقطه‌ی حساس عالم - نقطه‌ی حساس جغرافیائی عالم - یک نظامی سر بلند کند، یک ملتی قیام کند برای به دست گرفتن پرچم ارزشها؛ و ارزشهای انسانی را سر دست بگیرد، ندای توحید بدهد، معجزه است؛ معجزه‌ی زمان ما این است. بعد از همه طرف به او حمله کنند؛ بزرگ و کوچک، طاغوتها و طاغوتچه‌ها با همه‌ی توانشان بریزند سر او، و در عین حال او نه فقط شکست نخورد، بلکه بسیاری از آنها را شکست بدهد؛ آنها را عقب براند، که امروز شما دارید می‌بینید نشانه‌های عقب‌رفت استکبار را. در این مبارزه ملت ایران پیروز شد.

بیانات در دیدار هزاران نفر از مردم قم به مناسبت سالروز قیام ۱۹ دی‌ماه -

۱۳۸۶/۱۰/۱۹

۶۲. نهضت حسینی: عامل تحکیم پایه‌های مکتب اسلام

گذر زمان، حوادث را لحظه به لحظه از انسان دورتر می‌کند. بعضی از حوادث فراموش می‌شوند، مثل یک موج ضعیفی که از انداختن یک سنگی در یک استخر آبی به وجود می‌آید - موجی هست، اما هر چه می‌گذرد، لحظه به لحظه ضعیف‌تر می‌شود و دقیقه‌ای نمی‌گذرد که دیگر خبری از آن موج نیست - لکن بعضی از حوادث نقطه‌ای عکسند و گذر زمان آنها را ضعیف و کمرنگ نمی‌کند، بلکه برجسته‌تر می‌کند. یک نمونه‌ی آن، حادثه‌ی عاشورا است.

در روز عاشورا کسی نفهمید چه اتفاق افتاد. عظمت آن حادثه، عظمت جهاد جگرگوشه‌ی پیغمبر و یاران و نزدیکانش و همچنین عظمت فاجعه‌ی کشته شدن فرزندان و نوردیدگان پیغمبر بر کسی روشن نبود. اکثر کسانی که آن‌جا بودند هم نفهمیدند. آنهایی که در جبهه‌ی دشمن بودند، آن‌قدر مست و آن‌قدر غافل و آن‌قدر از خود بیگانه بودند که نفهمیدند چه اتفاقی افتاد! مستان عالم، مستان غرور و شهوت و غضب و مستان حیوانیت، نمی‌فهمند در عالم انسانیت چه دارد اتفاق می‌افتد؛ بله، زینب (س) خوب فهمید، سکینه خوب فهمید، آن‌زنها و دخترهای مظلوم خوب فهمیدند چه اتفاقی افتاد؛ این مال روز عاشورا است. اما هر روزی که از روز عاشورا جلوتر رفتیم - روز

دوازدهم در کوفه، چند هفته بعد در شام، چند هفته بعد در مدینه و اندکی بعد در همه‌ی دنیای اسلام - این حادثه به سرعت برق، عظمت و اهمیت خودش را نشان داد. هنوز دو سال از این حادثه نگذشته بود که آن طغیانگر فرعون‌نی که عامل این حادثه بود، از روی زمین برافتاد و نابود شد و چند سالی بیش نگذشته بود که آن خانواده نابود شدند. خانواده‌ی دیگری از بنی‌امیه سر کار آمدند؛ چند ده سالی نگذشت که آن خانواده هم مضمحل و نابود شدند. دنیای اسلام روز به روز به مکتب اهل بیت نزدیکتر، دل‌بسته‌تر و مشتاقتر شد و این حادثه توانست پایه‌های عقیده‌ی اسلامی و مکتب اسلام را در طول تاریخ استوار کند. اگر حادثه‌ی کربلا نبود، ما امروز از مبانی و اصول اسلام هم چندان خبری نمی‌داشتیم و شاید فقط نامی از اسلام به گوش ما می‌خورد. این خون مقدس و این حادثه‌ی بزرگ، نه فقط کوچک نشد، کم‌رنگ نشد، ضعیف نشد، بلکه روزبه‌روز قویتر و برجسته‌تر و اثرگذارتر شد؛ این یک نمونه‌ی برجسته است.

بیانات در دیدار جانبازان، ایثارگران و خانواده‌های شهدای استان فارس -
۱۳۸۷/۲/۱۳

۶۳. نسخه‌ی عملی سیدالشهدا (ع) برای مبارزه با جهل و غفلت

امروز هم درس همین است. شَمّ انسانی و عمیق یک ملت باید حوادث را قبل از وقوع آن احساس کند و بفهمد که چه اتفاقی دارد می‌افتد، و عکس‌العمل نشان بدهد. در طول تاریخ اسلام وقتی نگاه می‌کنیم، نداشتن این درک و شَمّ سیاسی درست، ملتها را همیشه در خواب نگه داشته است و به دشمنان ملتها امکان داده است که هر کاری که می‌خواهند، بر سر ملتها بیاورند و از عکس‌العمل آنها در امان و مصون بمانند.

تغییرات گسترده در طول پنجاه سال پس از بعثت در جامعه‌ی اسلامی

با این نگاه، شما به حادثه‌ی کربلا نگاه کنید. بسیاری از مسلمانان دوران اواخر شصت ساله‌ی بعد از حادثه‌ی هجرت - یعنی پنجاه ساله‌ی بعد از رحلت نبی مکرم - از حوادثی که می‌گذشت، تحلیل درستی نداشتند. چون تحلیل نداشتند، عکس‌العمل نداشتند. لذا میدان، باز بود جلوی کسانی که هر کاری می‌خواستند، هر انحرافی که در مسیر امت اسلامی به وجود می‌آوردند، کسی جلو‌دارشان نباشد؛ می‌کردند. کار به جایی رسید که یک فرد فاسقِ فاجرِ بدنامِ رسوا - جوانی که هیچ یک از شرایط حاکمیت اسلامی و خلافت

پیغمبر در او وجود ندارد و نقطه‌ی عکس مسیر پیغمبر در اعمال او ظاهر است - بشود رهبر امت اسلامی و جانشین پیغمبر! ببینید چقدر این حادثه امروز به نظر شما عجیب می‌آید؟ آن روز این حادثه به نظر مردمی که در آن دوران بودند، عجیب نیامد. خواص احساس خطر نکردند. بعضی هم که شاید احساس خطر میکردند، منافع شخصی‌شان، عافیتشان، راحتشان، اجازه نداد که عکس‌العملی نشان بدهند. پیغمبر، اسلام را آورد تا مردم را به توحید، به پاکیزگی، به عدالت، به سلامت اخلاق، به صلاح عمومی جامعه‌ی بشری سوق بدهد. امروز کسی به جای پیغمبر می‌نشیند که سر تا پیش فساد است، سر تا پیش فسق است، به اصل وجود خدا و وحدانیت خدا اعتقادی ندارد. با فاصله‌ی پنجاه سال بعد از رحلت پیغمبر، یک چنین کسی می‌آید سر کار! این به نظر شما امروز خیلی عجیب می‌آید؛ آن روز به نظر بسیاری از آن مردم، عجیب نیامد. عجب! یزید خلیفه شد و مأمورین غلاظ و شداد را گذاشتند در اطراف دنیای اسلام که از مردم بیعت بگیرند. مردم هم دسته دسته رفتند بیعت کردند؛ علما بیعت کردند، زهاد بیعت کردند، نخبگان بیعت کردند، سیاستمداران بیعت کردند.

وظیفه‌ی امام حسین(ع) در مقابله با غفلت و انحراف جامعه‌ی اسلامی

در یک چنین موقعیتی که این قدر غفلت بر دنیای اسلام حاکم است که خطر را درک و استشمام نمیکنند، چه کار باید کرد؟ کسی مثل حسین بن علی که مظهر اسلام است، نسخه‌ی بی‌تغییر پیغمبر مکرم اسلام است - «حسین منی و انا من حسین» - در این شرایط چه کار باید بکند؟ او باید کاری کند که دنیای اسلام را - نه فقط آن روز، بلکه در طول قرنهای بعد از آن - بیدار کند؛ آگاه کند؛ تکان بدهد. این تکان با قیام امام حسین شروع شد. حالا اینکه امام حسین دعوت شد برای حکومت در کوفه و حرکت کرد به کوفه، اینها ظواهر کار و بهانه‌های کار بود. اگر امام حسین (علیه‌السلام) دعوت هم نمیشد، این قیام تحقق پیدا میکرد. امام حسین باید این حرکت را انجام میداد، تا نشان بدهد که دستور کار، در یک چنین شرایطی، برای مسلمان

چيست. نسخه را به همه‌ی مسلمانهای قرنهای بعدی نشان داد. يك نسخه‌ای نوشت؛ منتها نسخه‌ی حسين بن علی، نسخه‌ی لفاظی و حرافی و «دستور بده، خودت بنشین» نبود؛ نسخه‌ی عملی بود. او خودش حرکت کرد و نشان داد که راه این است. ایشان از قول پیغمبر نقل میکنند که آن وقتی که شما دیدید که اسلام کنار گذاشته شد؛ ظالمین بر مردم حکومت میکنند؛ دین خدا را تغییر میدهند؛ با فسق و فجور با مردم رفتار میکنند؛ آن کسی که در مقابل این وضع، نایستد و قیام نکند، «کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله»؛ خدای متعال با این آدم ساکت و بی تفاوت هم مثل همان کسی که «مستحلّ حرّات الله» است، رفتار خواهد کرد. این نسخه است. قیام امام حسین این است. در راه این قیام، جان مطهر و مبارک و گرانبهای امام حسین که برترین جانهای عالم است، اگر قربانی شود به نظر امام حسین، بهای زیادی نیست. جان بهترین مردمان که اصحاب امام حسین بودند، اگر قربان شود، برای امام حسین بهای گرانی محسوب نمیشود. اسارت آل الله، حرم پیغمبر، شخصیتی مثل زینب که در دست بیگانگان اسیر بشود - حسین بن علی میدانست وقتی در این بیابان کشته شود، آنها این زن و بچه را اسیر میکنند - این اسارت و پرداختن این بهای سنگین به نظر امام حسین، برای این مقصود سنگین نبود. بهائی که ما میپردازیم، باید ملاحظه شود با آن چیزی که با این پرداخت، برای اسلام، برای مسلمین، برای امت اسلامی و برای جامعه به دست می‌آید.

بیانات در دیدار مردم قم به مناسبت قیام نوزدهم دی - ۱۳۸۷/۱۰/۱۹

۶۴. خصوصیت برجسته‌ی اربعین در تداوم نهضت حسینی

اربعین در حادثه‌ی کربلا یک شروع بود؛ یک آغاز بود. بعد از آنکه قضیه‌ی کربلا انجام گرفت - آن فاجعه‌ی بزرگ اتفاق افتاد - و فداکاری بی‌نظیر ابا عبدالله (علیه‌السّلام) و اصحاب و یاران و خانواده‌اش در آن محیط محدود واقع شد، حادثه‌ی اسارتها پیام را باید منتشر میکرد و خطبه‌ها و افشاگری‌ها و حقیقت‌گوئی‌های حضرت زینب (سلام الله علیها) و امام سجاد (علیه‌الصّلاة و السّلام) مثل یک رسانه‌ی پر قدرت باید فکر و حادثه و هدف و جهتگیری را در محدوده‌ی وسیعی منتشر میکرد؛ و کرد. خاصیت محیط اختناق این است که مردم فرصت و جرئت این را پیدا نمیکنند که حقایقی را که فهمیده‌اند، در عمل خودشان نشان بدهند؛ چون اولاً دستگاه ظالم و مستبد نمیگذارد مردم بفهمند و اگر فهم مردم از دست او خارج شد و فهمیدند، نمیگذارد به آنچه فهمیده‌اند، عمل کنند. در کوفه، در شام، در بین راه، خیلی‌ها از زبان زینب کبری (سلام الله علیها) یا امام سجاد (علیه‌الصّلاة و السّلام) یا از دیدن وضع اسرا، خیلی چیزها را فهمیدند، ولی کی جرئت میکرد، کی توانائی این را داشت که در مقابل آن دستگاه ظلم و استکبار و استبداد و اختناق، آنچه را که فهمیده است، بروز دهد؟ مثل یک عقده‌ای در

گلولی مؤمنین باقی بود. این عقده روز اربعین اولین نشتر را خورد؛ اولین جوشش در روز اربعین در کربلا اتفاق افتاد.

تأثیر شگرف کاروان اسرا در حفظ و گسترش پیام عاشورا

مرحوم سید بن طاووس - و بزرگان - نوشته‌اند که وقتی کاروان اسرا، یعنی جناب زینب (سلام الله علیها) و بقیه در اربعین وارد کربلا شدند، در آنجا فقط جابر بن عبدالله انصاری و عطیه‌ی عوفی نبودند، «رجال من بنی هاشم»؛ عده‌ای از بنی هاشم، عده‌ای از یاران بر گرد تربت سیدالشهداء جمع شده بودند و به استقبال زینب کبری آمدند. شاید این سیاست و لائی هم که زینب کبری اصرار کرد که برویم به کربلا - در مراجعت از شام - به خاطر همین بود که این اجتماع کوچک اما پرمعنا، در آنجا حاصل شود. حالا بعضی استبعاد کردند که چگونه ممکن است تا اربعین به کربلا رسیده باشند. مرحوم شهید آیه‌الله قاضی یک نوشته‌ی مفصلی دارد، اثبات میکنند که نه، ممکن است که این اتفاق افتاده باشد. به هر حال آنچه در کلمات بزرگان و قدماء هست، این است که وقتی زینب کبری و مجموعه‌ی اهل بیت وارد کربلا شدند، عطیه‌ی عوفی و جناب جابر بن عبدالله و رجالی از بنی هاشم در آنجا حضور داشتند. این نشانه و نمونه‌ای از تحقق آن هدفی است که با شهادت‌ها باید تحقق پیدا میکرد؛ یعنی گسترش این فکر و جرئت دادن به مردم. از همین جا بود که ماجرای توابین به وجود آمد؛ اگر چه ماجرای توابین سرکوب شد؛ اما بعد با فاصله‌ی کوتاهی ماجرای قیام مختار و بقیه‌ی آن دلاوران کوفه اتفاق افتاد و نتیجه‌ی در هم پیچیده شدن دودمان بنی‌امیه‌ی ظالم و خبیث بر اثر همین شد. البته بعد از او سلسله‌ی مروانی‌ها آمدند؛ اما مبارزه ادامه پیدا کرد؛ راه باز شد. این خصوصیت اربعین است. یعنی در اربعین افشاگری هم هست، عمل هم هست، تحقق هدفهای آن افشاگری هم در اربعین وجود دارد.

بیانات در دیدار جمعی از مردم آذربایجان شرقی - ۱۳۸۷/۱۱/۲۸

۶۵. لزوم توجه به بیانات امام حسین (ع) در مراحل مقدماتی نهضت

امام حسین را فقط به جنگِ روز عاشورا نباید شناخت؛ آن یک بخش از جهاد امام حسین است. به تبیین او، امر به معروف او، نهی از منکر او، توضیح مسائل گوناگون در همان منی و عرفات، خطاب به علما، خطاب به نخبگان - حضرت بیانات عجیبی دارد که در کتابها ثبت و ضبط است - بعد هم در راه به سمت کربلا، هم در خود عرصه‌ی کربلا و میدان کربلا، باید شناخت. در خود عرصه‌ی کربلا حضرت اهل تبیین بودند، میرفتند، صحبت میکردند. حالا میدان جنگ است، منتظرند خون هم را بریزند، اما از هر فرصتی این بزرگوار استفاده میکردند که بروند با آنها صحبت بکنند، بلکه بتوانند آنها را بیدار کنند. البته بعضی خواب بودند، بیدار شدند؛ بعضی خودشان را به خواب زده بودند و آخر هم بیدار نشدند. آنهایی که خودشان را به خواب میزنند، بیدار کردن آنها مشکل است، گاهی اوقات غیر ممکن است.

بیانات در دیدار اعضای دفتر رهبری و سپاه حفاظت ولی امر - ۱۳۸۸/۵/۵

۶۶. مباحله‌ی عملی امام حسین(ع) در روز عاشورا با هدف روشنگری

دیروز، روز مبارک مباحله بود؛ چند روز دیگر ایام محرم شروع خواهد شد؛ ... همه‌ی این مناسبتها برای ما که کمر بسته‌ی تبلیغ دین و ابلاغ حقیقت به دلها و ذهنها هستیم، مناسبتها‌ی مهم و درس‌آموزی است.

روز مباحله، روزی است که پیامبر مکرم اسلام، عزیزترین عناصر انسانی خود را به صحنه می‌آورد. نکته‌ی مهم در باب مباحله این است: «و انفسنا و انفسکم» در آن هست؛ «و نساءنا و نساءکم»^۱ در آن هست؛ عزیزترین انسانها را پیغمبر اکرم انتخاب میکند و به صحنه می‌آورد برای محاجه‌ای که در آن باید مایز بین حق و باطل و شاخص روشنگر در معرض دید همه قرار بگیرد. هیچ سابقه نداشته است که در راه تبلیغ دین و بیان حقیقت، پیغمبر دست عزیزان خود، فرزندان خود و دختر خود و امیرالمؤمنین را - که برادر و جانشین خود هست - بگیرد و بیاورد وسط میدان؛ استثنائی بودن روز مباحله به این شکل است. یعنی نشان دهنده‌ی این است که بیان حقیقت، ابلاغ حقیقت، چقدر مهم است؛ می‌آورد به میدان با این داعیه که میگوید بیائیم مباحله کنیم؛ هر کدام بر حق بودیم، بماند، هر کدام بر خلاف حق بودیم،

۱. سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی ۶۱.

ریشه‌کن بشود با عذاب الهی.

همین قضیه در محرم اتفاق افتاده است به شکل عملی؛ یعنی امام حسین (علیه الصلوة و السلام) هم برای بیان حقیقت، روشنگری در طول تاریخ، عزیزترین عزیزان خود را برمی‌دارد می‌آورد وسط میدان. امام حسین (علیه السلام) که میدانست حادثه چه جور تمام خواهد شد؛ زینب را آورد، همسران خود را آورد، فرزندان خود را آورد، برادران عزیز خود را آورد. اینجا هم مسئله، مسئله‌ی تبلیغ دین است؛ تبلیغ به معنای حقیقی کلمه؛ رساندن پیام، روشن کردن فضا؛ ابعاد مسئله‌ی تبلیغ را این جور می‌شود فهمید که چقدر مهم است. در آن خطبه «من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناکثاً لعهد الله ... و لم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله»؛ یعنی وقتی او دارد فضا را به این شکل آلوده می‌کند، خراب می‌کند، باید یا با فعل یا با قول آمد روشنگری کرد. و امام حسین (علیه السلام) این کار را انجام می‌دهد، آن هم با این هزینه‌ی سنگین؛ عیالات خود، همسران خود، عزیزان خود، فرزندان امیرالمؤمنین، زینب کبری، اینها را برمی‌دارد می‌آید وسط میدان.

بیانات در دیدار با جمعی از طلاب و روحانیون - ۱۳۸۸/۹/۲۲

۶۷. ولایت اطاعت، مودّت؛ سه تعبیر مهم نسبت به اولیاء الهی در قرآن کریم

این راه من در مورد تبلیغ در دوران محرم - که حالا در پیش هست - عرض بکنم که بعضی حالا ممکن است بگویند شما میخواهید نهضت امام حسین را بیان بکنید، خیلی خوب، بروید بیان کنید، دیگر روضه خوانی و گریه و زاری و اینها چیست؟ بروید بنشینید بیان کنید که حضرت این کار را کردند، این کار را کردند، هدفشان هم این بود. این، خیلی فکر خطائی است، نگاه غلطی است. این عاطفه‌ی نسبت به اولیاء خدا، اولیاء دین، این پیوند عاطفی، پشتوانه‌ی بسیار ارزشمند پیوند فکری و پیوند عملی است. بدون این پشتوانه، خیلی سخت میشود در این راه حرکت کرد. این پیوند عاطفی، خیلی مهم است. اینی که امام راحل (رضوان الله علیه) فرمودند عزاداری به سبک سنتی، این یک حرف از روی عادت نبود؛ حرف بسیار عمیقی است؛ ژرف‌نگرانه است. ببینید در قرآن نسبت به اولیاء الهی سه تعبیر وجود دارد: یک تعبیر، تعبیر ولایت است؛ «أَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»؛ بحث ولایت. معلوم است که پیوند، ارتباط، معرفت، اینها داخل در زیرمجموعه‌ی ولایت است. یک بحث، بحث اطاعت است؛ «اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم»؛ اطاعت رسول و اطاعت اولی الامر. این، در عمل است. در میدان عمل

باید اطاعت کرد، پیروی کرد.

اما یک بحث سومی وجود دارد و آن، بحث مودت است. «قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة فی القربى». این مودت چیست دیگر؟ ولایتِ اینها را داشته باشید، اطاعت هم از اینها بکنید؛ مودت برای چیست؟ این مودت، پشتوانه است. اگر این مودت نباشد، همان بلائی بر سر امت اسلامی خواهد آمد که در دورانه‌های اول بر سر یک عده‌ای آمد که همین مودت را کنار گذاشتند، بتدریج اطاعت و ولایت هم کنار گذاشته شد. بحث مودت خیلی مهم است. این مودت، با این ارتباطات عاطفی حاصل میشود؛ ماجرای مصیبت‌های اینها را گفتن، یک جور ایجاد ارتباط عاطفی است؛ ماجرای مناقب اینها و فضائل اینها را گفتن، یک جور دیگر پیوند عاطفی است.

لزوم حفظ مجالس عزاداری توأم با تشریح حوادث عاشورا

بنابراین، این عزاداری‌هایی که انجام میگیرد، این گریه و زاری‌ای که میشود، این تشریح حوادث عاشورا که میشود، اینها چیزهای لازمی است. یک عده از موضع روشنفکری نیابند بگویند آقا، اینها دیگر لازم نیست. نه، اینها لازم است؛ اینها تا آخر لازم است؛ همین کارهایی که مردم میکنند. البته یک شکل‌های بدی وجود دارد که گفته‌ایم؛ مثل قمه زدن که گفتیم این ممنوع است، نباید این کار انجام بگیرد؛ این، مایه‌ی دراز شدن زبان دشمنان علیه دوستان اهل بیت است. اما همین عزاداری متعارفی که مردم میکنند؛ دسته‌جات سینه‌زنی راه می‌اندازند، عَلم بلند میکنند، اظهار محبت میکنند، شعار مینویسند، میخوانند، گریه میکنند؛ اینها ارتباط عاطفی را روزبه‌روز بیشتر میکنند؛ اینها خیلی چیزهای خوبی است. این، اهمیت تبلیغ.

بیانات در دیدار با جمعی از طلاب و روحانیون - ۱۳۸۸/۹/۲۲

۶۸. معنابخشی مجاهدات اصحاب امام حسین(ع) به روز عاشورا

روزهای سال، به طور طبیعی و به خودی خود همه مثل همنند؛ این انسانها هستند، این اراده‌ها و مجاهدتهاست که یک روزی را از میان روزهای دیگر برمیکشد و آن را مشخص میکند، متمایز میکند، متفاوت میکند و مثل یک پرچمی نگه میدارد تا راهنمای دیگران باشد. روز عاشورا - دهم محرم - فی نفسه با روزهای دیگر فرقی ندارد؛ این حسین بن علی (علیه السلام) است که به این روز جان میدهد، معنا میدهد، او را تا عرش بالا میبرد؛ این مجاهدتهای یاران حسین بن علی (علیه السلام) است که به این روز، این خطورت و اهمیت را میبخشد.

بیانات در دیدار مردم قم در سالگرد قیام ۱۹ دی - ۱۳۸۸/۱۰/۱۹

۶۹. مقایسه‌ی مقام حضرت زینب (س) با همسر مؤمنه‌ی فرعون

این روزها، روزهای دهه‌ی آخر صفر است؛ روزهای بعد از اربعین است. اگر نگاهی کنیم به تاریخ صدر اسلام، این روزها روزهای زینب کبری (سلام الله علیها) است. آن کاری هم که زینب کبری (سلام الله علیها) کرد، یک کار از همین جنس بود؛ یعنی کاری محضاً برای خدای متعال، در دل خطرهای و محنتها و زحمتهای یک ابراز وجود معنوی و الهی دین در چهره‌ی مصمم زینب کبری (سلام الله علیها). خوب است بدانیم و بفهمیم حروف تاریخ گذشته‌ی بسیار ارجمندی را که تا امروز منشأ برکات فکری و معرفتی شده است و ان شاء الله تا آخر دنیا هم خواهد بود.

زینب (سلام الله علیها)، هم در حرکت به سمت کربلا، همراه امام حسین؛ هم در حادثه‌ی روز عاشورا، آن سختی‌ها و آن محنتها؛ هم در حادثه‌ی بعد از شهادت حسین بن علی (علیه السلام)، بی‌سرپناهی این مجموعه‌ی به جا مانده‌ی کودک و زن، به عنوان یک ولی الهی آنچنان درخشید که نظیر او را نمیشود پیدا کرد؛ در طول تاریخ نمیشود نظیری برای این پیدا کرد. بعد هم در حوادث پی‌درپی، در دوران اسارت زینب، در کوفه، در شام، تا این روزها که روز پایان آن حوادث است و شروع یک سرآغاز دیگری است برای حرکت اسلامی و پیشرفت تفکر اسلامی و پیش بردن جامعه‌ی اسلامی. برای

خاطر همین مجاهدت بزرگ، زینب کبری (سلام الله علیها) در نزد خداوند متعال یک مقامی یافته است که برای ما قابل توصیف نیست.

نمونه‌های زنان مؤمنه در قرآن کریم

شما ملاحظه کنید؛ در قرآن کریم، به عنوان یک نمونه‌ی کامل ایمان، خدای متعال دو زن را مثال میزند؛ به عنوان نمونه‌ی کفر هم دو زن را مثال میزند. «ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأت نوح و امرأت لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا»؛ که این دو مثال، مربوط است به زنانی که نمونه‌ی کفرند. یعنی به عنوان نمونه، از مردان مثال نمی‌آورد؛ از زنان مثال می‌آورد؛ هم در باب کفر، هم در باب ایمان. «و ضرب الله مثلا للذین امنوا امرأت فرعون»؛ یکی زن فرعون را به عنوان نمونه‌ی کامل ایمان مثال می‌آورد، یکی هم حضرت مریم کبری؛ «و مریم ابنت عمران».

یک مقایسه‌ی کوتاه بین زینب کبری و بین همسر فرعون، عظمت مقام زینب کبری را نشان می‌دهد. در قرآن کریم، زن فرعون نمونه‌ی ایمان شناخته شده است، برای مرد و زن در طول زمان تا آخر دنیا. آن وقت مقایسه کنید زن فرعون را که به موسی ایمان آورده بود و دل‌بسته‌ی آن هدایتی شده بود که موسی عرضه می‌کرد، وقتی در زیر فشار شکنجه‌ی فرعون قرار گرفت، که با همان شکنجه هم - طبق نقل تواریخ و روایات - از دنیا رفت، شکنجه‌ی جسمانی او، او را به فغان آورد: «اذ قالت ربّ ابن لی عندک بیتا فی الجنّة و نَجّنی من فرعون و عمله»؛ از خدای متعال درخواست کرد که پروردگارا! برای من در بهشت خانه‌ای بنا کن. در واقع، طلب مرگ می‌کرد؛ میخواست که از دنیا برود. «و نَجّنی من فرعون و عمله»؛ من را از دست فرعون و عمل گمراه‌کننده‌ی فرعون نجات بده. در حالی که جناب آسیه - همسر فرعون - مشککش، شکنجه‌اش، درد و رنجش، درد و رنج جسمانی بود؛ مثل حضرت زینب، چند برادر، دو فرزند، تعداد زیادی از نزدیکان و برادرزادگان را از دست نداده بود و در مقابل چشم خودش به قربانگاه نرفته بودند. این رنجهای روحی که برای زینب کبری پیش آمد، اینها برای

جناب آسیه - همسر فرعون - پیش نیامده بود. در روز عاشورا زینب کبری این همه عزیزان را در مقابل چشم خود دید که به قربانگاه رفته‌اند و شهید شده‌اند: حسین بن علی (علیه السلام) - سیدالشهداء - را دید، عباس را دید، علی اکبر را دید، قاسم را دید، فرزندان خودش را دید، دیگر برادران را دید. بعد از شهادت، آن همه محتتها را دید: تهاجم دشمن را، هتک احترام را، مسئولیت حفظ کودکان را، زنان را. عظمت این مصیبتها را مگر میشود مقایسه کرد با مصائب جسمانی؟ اما در مقابل همه‌ی این مصائب، زینب به پروردگار عالم عرض نکرد: «رَبِّ نَجْنی!»؛ نگفت پروردگارا! من را نجات بده. در روز عاشورا عرض کرد: پروردگارا! از ما قبول کن. بدن پاره پاره‌ی برادرش در مقابل دست، در مقابل چشم؛ دل به سمت پروردگار عالم، عرض میکند: پروردگارا! این قربانی را از ما قبول کن. وقتی از او سؤال میشود که چگونه دیدی؟ میفرماید: «ما رأیت الا جمیلا». این همه مصیبت در چشم زینب کبری زیباست؛ چون از سوی خداست، چون برای اوست، چون در راه اوست، در راه اعلای کلمه‌ی اوست. ببینید این مقام، مقام چنین صبری، چنین دلدادگی نسبت به حق و حقیقت، چقدر متفاوت است با آن مقامی که قرآن کریم از جناب آسیه نقل میکند. این، عظمت مقام زینب را نشان میدهد. کار برای خدا اینجور است. لذا نام زینب و کار زینب امروز الگوست و در دنیا ماندگار است. بقای دین اسلام، بقای راه خدا، ادامه‌ی پیمودن این راه به وسیله‌ی بندگان خدا، متکی شده است، مدد و نیرو گرفته است از کاری که حسین بن علی (علیه السلام) کرد و کاری که زینب کبری کرد. یعنی آن صبر عظیم، آن ایستادگی، آن تحمل مصائب و مشکلات موجب شد که امروز شما می‌بینید ارزشهای دینی در دنیا، ارزشهای رائج است. همه‌ی این ارزشهای انسانی که در مکاتب گوناگون، منطبق با وجدان بشری است، ارزشهایی است که از دین برخاسته است؛ اینها را دین تعلیم داده است. کار برای خدا خاصیتش این است.

بیانات در دیدار فرمانده و پرسنل نیروی هوایی ارتش - ۱۳۸۸/۱۱/۱۹

۷۰. حضرت زینب(س) عامل اصلی پیروزی خون بر شمشیر

زینب کبری یک نمونه‌ی برجسته‌ی تاریخ است که عظمت حضور یک زن را در یکی از مهمترین مسائل تاریخ نشان می‌دهد. اینکه گفته میشود در عاشورا، در حادثه‌ی کربلا، خون بر شمشیر پیروز شد - که واقعاً پیروز شد - عامل این پیروزی، حضرت زینب بود؛ والا خون در کربلا تمام شد. حادثه‌ی نظامی با شکست ظاهری نیروهای حق در عرصه‌ی عاشورا به پایان رسید؛ اما آن چیزی که موجب شد این شکست نظامی ظاهری، تبدیل به یک پیروزی قطعی دائمی شود، عبارت بود از منش زینب کبری؛ نقشی که حضرت زینب بر عهده گرفت؛ این خیلی چیز مهمی است. این حادثه نشان داد که زن در حاشیه‌ی تاریخ نیست؛ زن در متن حوادث مهم تاریخی قرار دارد. قرآن هم در موارد متعددی به این نکته ناطق است؛ لیکن این مربوط به تاریخ نزدیک است، مربوط به امم گذشته نیست؛ یک حادثه‌ی زنده و ملموس است که انسان زینب کبری را مشاهده میکند که با یک عظمت خیره‌کننده و درخشنده‌ای در عرصه ظاهر میشود؛ کاری میکند که دشمنی که به حسب ظاهر در کارزار نظامی پیروز شده است و مخالفین خود را قلع و قمع کرده است و بر تخت پیروزی تکیه زده است، در مفر قدرت خود، در کاخ ریاست خود، تحقیر و ذلیل شود؛ داغ ننگ ابدی را به پیشانی او میزند و

پیروزی او را تبدیل میکند به یک شکست؛ این کار زینب کبری است. زینب (سلام الله علیها) نشان داد که میتوان حجب و عفاف زنانه را تبدیل کرد به عزت مجاهدانه، به یک جهاد بزرگ.

بیانات حضرت زینب(س)؛ تحلیلی عظیم از وضع جامعه‌ی اسلامی در آن

روزگار

آنچه که از بیانات زینب کبری باقی مانده است و امروز در دسترس ماست، عظمت حرکت زینب کبری را نشان میدهد. خطبه‌ی فراموش نشدنی زینب کبری در بازار کوفه یک حرف زدن معمولی نیست، اظهار نظر معمولی یک شخصیت بزرگ نیست؛ یک تحلیل عظیم از وضع جامعه‌ی اسلامی در آن دوره است که با زیباترین کلمات و با عمیق‌ترین و غنی‌ترین مفاهیم در آن شرائط بیان شده است. قوت شخصیت را ببینید؛ چقدر این شخصیت قوی است. دو روز قبل در یک بیابان، برادر او را، امام او را، رهبر او را با این همه عزیزان و جوانان و فرزندان و اینها از بین برده‌اند، این جمع چند ده نفره‌ی زنان و کودکان را اسیر کرده‌اند، آورده‌اند در مقابل چشم مردم، روی شتر اسارت، مردم آمده‌اند دارند تماشا میکنند، بعضی هلهله میکنند، بعضی هم گریه میکنند؛ در یک چنین شرائط بحرانی، ناگهان این خورشید عظمت طلوع میکند؛ همان لحنی را به کار میبرد که پدرش امیرالمؤمنین بر روی منبر خلافت در مقابل امت خود به کار میبرد؛ همان جور حرف میزند؛ با همان جور کلمات، با همان فصاحت و بلاغت، با همان بلندی مضمون و معنا: «یا اهل الکوفه، یا اهل الغدر و الختل»؛ ای خدعه‌گرها، ای کسانی که تظاهر کردید! شاید خودتان باور هم کردید که دنباله‌رو اسلام و اهل بیت هستید؛ اما در امتحان اینجور کم آوردید، در فتنه اینجور کوری نشان دادید. «هل فیکم الا الصلف و العجب و الشنف و الکذب و ملق الاماء و غمز الاعضاء»؛ شما رفتارتان، زبانتان با دلتان یکسان نبود. به خودتان مغرور شدید، خیال کردید ایمان دارید، خیال کردید همچنان انقلابی هستید، خیال کردید همچنان پیرو امیرالمؤمنین هستید؛ در حالی که واقع قضیه این نبود. نتوانستید از عهده‌ی

مقابله‌ی با فتنه بریابید، نتوانستید خودتان را نجات دهید. «مثلکم کمثل الّتی نقضت غزلها من بعد قوّة انکاثا»؛ مثل آن کسی شدید که پشم را میریسد، تبدیل به نخ میکند، بعد نخها را دوباره باز میکند، تبدیل میکند به همان پشم یا پنبه‌ی نریسیده. با بی‌بصیرتی، با نشناختن فضا، با تشخیص ندادن حق و باطل، کرده‌های خودتان را، گذشته‌ی خودتان را باطل کردید. ظاهر، ظاهر ایمان، دهان پر از ادعای انقلابیگری؛ اما باطن، باطن پوک، باطن بی‌مقاومت در مقابل بادهای مخالف. این، آسیب‌شناسی است.

با این بیان قوی، با این کلمات رسا، آن هم در آن شرایط دشوار، اینگونه صحبت میکرد. اینجور نبود که یک عده مستمع جلوی حضرت زینب نشسته باشند، گوش فرا داده باشند، او هم مثل یک خطیبی برای اینها خطبه بخواند؛ نه، یک عده دشمن، نیزه‌داران دشمن دور و برشان را گرفته‌اند؛ یک عده هم مردم مختلف‌الحال حضور داشتند؛ همانهایی که مسلم را به دست ابن‌زیاد دادند، همانهایی که به امام حسین نامه نوشتند و تخلف کردند، همانهایی که آن روزی که باید با ابن‌زیاد در می‌افتادند، توی خانه‌هایشان مخفی شدند - اینها بودند توی بازار کوفه - یک عده هم کسانی بودند که ضعف نفس نشان دادند، حالا هم نگاه میکنند، دختر امیرالمؤمنین را می‌بینند، گریه میکنند. حضرت زینب کبری با این عده‌ی ناهمگون و غیر قابل اعتماد مواجه است، اما اینجور محکم حرف می‌زند. او زن تاریخ است؛ این زن، دیگر ضعیفه نیست. نمیشود زن را ضعیفه دانست. این جوهر زنانه‌ی مؤمن، اینجور خودش را در شرایط دشوار نشان میدهد. این زن است که الگوست؛ الگو برای همه‌ی مردان بزرگ عالم و زنان بزرگ عالم. انقلاب نبوی و انقلاب علوی را آسیب‌شناسی میکند؛ میگوید شماها نتوانستید در فتنه، حق را تشخیص بدهید؛ نتوانستید به وظیفه‌تان عمل کنید؛ نتیجه این شد که جگرگوشه‌ی پیغمبر سرش بر روی نیزه رفت. عظمت زینب را اینجا میشود فهمید.

بیانات در دیدار گروه کثیری از پرستاران نمونه کشور - ۱۳۸۹/۲/۱

۷۱. تلاش همه‌جانبه‌ی سیدالشهدا (ع) برای پاسداری از دین خدا

این معنا - معنای پاسداری - با همه‌ی ابعاد آن، با همه‌ی ابزارها و وسائل ممکن، در وجود مقدس سیدالشهداء (سلام الله علیه) متجسد است؛ نه این‌که دیگران نکردند یا نخواستند بکنند، بلکه به این معنا که خانه‌ی پُر این حرکت در رفتار دوران ده‌ساله‌ی امامت سیدالشهداء (سلام الله علیه) تحقق پیدا کرده است. تمام راه‌هایی که میشود فرزند پیغمبر از آن راه‌ها استفاده کند برای حفظ میراث عظیم اسلام - که میراث جد او و پدر او و پیروان راستین آنهاست - در زندگی سیدالشهداء محسوس است؛ از تبیین و انذار، از تحرک تبلیغاتی، از بیدار کردن و حساس کردن وجدانهای عناصر خاص - همین خواص که ما تعبیر میکنیم - در آن خطبه‌ی منا، اینها همه در طول زندگی سیدالشهداء است. بعد هم ایستادگی در مقابل یک انحراف بزرگ با قصد مجاهدت با جان؛ نه این‌که امام حسین از سرنوشت این حرکت بی‌اطلاع بود؛ نه، اینها امام بودند. مسئله‌ی معرفت امام و علم امام و آگاهی وسیع امام بالاتر از این حرفهائی است که ماها در ذهنمان می‌گنجند؛ بلکه به معنای ترسیم یک دستورالعمل می‌ایستند، تسلیم نمیشود، مردم را به یاری می‌طلبند، بعد هم وقتی یک عده‌ای پیدا میشوند - که همان اهل کوفه باشند - و اظهار میکنند که حاضرند در کنار آن بزرگوار در این راه قدم بگذارند، حضرت

هفتاد و دو سخن / عاشورایی / ۲۹۰

درخواست آنها را اجابت میکند و به طرف آنها می‌رود؛ بعد هم در میانه‌ی راه پشیمان نمی‌شود. بیانات امام را که انسان نگاه میکند، می‌بیند حضرت عازم و جازم بوده است برای این که این کار را به پایان ببرد. این که در مقابله‌ی با حرکت انحرافی فوق‌العاده خطرناک آن روز، امام حسین (علیه الصلوة و السلام) می‌ایستد، این میشود یک درس، که خود آن بزرگوار هم همین را تکرار کردند؛ یعنی کار خودشان را به دستور اسلام مستند کردند: «ان رسول الله قال: من رأى سلطانا جائرا مستحلاً لحرمات الله ناكثا لعهد الله مخالفا لسنة رسول الله يعمل في عباد الله بالاثم والعدوان فلم يغيّر عليه بفعل ولا قول كان حقاً على الله ان يدخله مدخله»؛ حضرت این را بیان کردند. یعنی من وظیفه‌ام این است، کاری که دارم انجام میدهم، بایستی ابراز مخالفت کنم، باید در جاده‌ی مخالفت و ایستادگی قدم بگذارم، سرنوشت هر چه شد، بشود؛ اگر سرنوشت پیروزی بود، چه بهتر؛ اگر شهادت بود، باز هم چه بهتر. یعنی اینجوری امام حسین (علیه السلام) حرکت کردند.

این شد اینار کامل و اسلام را هم حفظ کرد. همین حرکت، اسلام را حفظ کرد. همین حرکت موجب شد که ارزشها در جامعه پایدار بشوند، بمانند. اگر این خطر را نمی‌پذیرفت، حرکت نمیکرد، اقدام نمیکرد، خونس ریخته نمیشد، آن فجایع عظیم برای حرم پیغمبر، دختر امیرالمؤمنین و فرزندان خاندان پیغمبر پیش نمی‌آمد، این واقعه در تاریخ نمی‌ماند. این حادثه‌ای که میتوانست جلوی آن انحراف عظیم را بگیرد، باید به همان عظمت آن انحراف در ذهن جامعه و تاریخ، شوک ایجاد میکرد و کرد. این فداکاری امام حسین است.

خطبه‌های نماز جمعه‌ی تهران در حرم امام خمینی (ره) - ۱۳/۴/۱۳۹۰

۷۲. حسن ختام:

دعاهایی با محتوای عاشورایی از بیان
حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله)

● امیدواریم خدای متعال به برکات سیدالشهداء (صلوات‌الله و سلامه‌علیه) ما را هدایت کند، نهضت را پابرجا بدارد، روحانیت را - که قوام دستگاہ و نظام به قوام اوست - روزبه‌روز در این جامعه عزیز کند و به همه‌ی ما روحانیون توفیق دهد که بتوانیم اسلام و دین و معارف اسلامی و قرآنی و حسینی را به بهترین شکل و وجه، برای اذهان عمومی مردم بیان کنیم.^۱

● امیدواریم خداوند متعال به برکت حسین بن علی علیه‌السلام، ما را از یاوران آن بزرگوار قرار دهد. ما را در صحنه مجاهدت در راه خدا، از پیشتازان قرار دهد و روح مقدس امام بزرگوارمان را از ما راضی کند. ما را از سربازان و یاوران امام زمان ارواحنا له‌الفداء قرار دهد و قلب مقدس آن بزرگوار را از ما خشنود کند.^۲

● از خدای متعال تقاضا می‌کنیم ما را در راههای دشوار جهاد فی سبیل‌الله و در همه صحنه‌ها هدایت کند، تا بتوانیم تکلیف و وظیفه را بشناسیم و

۱. بیانات در دیدار جمعی از روحانیون در آستانه‌ی ماه محرم - ۱۳۶۸/۵/۱۱.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار کشرهای مختلف مردم به مناسبت فرارسیدن ماه محرم -

۱۳۷۱/۴/۱۰

بفهمیم و همان راه انبیاء و ائمه علیهم السّلام و راه حسین بن علی علیه السّلام و راه انقلاب را، ان شاء الله، با قوّت و قدرت ادامه دهیم و ان شاء الله مردم مسلمان ما و ملت‌های مسلمان دیگر، در سایه اسلام آینده‌های شیرین‌تر و روشنتری را شاهد باشند.^۱

● امیدواریم که خداوند متعال برکات و فضل خودش را نازل کند و مشمول ادعیه زاکیه ولی عصر ارواحنا فداه باشید. امیدواریم خداوند این ماه محرم را ماه رشد و اعتلای جامعه اسلامی قرار دهد.^۲

● امیدواریم که تحت توجّهات ولی عصر ارواحنا فداه، همه شما و همه ما، توفیق پیدا کنیم، بتوانیم به وظایف خودمان در قبال این پدیده عظیم اسلامی زمان خودمان عمل کنیم و تکالیفمان را انجام دهیم، و سعی کنیم هر چه بیشتر خودمان را هم‌رنگ حسین بن علی علیه الصّلاة والسّلام و یاران آن بزرگوار کنیم.^۳

● امیدواریم که خداوند شما را همواره حسینی بدارد و در راه اهداف حسینی، به هدایتها و نورانیت بیشتر و ثبات در حرکت، مفتخر و سرافراز فرماید. حضور پرچم خونین حسینی در مقابل چشم ما، یک جلوه فوق‌العاده است.^۴

● پروردگارا! تو را به حسین و زینب علیهما السّلام قسم می‌دهیم که ما را جزو دوستان و یاران و دنباله‌روان آنان قرار بده.

پروردگارا! حیات و زندگی ما را زندگی حسینی و مرگ ما را مرگ حسینی قرار بده.

پروردگارا! امام بزرگوار ما را که به این راه هدایت‌مان کرد، با شهدای کربلا محشور کن. شهدای عزیز ما را با شهدای کربلا محشور کن.

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار علما و روحانیان - ۱۳۷۱/۵/۷

۲. بیانات مقام معظم رهبری در جمع علما، طلاب و روحانیان. در آستانه ماه «محرم» - ۱۳۷۲/۳/۲۶

۳. بیانات مقام معظم رهبری به مناسبت «روز پاسدار»، در جمع هزاران تن از اعضای سپاه پاسداران و «یگان ویژه نیروی انتظامی» - ۱۳۷۲/۱۰/۲۶

۴. بیانات در میدان «صبحگاه دانشگاه امام حسین(ع)» - ۱۳۷۴/۱/۱۷

پروردگارا! این ملت بزرگ، این ملت حسینی و عاشورایی را بر همه دشمنان کوچک و بزرگش پیروز کن؛ دشمنان او را مایوس و ناکام کن. پروردگارا! به محمد و آل محمد، امت اسلامی را در هر جای دنیا که هستند، سربلند کن؛ تکلیف حسینی را به آنها تعلیم بده؛ توفیق انجام این تکلیف را به آنها عنایت فرما.^۱

● امیدواریم که خداوند کمک کند و تفضل فرماید تا ابعاد اسلام عزیز و ابعاد و اعمال حادثه مهم عاشورا، برای همه روشن شود و واقعاً مثل سرچشمه‌ای، از آن استفاده کنند. ان شاء الله شما آقایان محترم، برادران عزیز - مخصوصاً جوانان مؤمن و مخلص و پرشور - بتوانید وظیفه خودتان را به بهترین وجه انجام دهید؛ مردم را از سرچشمه مبارک عاشورا سیراب سازید و قلب مقدس ولی عصر ارواحنا فداه از همه شما راضی باشد.^۲

● امیدواریم خداوند متعال به شما توفیق دهد که ان شاء الله به برکت این ماه - ماه امام حسین (علیه السلام)، ماه ایثار و شهادت، ماه بروز عالیترین جلوه‌های اخلاق - بتوانید با مطالب متقن، محکم، متین و مورد نیاز قشرهای مختلف مردم، جامعه و مردم ما را یک قدم به سمت تعالی و تکامل خودشان جلو ببرید و رضای الهی را کسب کنید.^۳

● پروردگارا! ما را در راه امام حسین زنده بدار و در راه امام حسین بمیران.^۴

● خداوند دعای حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) را شامل حال همه‌ی ما قرار بدهد و ما را جزو پیروان حقیقی حسین بن علی (علیه السلام) به شمار بیاورد.^۵

۱. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه (عاشورای ۱۴۱۶) - ۱۳۷۴/۳/۱۹

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار روحانیون و مبلغان، در آستانه ماه محرم - ۱۳۷۵/۲/۲۶

۳. بیانات در دیدار علما و روحانیون در آستانه ماه محرم - ۱۳۷۷/۲/۲

۴. بیانات مقام معظم رهبری در خطبه‌های نماز جمعه تهران - ۱۳۷۹/۱/۲۶

۵. بیانات در دیدار مردم قم به مناسبت قیام نوزدهم دی - ۱۳۸۷/۱۰/۱۹

